مجموعه مراکز تمدن و فرهنگ

رم
در عصر اگوست

تالیف

هنری تامسن رائل

ترجمه

ابوطالب صارمی

انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۳۳۶

مجموعه مراکز تمدن و فرهنگ

۲

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ازاین‌کتاب دو هزارنسخه روی‌کاغذ اعلا
در چاپخانهٔ بیست و پنجم شهریور (شرکت سهامی افست) بطبع رسید
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه ونشرکتاب است

مجموعهٔ مراکز تمدن و فرهنگ
زیر نظر محمدسعیدی
شمارهٔ ۲

رم در عصر اگوست

اثر

هنری تامسن رائل

ترجمهٔ

ابوطالب صارمی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب
تهران، ۱۳۴۳

فهرست مندرجات

دیباچه	۹
فصل اول: میراث اگوستی	۱۶
فصل دوم: رسیدن به قدرت	۳۰
فصل سوم: نظم جدید ، امپراطور	۸۲
فصل چهارم: شهر	۱۴۹
فصل پنجم: دین ، اخلاق وافکار	۲۶۰
مؤخره	۳۲۸

دیباچه

وقتی که قسمت مطبوعات دانشگاه اکلاهما از من دعوت کرد که کتابی دربارهٔ عصر اگوست بـرای سلسله کتابهای «مراکز تمدن» بنویسم، با شادمـانی پذیرفتم. این فرصت خوبی بود برای توصیف و تشریح یك دورهٔ مهم از زندگی شهری که در تاریخ تمدن غرب اهمیتی بی‌نظیر دارد، برای خوانندگانی که در این زمینه فـاقد اطلاعات تخصصی هستند. من وقتی که کار خود را آغاز کردم، دریافتم که‌اگر بناست این‌کتاب نسبتاً کامل باشد، باید مواد بسیار زیـادی را بخوانـم، و نیز از بغرنجی مسائل فراوانی که می‌بایست حل کنم، آگاه بودم. معهذا دشواریهای سازش دادن مطالب متعدد، و مشکل رنج‌آور تعیین این موضوع که چه موادی را باید در ایـن کتاب بگنجانم، و چه موادی را حذف کنم تا از حدود صفحاتی که دراختیارم گذاشته‌اند تجاوز نکنم، به‌درستی تشخیص نمی‌دادم. بسیاری از نوشته‌های خود را بعداً حذف کردم و مقدار زیادی از مطالب را بسط دادم، بی‌آنکه از ابتدا قصد آن را داشته باشم. این امر تـاحد زیـادی در تأخیر

انتشار کتاب دخالت داشته است.

آنچه که‌واقعاً موضوع موردعلاقهٔ خواننده راتشکیل می‌دهد، البته شکل تکمیل شدهٔ این کتاب است نه آنچه که در ابتدا تدوین یافته بود. برای اینکه خواننده به کیفیت این کتاب پی‌ببرد و بداند که چه انتظاری باید از آن داشته یا نداشته باشد، مختصر توضیحی دربارهٔ برخی از روشهای برداشت مطالب، ممکن است مفید باشد.

نخست آنکه کوشش شده است تا حقایق با اتکا به شواهد کهن، هرچه ممکن است دقیقتر، تشریح شوند. هرجاکه چنین شواهدی نارسا، غلط، مبهم یاضدونقیض بوده‌اند، و غالباً هم چنین بوده است، به‌آثار محققانی رجوع شده که بررسیهای مخصوصی از مسائل مربوط کرده‌اند. از میان تفسیرها واستنتاجهای مختلف، آنکه معتبرتر به‌نظر می‌رسیده است در متن این کتاب وارد گردیده و بقیه نادیده گرفته شده‌اند. سبب اتخاذ این روش کیفیت و حجم کتاب بود، معهذا برای جبران نقایص آن، هرگونه ابهامی که در موضوعات مهم وجود داشته معمولا نمایانده شده است.

امادرمورد اهمیت حقایق‌متعلق به‌محیطهای وسیعتر ـ تاریخی، اقتصادی، مذهبی ـ کوشیده‌ام تا نظریاتی از خود ابراز دارم. اینکه این نظریات غالباً مشابه نظریاتی است که قبلا توسط دیگران ابراز شده است، هیچ یك از کسانی را که با انبوه اسناد تحقیقاتی مربوط به‌عصر اگوست آشنا هستند، متعجب نخواهد ساخت. بسیاری از محققان مسلماً در این راه‌بذل مساعی نموده و مانند خود

من سالها در این زمینه مطالعه کرده‌اند. ولی هرجا که پژوهشها در جهت غلطی انجام گرفته است، من در مخالفت با نظریات پذیرفته‌شده تردیدی به‌خود راه‌نداده‌ام.

در بحث از موضوعات سیاسی، اجتماعی و مرامی، نگهداشتن حدود تاریخی وقایع عصر اگوست مشکل نبوده است. معهذا جنبه‌های مربوط به‌زندگی روزانه، تولید اشکال می‌کرد. منابع اطلاعات ما در مورد ادوار بعدی بسیار مهمتر است، و نویسندگانی که در این زمینه کار کرده‌اند معمولا هرگونه اطلاعاتی را که توانسته‌اند پیدا کنند، صرف‌نظر از ملاحظات مربوط به‌حدود تاریخی، به‌صورت یك تصویر مرکب در آورده‌اند. در این کتاب من کوشیده‌ام از وارد کردن موضوعات از سایر ادوار امپراتوری بپرهیزم. طرح کتاب از این حیث کمتر کامل است، ولی از جهت مطالب مربوط به‌عصر اگوست بیشتر حایز کمال است.

بالاخره خوانندهٔ این کتاب از بحث مفصل دربارهٔ ادبیات و هنر اگوستی، که از بزرگترین افتخارات عصر اگوست به‌شمارند، اثری نخواهد یافت. فقدان فصلی دربارهٔ هنر هم‌اکنون توضیح می‌شود. من معلومات خودرا دربارهٔ تحول هنر در رم، آنقدر که بتوانم هنر اگوستی را در ارتباط صحیح آن باتمام هنر رم وصف کنم و با صلاحیت بین نظرات مختلف کارشناسان مربوط فرق بگذارم، کافی نمی‌دیدم. بعلاوه بدون مقدار نسبتاً زیادی از تصاویر، بررسی مثمری از روشهای فنی هنری ممکن نیست. از طرف دیگر، من برخی از یادگاریهای هنری

را برای منعکس‌ساختن اقلیم هنری عصراگوست، تشریح کرده‌ام.

در مورد ادبیات باید بگویم که بحث از آن به‌عنوان ادبیات، بدون تخصیص قسمت بزرگ و بی‌تناسبی از کتاب به‌آن، غیر ممکن به‌نظر رسید. خواننده به‌آسانی می‌تواند در منابع دیگر شرحهایی از ادبیات اگوستی که شامل بحثهای مفصل از موضوعات، شکلها، و نفوذهایی که به‌محیط تاریخ ادبیات و انتقاد تعلق دارند، بیابد. وقتی که تصمیم گرفتم قسمتی را که می‌توانستم به مصنفان تخصیص دهم، به‌موضوعاتی از قبیل نفوس، جنبهٔ طبیعی شهر، و بازیها اختصاص دهم، خود را در معرض این اتهام قرار دادم که طلا را با یك فلز پست معاوضه کرده‌ام. ولی فلز پست جزء مکمل شهر اگوستی بود که شاید اشخاص غیرکلاسیك چندان اطلاعی از آن نداشته باشند. بااین‌حال در مواردی که نویسندگان عصر اگوست کارهایی کرده‌اند که یك موضوع بخصوص را قویتر و روشنتر می‌سازد، ذکری از آنان شده است. من همچنین در فصل اول کوشیده‌ام که ستایشی ناکافی ولی صمیمانه از ادبیات و هنر اگوستی بکنم.

نقل قول از منابع کهن معمولا باتغییر عبارت همراه است. ولی آنچه از قول اگوستوس نقل شده با رعایت امانت در ترجمه منعکس شده است. سندی که کلمات اگوستوس در آن حفظ شده به‌نام *Res Gestae Divi Augusti*(اعمال اگوستوس الوهیت یافته) معروف است و معمولا *Res Gestae* خوانده می‌شود. این سند شرحی

است که خود او از ادارهٔ امور و کامیابیهای خودش داده و ابتدا بر لوحه‌های مفرغی که در جلو مقبره‌اش در رم نصب گردیده، حك شده بوده است. اصل این سند مفقود شده، ولی از نسخه‌های موجود در بناهای یادگاری در آسیای صغیر، تشکیل مجدد آن تقریباً بطور کامل امکان‌پذیر است. این تنها سند کتیبه‌ای مهمی است که از عهد باستان کلاسیك به‌ما رسیده است.

اینجا لازم است که شمه‌ای هم دربارهٔ مبالغ پولی که دراین کتاب‌آمده، گفته شود. این‌مبلغها برحسب‌سسترس یعنی آن واحد پولی ذکر شده است که اگوستوس استعمال آن را در *Res Gestae* ترجیح داده است. تعیین دقیق قدرت خرید سسترس اگوستی غیر ممکن است، تا چه‌رسد به‌محاسبهٔ معادل آن از پولهای جدید. صاحبنظران معتقدند که تحقیق تاریخی دربارهٔ قدرت خرید پول در عالم اقتصاد، به‌مسئلهٔ هندسی تبدیل مربع به‌دایره شبیه است. معهذا چنین رسم شده است که سسترس رومی را با پنج سنت امریکایی برابر بدانند، صرف‌نظر از تنزل قدرت خرید سسترس و سنت در طول تاریخشان به‌عنوان پول رایج، معهذا به‌خاطر سهولت، ما معادلهٔ «یك سسترس = پنج سنت» را در صفحات آینده بکار می‌بریم و به‌خواننده خاطرنشان می‌سازیم که این تساوی فقط تخمین غیر دقیقی است.

بالاخره، نوشتن دربارهٔ رم در عصر اگوست بدون بحث دربارهٔ چند جنبهٔ امپراتوری که رم سازندهٔ آن بوده است، واقعاً غیرممکن بود. عظمت مشروطهٔ اگوستی در

طرح موفقیت‌آمیز آن برای دادن حکومت حزب به‌رم بود بی‌آنکه آن شهر را از مقام گرامیش به‌منزلهٔ مرکز و قلب امپراتوری خارج سازد. مردانی که برایالات حکومت کردند قبلا سمت کلانتری شهر را داشتند و به‌حل و فصل امورسیاسی شهراشتغال می‌ورزیدند؛ سیاسیات‌وتصمیماتی که روشهای عمدهٔ ادارهٔ ایالات را تعیین می‌کردند، در رم از طرف امپراتور با مشورت و یاری هیأت حاکمهٔ شهر که همانا سنای رم بود، تعیین می‌شدند. بسیاری از ابداعات بزرگ که به‌دست اگوستوس وارد زندگی سیاسی شهر شد، نتیجهٔ دلسوزی او برای امپراتوری بود. البته یك‌رشته‌مسائل‌محلی بودکه‌اگوستوس‌راجع‌به‌آنها در *Res Gestae* تأکید کرده است. ولی اگر ما بخواهیم که حکومت رم را در عصر اگوست به‌معنی وسیع کلمه و ساختمان اجتماعیی که قسمتی از آن را تشکیل می‌داد درك کنیم، باید آن را همان‌طور ببینیم که خود اگوستوس دید، یعنی در شرایط امپراتوری.

متأسفانه این موضوع شاید به‌غلبهٔ تاریخ مشروطه وسیاسی درفصل‌سوم انجامیده‌باشد. همین‌امر دربارهٔفصل دوم، «صعود به‌اریکهٔ قدرت» نیز ممکن است صادق باشد. در این فصل وقایع ازنظر گذرانده شده‌اند تا شرایطی را نشان دهندکه امپراتور آینده به‌یاری آنهازمینهٔ پیشرفت خود را فراهم ساخت، و نیز خصال اگوستوس را، که وی را قادر ساخت آن شرایط را به‌وسیلهٔ نیل به‌قدرت تبدیل کند. در عین حال این قسمت از کتاب خوی مردم رم را درعصراگوست وافکار واحساساتی راکه‌امپراتور کوشید

تابه‌قالب یك‌اقلیم روشنگری درآورد، تشریح خواهدکرد.

ما با این قسمت از تاریخ اگوستی آغاز خواهیم‌کرد و آن را در فصل سوم تا نظم سیاسی جدیدی که نتیجهٔ آن بود، ادامه‌می‌دهیم، پس‌ازآن مابه‌جنبه‌های طبیعی شهررم وسرانجام به‌جهان‌دین، اخلاقیات‌وعقاید، خواهیم‌نگریست.

در ایجاد حتی کوچکترین اثر دربارهٔ هر یك از جنبه‌های دوران باستان کلاسیك، نویسنده به‌پیشینیان بیشمار خود که مساعی خستگی‌ناپذیرشان هر گونه تدوین‌مجدد مطالب‌را اعم‌از تحلیلی یاترکیبی بنیانگذاری کرد، بسیار مدیون است. من از صمیم قلب این دین خود را نسبت به‌تمام کسانی که از آثار فاضلانه‌شان استفاده کرده‌ام، اعتراف می‌کنم. من بعضی از موضوعات این کتاب را با برخی از همکاران خود در میان نهاده‌ام، ولی فقط اتفاقاً. در نتیجه معایب این کتاب نیز مانند محاسن آن، اگر واقعاً محاسنی وجود داشته باشد، کاملا مربوط به‌خود من است.

هنگام نگارش این کتاب، دوتن واقعاً حوصله‌ای «ویرژیلی» از خود نشان دادند: یکی همسرم که ساعات طولانیی صرف ماشین‌نویسی، تصحیح و روشنتر ساختن مطالب متن کرده است، و دیگری آقای ساووالوتن‌ویل (Savoie Lottinville) رئیس قسمت مطبوعات دانشگاه اکلاهما، که با مهربانی کار کرد و هرگز دلسرد نشد. بدین وسیله از هر دوتن سپاسگزاری می‌کنم.

هنری تامسن رائل

رم ، ایتالیا ـ ۲ ژانویهٔ ۱۹۶۲

فصل اول

میراث اگوستی

از چندین دورهٔ زمانی که ما تاریخ مهم شهر رم را با راحتی به‌آن تقسیم می‌کنیم، آن دوره‌ای که از رم به عنوان یك شهر باستانی یاد می‌کنیم، بسیار طولانی‌تر است.

شواهد باستانشناسی نشان می‌دهد که ماندگاههای نخستین، در تپه‌های رم، در قرن هشتم پیش از میلاد ساخته شده بودند، و آشکار است که این ماندگاهها در تشکیل یك واحد سیاسی که ما می‌توانیم آن را به‌درستی شهر بنامیم، با یکدیگر متحد شده بودند. ولی اینکه این امر چگونه و چه وقت انجام گرفت، هنوز مورد اختلاف است. برای منظور فوری ما که عبارت است از اظهار یك نظر کلی از طول دوران باستانی رم، کافی است گفته شود که تاریخ رم در قرن هشتم پیش از میلاد، یعنی، وقتی آغاز شد که نخستین مراحل این شهر تاریخی پی‌ریزی شده بود.

این دوره هرچند که از لحاظ تاریخی روشن است،

تعیین پایانش اگر واقعاً ممکن باشد، بسیار مشکل است. البته هیچ گونه روز، سال، یا دورهٔ دهساله‌ای برای تعیین اینکه چه وقت رم از دوران باستانی خارج و به‌عصر قرون وسطایی وارد شده، در میان نبوده است. عناصر قدیم و جدید در مدت قابل ملاحظه‌ای از زمان در کنار یکدیگر وجود داشته‌اند، و در آن مدت از میان رفتنها و درهم‌آمیختنها به‌تدریج صورت‌پذیر شده‌اند. به‌علاوه، برخی از تغییرات اساسی‌که باانجام‌یافتنشان این‌احساس به‌ما دست می‌دهد که رم قیافه و وضع جدیدی یافته است، در یك زمان آغاز نشده و پایان نیافته‌اند، در ارزیابی اهمیت نسبی عناصر والگوهای متغیر، قضاوت‌درون ذاتی ناچار سهم فوق‌العاده بزرگی ایفا می‌کند.

اگرما ازشرکت درمباحثات مفصل وظاهراً بی‌پایانی که دربارهٔ سقوط رم، از لحاظ انحلال امپراتوری رم و علل آن صورت گرفته است خودداری کنیم، و برای کشف نشانه‌های تغییر وانتقال به‌خود شهررم بنگریم توجه‌مان در درجهٔ اول به‌سدهٔ پنجم پیش از میلاد جلب خواهدشد. این نشانه‌ها در صورتی که با هم مورد بررسی قرار گیرند، ممکن است این نظر را که آنها نمایندهٔ پایان یك دوره‌اند، توجیه کنند. رم سه‌بار به‌دست بربران تسخیر و غارت شد: درسال ۴۱۰ به‌دست آلاریك و ویزیگتها؛ در ۴۵۵ به‌دست ژنسریك و واندالها؛ و در ۴۷۲ به‌دست ریکمر[1] و مزدوران ژرمنی. چهار سال بعد یك بربر دیگر به‌نام ادواکر[2] آخرین امپراتور غرب،

1- Ricemer 2- Odoacer

رومولوس اگوستوس، راخلع‌وخویشتن را شاه اعلام‌کرد. سالی‌که این تحول سیاسی در آن روی داد (۴۷۶)، غالباً به منزلهٔ آخرین سال امپراتوری رم درغرب تلقی شده است، گرچه این داستان‌که امپراتور رم شرقی‌که دربارش در قسطنطنیه بود اختیارات فایقی را که ادواکر به‌موجب آن همچون نایب‌السلطنه بر ایتالیا حکومت می‌کرد در دست داشت، تا چندی معتبر شمرده می‌شد.

در جریان این هجومهای بربران، شهر رم ظاهراً خسارات مادی فراوانی ندید و مشعل برآن ننهادند (آن را آتش نزدند. ــ م.) جزاینکه از لحاظ گنجینه‌های منقول مانند فلزات گرانبها و آثار هنری، که در زمان ژنسریك مخصوصاً زیادبودند، زیان‌برد. دردوران شاه‌ـ تئودوریك که از ۴۹۳ تا ۵۲۶ برایتالیا فرمان می‌راند، ساختمانهای عمومی و سایر بناها تعمیر شدند و هیئت ظاهری رم در دو قرن پنجم و ششم همچنان دیدگان مردم را خیره می‌کرد. اما این خیره‌سازی به‌سبب تراکم ثروت معماری شهر بود که آخرین ساختمانهای معظم در پایان سدهٔ سوم و آغاز قرن چهارم پیش از میلاد برآن افزوده شده بودند. شهر شور حیاتی خود را در هنر بزرگ ساختمان، که در آن مرتبه‌ای ممتاز داشت، از دست داده بود. در قرن چهارم، خود را از ویرانسازیهای دشمن، تعصب مسیحیت، غارتگریهای خصوصی و سستی و سهل‌انگاری حفظ کرده بود، ولی در سدهٔ پنجم رفته‌رفته به‌تمام این بلاها دچار شد.

آلاریك بیش از حد در راه تسخیر و چپاول شهر

پیش رفت. او ناقوس سهمناکی را به‌صدا در آورده بود که در سراسر امپراتوری به‌گوش مردان متفکر رسید، مردانی که می‌توانستند خود را با واقعیات پنهان در زیر پوششهای‌ظاهری روبه‌رو سازند. پیش‌از ایلغارآلاریك، رم در حدود هشتصد سال از اشغال مسلحانه به‌دست دشمنان خارجی مصون مانده بود. البته آن شهر از مدتها پیش دیگر پایتخت امپراتوری و حتی مرکز نیمه‌غربی آن نبود. با این حال حیثیت آن از هر شهر دیگری در دنیای مدیترانه، از جمله «رم مسیحی» یعنی قسطنطنیه که کنستانتین در ساحل بسفور بنا کرده بود، برتر بود. تاریخ طولانی و پرشکوه رم، سنتهای فرهنگی آن، و بالاتر از همه نقشی که در تأسیس، توسعه و وحدت امپراطوری همنام خود ایفا کرده بود، همه باهم منزلتی دیگر به‌آن‌داده‌بودند. پس‌طبیعی‌بودکه‌عده‌ای بدبختیهای جاری رم را چیزی بیش از تیره‌روزیهای زودگذر نمی‌دانستند و چنین می‌انگاشتند که شهر در جریان آنها نیرویی نوین کسب خواهد کرد. ولی سنت جروم[1] روشن‌بین‌تر بود. وی پس از سقوط شهر به‌دست آلاریك از صومعهٔ خود در بیت‌اللحم، با لحنی اندوهناك چنین نوشت: «تمام جهان در یك شهر هلاك شده است.» هرچند که این بیان بسیار آمیخته با احساسات است، باز حاوی مقداری حقیقت پیغمبرانه است. این قدیس دانشمند احساسی را منعکس کرد که بسیار کسان می‌بایست در آن سهیم بوده باشند: این احساس مربوط

1- Saint Jerome

بود به‌یك واقعهٔ غم‌انگیز و دارای اهمیت جهانی، که با قاطعیتی بیرحمانه، به‌یك دورهٔ تاریخی پایان داده بود.

نیمهٔ دوم قرن چهارم وآغاز قرن پنجم دوران آخرین شکفتگی ادبیات لاتین بود که روحی بت‌پرستانه و شکلی کلاسیك داشت. آمیانوس‌مارسلینوس[1] آخرین تن ازسلسلهٔ مورخان نجیبزادهٔ قدیم، تاریخ بزرگ خود را در رم و به‌زبان لاتین نوشت، هرچند که وی یك تن یونانی‌زاده‌ـ شده در انطاکیه بود. قریحهٔ شاعرانهٔ درخشان کلودیوس کلودیانوس[2] نخست در رم به‌ظهور رسید و برخی از بهترین قطعات، در نظم او، به‌مدح آن شهر اختصاص یافته است. هفت سال پس از عزیمت آلاریك، روتیلیوس ناماتیانوس[3] شکوه شهرومأموریت‌متمدن‌سازی امپراتوری را در اشعار دارای صفای کلاسیك و سرشار از حمیت میهن‌پرستانه ستود، و بازخیزی سریع آن را از مصیبت اخیر پیش‌بینی کرد. از نظرگاه بلند تاریخ، سرود او در ستایش رم، آخرین ندای بازپسین شعر مشرکانهٔ بزرگ ادبیات کلاسیك رم از حیث محتوی، شکل و روح بود.

سرانجام دراواسط قرن‌پنجم، رم‌بطور عمده‌مسیحی شده بود. قانون امپراتوری مربوط به‌عبادت بت‌پرستانه، دیگر میان درجاتی از فشار دینی و گذشت مذهبی نوسان نمی‌کرد، به‌عکس آنچه ازاین حیث درسراسر قرن‌چهارم رواج داشت. مخالفت باموج فرازآیند مسیحیت در رم در وجوداعضای بت‌پرست‌مجلس اشرافی‌سنا متمرکزشده‌بود.

1- Ammianus Marcellinus 2- Claudius Claudianus
3- Rutilius Namatianus

اینان می‌کوشیدند که فرهنگ بت‌پرستانه‌ای را که با آن بار آمده بودند، حفظ کنند و به‌همین جهت از بزرگترین نویسندگان بت‌پرست گذشته ــ مخصوصاً ویرژیل ــ پیروی‌می‌کردند، که‌ایشان‌را نه‌تنها به‌خاطر نوشته‌هایشان نمونه‌های ادبی کامل می‌دانستند، بلکه منابع اطلاعات دربارهٔ تمام جنبه‌های رم در زمان بهروزیش نیز می‌شمردند. این آخرین مقاومت بت‌پرستانه در رم، که در آن گذشتهٔ ادبیات به‌منزلهٔ پناهگاه و باره‌ای در برابر واقعیات ناگوار وضع نامطلوب‌فعلی به‌کار گرفته می‌شد، نشانهٔ رمانتیسمی‌بود که غالباً مشخص سازندهٔ مقاومت در برابر یك فرهنگ رو به‌تغییر است.

آخرین پیروزی مسیحیت درقرن پنجم میلادی، پایان موفقیت‌آمیز یك انقلاب روحانی بود. در رم این پیروزی نشانهٔ انتهای فرهنگی بود که سخت در مذهب شرك ریشه کرده بود. مسیحیت البته مقدار زیادی از مادهٔ شرك راکه به‌ارث برده بود، گرفت وتغییر داد. پسینیان مسیحی‌شدهٔ اشرافیت همچنان به‌اخذ آموزش در ادبیات کلاسیك شرك ادامه می‌دادند. نویسندگان گذشته هنوز سرمشقی بودند که می‌بایست درنظم و نثر از آنان تقلید کرد، و کامیابیهای ایشان در عالم هنر صمیمانه ستوده می‌شد. پرودنتیوس[1]، نخستین شاعر بزرگ مسیحی (نیمهٔ دوم قرن چهارم و آغاز قرن پنجم) در احترام به‌رم و امپراتوریش تالی نداشت؛ وی همچنین استاد شکلهای کلاسیك شعر رومی بود. ولی او رم را دارای مأموریتی

1- Prudentius

مقدس برای ترویج ایمان واقعی می‌دانست، و وتدها و خاطرات هوراسی[1] زیبای وی به‌مراسم، اعیاد و یاد شهیدان مسیحی تخصیص یافته است. در حقیقت جهان جدیدی از ایمانها و آرمانها ایجاد شده بود، که اکنون می‌توانست آزادانه توسعه یابد. یك پدیدهٔ جدید، یك کلیسای جهانی، مراقبت و هدایت ارواح مردم را به‌عهده گرفت. شهر به‌خوبی وارد مرحلهٔ تحصیل نوعی اهمیت شده بود: اهمیتی از این جهت که شهر مزار پترس و پولس‌قدیس و مرکز کرسی روحانی جانشین پولس یعنی اسقف رم، شده بود.

پس از لحاظ روحانی، تاریخی و فرهنگی، درست است که‌بگوییم دوران قدیم رم در قرن پنجم میلادی به پایان رسیده بود، و اگر آن را به‌عنوان نقطهٔ پایان بپذیریم، توانیم گفت که رم قدیم در حدود دوازده قرن دوام یافت. در این دوران دراز، عصر اگوست از لحاظ کوتاهی نمایان است. از نظر تاریخ سیاسی، می‌توان معتقد بود که این عصر در سال ۳۱ پیش از میلاد آغاز شد، یعنی در زمانی که پیروزی در نبرد آکتیوم[2]، اکتاویان[3] را فرمانروای بلامنازع مدیترانه ساوخت؛ یا در سال ۲۷ پیش از میلاد، وقتی که جمهوری دوباره برقرار شد و اکتاویان، که امپراتور شده بود، لقب اگوست را دریافت کرد؛ یا در سال ۲۳، وقتی که اگوست دارای قدرت تریبونی برای تمام مدت عمر شد و از آن تاریخ احتساب سالهای سلطنت خود را از روی تعداد

1- Horatian 2- Actium 3- Octavian

دفعاتی که هرسال این قدرت را در دست داشته بود، آغاز کرد. پایان این عصر طبیعتاً با سال مرگ شخصی که نام خودرا به‌آن‌داد، یعنی سال ۱۴ بعدازمیلاد، تطبیق‌می‌کند.

ولی نهضتهای فرهنگی و هنری غالباً با کرونولوژی صرفاً منطبق با ملاحظات سیاسی تطبیق نمی‌کند. صاحبنظران پیدایش این نهضتها را پیش از رویداد وقایع تاریخی که بعداً از نزدیك با آنها موبوط خواهند شد، و نضج خودشان آنها را به‌آنسوی دورهٔ سیاسیی که شناسانندهٔ آنهاست خواهد برد، می‌دانند. دو شاعر برجستهٔ دورهٔ اگوست، ویرژیل و هوراس، تا پیش از نبرد آکتیوم آثار مهمی به‌وجود آورده بودند: ویرژیل، سرود چوپانی[1] را نوشته بود و هوراس، نخستین کتاب هجومات[2] را. در انتهای دیگر آن دوره اوید[3] پس‌از مرگ هوراس به‌نوشتن ادامه داد. از این‌رو در بررسی عصر اگوست از لحاظ فرهنگی ذکر تاریخهای دقیق برای آغاز و پایان، گمراه کننده خواهد بود. فقط به‌خاطر داشتن این نکته کافی است که شهر قدیم رم، وقتی به‌بالاترین درجهٔ کامیابی در ادبیات و هنرها رسید، که امپراتور اگوست آن قدرتهای واقعی و اختیارات معنوی را دارا شد که وی را متنفذترین مرد در جهان رم ساخته بود. این موضوع فی‌نفسه حایز اهمیت است و در عین حال آشکار می‌سازد که چرا این ده سال از میان قرنهای متعدد موجودیت رم در دوران باستان، برای موضوع این کتاب انتخاب شده است.

1- Eclogues 2- Satires 3- Ovid

این عصر هم از لحاظ فرهنگی و هم از جهت سیاسی عصر اگوست‌است. صاحبنظران همعقیده‌اندکه صرف‌نظر از اهمیت فرهنگی آن دوره، این عصر به‌هرحال نام عصر خود را ازاگوست می‌گرفت، به‌جهت قدرت سیاسی فایق و طریقهٔ درخشانی که او در به‌کار بردن این قدرت در پیش گرفته بود. ولی ما اینجا وضعی نداریم که در آن، چنانکه غالباً در مورد سایر ادوار تاریخی مصداق دارد، تشخیص مناسبات میان شکفتگی ناگهانی باروری هنری و کیفیات تاریخی و شخصیتهای سیاسیی که این باروری به‌کوشش آنان و در بین آنان واقع‌شد، مشکل باشد. در مورد عصر اگوست می‌توان اصولا چنین گفت که ترکیب نمودهای فرهنگی و روشنفکری که ما آن را فرهنگ اگوستی می‌خوانیم، بدون شخصیت بارز امپراتور به‌وجود نمی‌آمد، وشکلی‌که‌عملا به‌خود گرفت پیدانمی‌کرد. روح بازخیزی ملی، احترام به‌جلالهای گذشته، بازگشت به‌روشها و مردانگیهای نیاکان ــ که همهٔ اینها توسط امپراتور تقویت شده بود ــ تارهای قلب مردان نابغه را به‌ارتعاش در آورد. درکمتر دوره‌ای فرمانروای کشور و شایسته‌ترین هنرمندان بدین‌گونه برای رسیدن به‌یك هدف معنوی و میهن پرستانه با یکدیگر به‌نحوی هماهنگ همکاری کرده بودند.

اگوست البته نشان خودرا برتمام امپراتوری‌رم گذارده بود، و تجدید سازمان امپراتوری به‌دست وی چنان سریع و مؤثر بود که می‌توان او را مؤسس آن انگاشت. این تجدید سازمان بزرگترین و با دوامترین کار او بود.

اما رم، پایتخت امپراتوری‌او، مهمترین شیءمورد توجه و محبت او بود. در آنجا بود که او درخشانترین بناهای یادگاری رابرپا کرد وبزرگترین نفوذرا درامور فرهنگی بکار برد. ما باید بـرای اطلاع از عصر اگـوست، ابتدا به‌رم برویم.

به‌علاوه، رم در ادبیات و هنر هرگز بیش از عصر اگوست، رومی نمی‌نمود. از آغاز ادبیات لاتین، یعنی از وقتی که بـه‌قول هوراس «یونـان تسخیر شده، فـاتح بیفرهنگ خود [فرد رومی] را مسخر ساخت و هنرها را به‌لاتیوم[1] روستامنش وارد کرد»، راهی دراز پیموده شده بود. در طول این راه، که از طریق ترجمهٔ لاتین ادیسهٔ هومر به‌دست لیویوس آنـدرونیکوس[2] (نیمهٔ دوم قـرن سوم پیش از میلاد) به‌سوی خـود هـوراس و معاصران اگوستیش باز شده بود، نبوغ رومی فرصتهایی بـرای ابراز وجود یافته بـود. ادبیات لاتین رسمی از زمـان ترجمهٔ همین کتاب آغاز شد. نفوذ یونانی البته در دورهٔ بعدی هنوز محسوس بود. اما نثر و نظم عصر تـا حـد شگفت‌انگیزی قدرت، اصالت و عظمت خود را از محیط اجتماعی، فکری، روحانی و سیاسیی می‌گرفت که در آن ایجاد شده بود. ادبیات اگوستی به‌نحو قابل ملاحظه‌ای از تقلید نمونه‌های یونانی که در برزخی بیزمـان جریـان دارد، آزاد است. پترونیـوس وقتی کـه دونسل پس از مرگ ویرژیل، آن شاعر را با صفت سادهٔ «رومی» وصف کرد، حس تشخیص صحیحی را نشان داد... کیفیتی را

1- Latium 2- Livius Andronicus

که پترونیوس درك کرد، آن است که برای برخی از قصاید هوراس عنوان «قصاید رومی» را تحصیل کرده است. در هیچ زمانی، پیش یا پس از آن، بهترین وجه خوی رومی، با تازگی، زیبایی و اعتقاد بیشتری خود را نمایان نساخته بود. هیچ دوره‌ای در تاریخ رم به‌نظر ما تا این اندازه بطور کامل با روح رومی در بلندترین و میهن‌پرستانه‌ترین جنبهٔ آن نیامیخته بود.

این کیفیت‌رومی، همچنین دربسیاری ازساختمانهای عمومی یا آثار هنری که وجود خود را مستقیماً یا غیر مستقیم مرهون امپراتور بودند، آشکار است. در آنها یك تصویر آرمانی گذشتهٔ رم غالباً باتبلیغ سلسلهٔ سلاطین وبقایای نعمتهای کنونی‌آمیخته است. فردرومی احساسی نیرومند برای سوابق و سنن و خانواده و نیاکان داشت. در خانواده‌های اشرافی این احساس به‌طرزی انفکاك‌ناپذیر، با تاریخ کشوری که اعضای خانواده به‌آن‌خدمت و حکومت کرده بودند، همبستگی یافته بود. ارجمندان گذشته نه تنها بر نوادگان خود، بلکه برتمام خانواده‌های رومی[1] نورفشانده بودند. اگوست این‌غرور رابه‌میزانی ملی، از طریق معماری و هنرهای پلاستیك، تغذیه کرده بود.

این آمیزش گذشته و حال در ادبیات و هنر عصر اگوست کمترین صورت جذاب یا هیجان‌انگیز آن‌نیست. درست همان‌گونه که مشروطهٔ اگوستی در قلمرو تاریخ سیاسی از عناصر کهنی تشکیل یافته بود که با یك رشته

1- gens Romana

تغییرات و ترتیبات مجدد، شکل جدیدی از حکومت بـه وجـود آورده بودنـد، همانگونـه در ادبیات و هنر نیز اختلاطی از اوضاع قدیم و حالات مأنوس انجام گـرفت تا ارزشهایی نوین و اهمیتی بموقع تحصیل شود. انتقاد جدید نشان داده است کـه با تلقی قسمتهـای معینی از ادبیات اگوستی به‌منزلهٔ واحدهـای مستقل شعری دارای حیات مخصوص به‌خود، نتایج سودمندی ممکن است بـه دست‌آید. این نوع تحقیق زیباشناسی انتقادی، در گذشته بیجهت مورد اهمال قرار گرفته بود. ولی ارزیابی کامل این ادبیات بطورکلی هرگز صورت‌پذیر نخواهـد شد، مگر از راه درك اقلیم تاریخیی که در آن رونق گرفته‌بود.

این امر که عصر اگـوست یکی از ادوار کلاسیك عالی یونان و رم بـاستانـی شناخته شده است، شایستهٔ تذکراست. از هنگامی که‌در چاپ‌اول لغتنامهٔ فرهنگستان فرانسه (۱۶۹۴) چنین تعریف شد کـه مـؤلف کلاسیك عبارت است از «یك مؤلف قدیم که شایسته و مورد قبول و در موضوع مورد تألیف متبحر باشد.» کوششهای زیادی برای تعریف لغت «کلاسیك» و مشتقات آن به‌عمل آمده است. البته این واژه هرگز محدود به‌آثار باستانی یونان و رم نبوده و ما هنوز می‌توانیم از یك اثر تازه به‌عنوان «کلاسیك» سخن گوییم. در این کار ما به‌معنی کلمهٔ لاتین *classicus* باز می‌گردیم که‌وقتی به‌یك نویسنده اطلاق می‌شد، منظور از آن این بودکه او شایستهٔ سرمشق قرار-گرفتن است.

معهذا قبول مؤلفان قدیم یونانی و لاتین بـه‌عنوان

بهترین نمونه‌های ادبی موجب شد که معنی مخصوصی به‌عبارت «آثار کلاسیك[1]» داده شود، و این عبارت بدون ذکر مشخصات دیگری معرف ادبیات یونان و رم شد. تصور روزگار باستانی یونان و رم به‌منزلهٔ دوره‌ای از تعالی فرهنگی یکنواخت، تصوری که در قرن هیجدهم رواج داشت، به‌ایجاد عبارت «قدمت‌کلاسیك[2]» انجامید. در این‌معنی «کلاسیك» فحوایی بیش‌از «یونانی ورومی» نداشت و به‌زودی تقریباً به‌هرچیزی که به‌جهان یونان و رم تعلق داشت، اطلاق شد. عصر اگوست قسمتی از «قدمت کلاسیك» است، آنچنان که ما معمولا این عبارت را بکار می‌بریم.

ولی تشخیص تدریجی این‌موضوع که‌قدمت کلاسیك شامل ادوار بسیار، با مدارج مختلف کامیابی فرهنگی است، ارزیابیهای واقع‌گرایانه‌تری را باخود به‌همراه آورد. وحدت اساسی این دوره، بطورکلی در داخل تاریخ بشر موضوعی نیست که آن را بتوان نادیده گرفت یا بر ضد آن سخنی گفت. اکنون لازم بود که دوره‌های کوتاهتری را در داخل آن تعریف کنند تا مختصات آنها مشخص گردد و بتوان ارزش نسبی آنها را تعیین کرد. در تاریخ یونان امتیازعالی به‌عصر پریکلس تفویض شد. در سرزندگی هنری و کمال نبوغ خلاقه، فقط یکی دیگر از ادوار باستانی رامی‌توان باعصر پریکلس مقایسه‌کرد، و آن عصر اگوست در رم است. این دو عصر در بسیار جهات باهم اختلاف داشتند، ولی هردو به‌معنی قدیم کلمه

1- the Classics 2- Classical Antiquity

«کلاسیك» بودند. در یك محیط فرهنگی و تاریخی که بزرگترین قابلیتهای انسان را تقویت می‌کرد، مردان صاحب نبوغ، هر یك به‌روش خود، آثاری چنان بلندپایه به‌وجود آوردند که هرگز برتر از آنها یافت نشده است، که همواره سرمشقهایی برای روح بشر در بهترین صورت خلاق آن برای نسلهای آینده بوده است.

فصل دوم

رسیدن به قدرت

در ۱۳، ۱۴ و ۱۵ اوت‌سال ۲۹ پیش‌ازمیلاد، اگوست، که‌ما وی‌را دراین‌مرحله اززندگیش اکتاویان می‌خوانیم، سه پیروزی را جشن گرفت. در سال ۳۳، او یک رشته نبرد را علیه قبایل دالماسی با موفقیت خاتمه داد، و این نخستین گام در توسعهٔ اراضی امپراتوری تا کرانهٔ دانوب بود. در ۲ سپتامبر سال ۳۱ نیروهای او بطور قطع قوای مارك‌آنتونی و کلئوپاتر ملکهٔ مصر را در آکتیوم شکست داد. درسال بعد، مصر رافتح کرد. اینهافرصتهایی برای فتوحات بود. در آن هنگام اکتاویان سی‌وچهارمین سال خود را به‌پایان می‌رساند و پنجمین دورهٔ کنسولی خویش را می‌گذراند. در حدود سیصد هزار سرباز رومی تحت فرماندهی او خدمت کرده بودند، و به‌وسیلهٔ آنها او سرانجام صلح را در دنیای رم برقرار کرد. برای اعلام این کامیابی به‌مردم رم، معبد ژانوس[1] در ماه ژانویه برای سومین بار در تاریخ رم، به‌فرمان سنا بسته شد.

1- Janus

برای هرکس، از جمله خود اکتاویان، آشکار بود که او اکنون فرمانروای مسلم رم و امپراتوری است.

اگراو درآن‌هنگام به‌زندگی خودواپس می‌نگریست، ممکن بود از وقایعی که او را به‌این دورهٔ جلال و قدرت رسانده بود، به‌شگفت آید. او عمدهٔ این موفقیت را مرهون حسابگریهای خونسردانه، بیرحمی، پافشاری و شجاعت بود. او می‌دانست که چگونه از اشتباهات دشمنانش، که اتفاقاً بسیارهم زیاد بودند، بهره برگیرد. اما در بعضی موارد ظاهراً اقبال هم بازی ماهرانه‌ای به نفع او کرده بود.

نخستین یاری بخت برای او، دومین ازدواج پدر او گایوس‌اکتاویس‌باآتیا، دختر مارکوس آتیوس‌وژولیا خواهر گایوس‌ژولیوس‌سزار، بود. این زن برای پدر او همسری بسیار خوب بود. پدر اگوست وقتی که با آتیا ازدواج کرد (حدود ۶۵ق. م.)، از شغل کواستری[1] که اولین پلهٔ نردبان سناتوری است، فراتر نرفته بود. اگر اوعضو خانوادهٔ متشخصی بود که به‌نیروی‌آن می‌توانست خودبه‌خود به‌کنسولی برسد، این امر اهمیتی نداشت. اما موضوع چنین نبود. اکتاویوس «مرد جدیدی» بود و نسب عالی نداشت. بنابراین او نمی‌توانست در میان اسلاف خود مردانی را بشمارد که دارای مشاغل عالیتری و مخصوصاً مقام کنسولی، که عنوان نجابت سیاسی را به آیندگان اعطا می‌کرد، بوده باشند. اجداد اکتاویوس به این راضی بودند که در طبقهٔ اسواران بمانند، و او

1- quaestorship

نخستین فرد از خانوادهٔ خود بود که وارد حرفهٔ سناتوری می‌شد. در این مقام او به‌خوبی پیش رفت، چون در سال ۶۱ پیش‌از میلاد، پرتور[1] و فرماندار ایالت مقدونیه با عنوان پروکنسول در سال بعد بود. چندان شکی وجود نداشت که اگر مرگ مجالش می‌داد، در سال ۵۸ به کنسولی انتخاب می‌شد.

ولی آنچه بیش از اینها اهمیت داشت، ازدواج وی با آتیا بود که او را با خانوادهٔ مهم ژولیوس سزار، که قدرت و حیثیتی را که اکتاویوسها فاقد آن بودند داشت، متحد می‌ساخت. اعضای خانوادهٔ ژولیوس نسبت خود را به‌ماده‌خداونوس از طریق پسر او آنئاس[2] می‌رساندند که به وجود آورندهٔ مردم رم بود، و نیز به‌یولیوس[3] پسر آنئاس که نام خانوادهٔ سزار از آن مشتق بود. اسلاف کمتر افسانه‌ای مقاماتی عالی در کشور داشتند، که از آن جمله کنسولی بود. در سال ازدواج مورد بحث، گایوس ژولیوس سزار عموی آتیا «کورولِه‌ایدیله[4]» (شهردار ــ شهربان، تقریباً ــ م.) بود و از این رو در سیاسیات رم نفوذ داشت. می‌بایست براکتاویوس مهتر آشکار بوده باشد که بااین ازدواج خویشاوند نسبی‌خوبی برای خود فراهم خواهد آورد.

اگوست امپراتور آینده در ۲۳ سپتامبر ۶۳ پیش از میلاد از اکتاویوس وآتیا، در رم متولد شد. به‌وی گایوس نام دادند که در آن خانواده معمول بود، و بدین‌گونه نام کامل او گایوس اکتاویوس شد. پس از مرگ پدرش

1- Praetor 2- Aeneas 3- Iulus 4- Curule Aedile

(اوایل سال ۵۹ ق. م.)، مادرش بار دیگر ازدواج کرد و اکتاویوس در خانهٔ ناپدری خود، لوسیوس‌مارسیوس فیلیپوس[1] که با او با مهربانی بسیار رفتار می‌کرد، بزرگ شد. تعلیم و تربیت او دقیقاً مورد نظارت قرار گرفت و وی را برای تحصیل به‌مشهورترین معلمان زمان سپردند. آموزش او در معانی و بیان به دست اپیدیوس[2] انجام گرفت که گفته می‌شود اکتاویوس در مدرسهٔ او برای نخستین بار با ویرژیل ملاقات کرد. نخستین نطق او، ظاهراً در نه سالگی او، به‌مناسبت مراسم تدفین‌خاله‌اش ژولیا، تنها دختر ژولیوس‌سزار، ایراد شد. مرگ ژولیا، سزار را بی‌فرزند یا فرزندزاده، گذاشت. نزدیکترین خویشان ذکور نسبی او، فرزندان و نوه‌های دو خواهرش بودند. او بدون بی‌اعتنایی به‌اعقاب خواهر بزرگترش، علاقه و همدلی مخصوصی نسبت به‌اکتاویوس، نوهٔ خواهر کوچکتر خویش، در دل می‌پروراند. دیدگان تیزبین سزار تا چه حد عظمت نهفته در اکتاویوس می‌دید، درست معلوم‌نیست. امامیزان مجذوبیت سزار نسبت به‌او وفرصت دادنش به‌او برای ابراز لیاقت، امری است مسلم.

اکتاویوس به‌سبب جوانی وعلت‌مزاج قادربه‌شرکت در هیچ‌یك از رزمهای سزار نبود، هرچند که پس ازنبرد موندا[3] در اسپانیا، به‌آن دیکتاتور ملحق شد (۴۵ ق. م.). به‌او رخصت داده شد که با طرفداری از مردمان و افرادی که متهم به‌دست داشتن در جنگ بودند، نقشی دراستعمار آن ایالت ایفا کند. این آزمایشی بود از وفاداری، مهارت

1- Lucius Marcius Philipus 2- Epidius 3- Munda

و حس تمیز آن جوان. وی از این آزمایش کامیاب بیرون آمد واحترام سزار وحقشناسی مردم مورد حمایت‌خویش را جلب کرد. در رم، در سال۴۷ بر اثر نفوذ سزار، او به‌عضویت هیأت کاهنان در آمد و سرپرستی بازیهای یونانی را که در پی مراسم افتتاح معبد ونوس مادر (از خانوادهٔ ژولیان) در سال بعد انجام گرفت، عهده‌دار شد.

اکتاویوس در آپولونیا، در اپیروس، واقع در آنسوی آدریاتیك از ساحل جنوبی ایتالیا، سرگرم تحصیل بود، که پیام‌آوری، با این خبر غم‌انگیز که سزار در روز نیمهٔ مارس (۱۵ مارس ۴۴) کشته شده است، از جانب مادرش آمد. مادرش سفارش کرده بود که فوراً به‌رم بازگردد. دوستان اکتاویوس در آپولونیا به‌وی اندرز دادند که در مقدونیه به‌ارتش رم، که منتظر ورود سزار برای حمله به‌سرزمین پارت بود، ملحق شود؛ او این کار را وفاداری نسبت به‌خاطرهٔ سزار می‌دانست و حاضر بود برای گرفتن انتقام مرگ سزار، با آن پیك به‌ایتالیا باز گردد. اکتاویوس تشخیص داد که نمی‌تواند خردمندانه عمل کند، مگر اینکه در بارهٔ امور داخلی کشورش اطلاعات بیشتری به‌دست آرد. پس بی‌سروصدا به‌ایتالیا رفت و در آنجا به‌جزئیات وصیت سزار واقف شد.

این وصیت در ۱۵ سپتامبر سال ۴۵ پیش از میلاد تنظیم شده بود. به‌موجب این وصیت سزار دوسوم املاك خود را برای اکتاویوس گذاشته و او را به‌پسرخواندگی

خویش برگزیده بود. درمورد چگونگی این پسرخواندگی در وصیتنامه، اختلاف نظرهای زیادی وجود داشته است. اما آنچه برای ما در ایـن کتاب مهم است، طرز استفادهٔ اکتاویوس از این وصیتنامه است. وقتی که او در لوپیای[1] شهرچه‌ای در پاشنهٔ چکمهٔ ایتالیا، از مفاد وصیتنامه آگاه شد، نخستین گام مهم را در راهی برداشت که سرانجام او را به‌قدرت فایق می‌رساند. وی ازآن‌پس تصمیم گرفت که اکتاویوس پسراکتاویوس نباشد، بلکه سزار پسرسزار باشد.

اکتاویوس با اختیار فوری نام سزار، و حتی پیش از تکمیل مراسم قانونی در رم که او را رسماً مالك میراث سزار می‌کرد، خود را پسر و وارث سزار اعلام کرده و برای خود منبع جدیدی از قدرت فراهم ساخته بود. او از خویشتن شخصی ساخته بود، که تمام کسانی که یـاد سزار را عزیـز می‌داشتند و از قتل نـاجوانمردانهٔ وی متأثر بودند، بتوانند به‌دورش گرد آیند. سربازان سزار اکنون سزار جدیدی یافته بودنـد کـه اخلاص خـود را می‌توانستند به‌وی منتقل سازند. وفاداری آنان در درجهٔ اول به‌سزار که رهبر و ژنرالشان بود، تخصیص داشت نه به‌مجلس سنا و مردم رم. ایشان در سال ۴۹ پیش از میلاد بااو ازرود روبیکون گذشته ودر برابر هم‌میهنانش که مسلحانه باوی به‌مخالفت برخاسته بودند، پیروزیهایی به‌بار آورده بودند. سزار وحشیانه به‌دست کسانی که از اعتماد و سخاوتش بهره‌مند شده بودند، کشته شده بود.

1- Lupiae

وی‌اکنون پسری‌داشت‌که می‌توانست ازآن‌عمل ددمنشانه انتقام بگیرد، و نام سحرآسای سزار هنوز می‌توانست زنده بماند.

اکتاویوس پس از رسیدن به‌رم، در اوایل ماه مه سال ۴۴ پیش از میلاد، در برابر کفیل پرتور شهر، گایوس آنتونیوس، برادر مارکوس آنتونیوس که در آن هنگام کنسول بود، وراثت خود را رسماً پذیرفت. کمی پس از آن برادر دیگر مارکوس آنتونیوس، که لوسیوس نام داشت و تریبون بود، به‌اکتاویوس اجازه داد که برای مردم سخنرانی کند. می‌توان پنداشت که او از آن فرصت برای اعلام این موضوع استفاده کرد که به‌منزله پسر و وارث سزار میراث او را به‌پلبهای[1] رم ــ به‌هرنفر ۳۰۰ سسترس (معادل ۱۵ دلار) ــ خواهد پرداخت. اکتاویوس برای اینکه هیچ‌گونه شکی دربارهٔ مشروعیت فرزندخواندگیش به‌موجب وصیت باقی نگذارد، تصمیم گرفت که مراتب رابا گذراندن قانونی از مجلس سنا تنفیذ کند. این کار برای رسمیت دادن به‌فرزندخواندگی کسی که در قدرت قانونی پدر خویش *(patria potestas)* نبود، معمول بود. این اقدام با کوشش کنسول آنتونیوس، که در مبارزه در راه تحصیل قدرت اکتاویوس را رقیب خطرناکی برای خویش می‌دید، عقیم ماند. این مخالفت موجب شد که اکتاویوس مساعی خود را برای مرتبط ساختن خویش با یاد سزار، دوچندان سازد. او با خرج خود بازیهایی را که سزار به‌افتخار الههٔ شخصی پیروزی

1- Plebes

خویش(*ludi Victoriae Caesaris* از ۲۰ تا ۳۰ژوئیه) بنیاد نهاده بود، برگزار کرد. در طی این بازیها ستارهٔ دنباله‌داری ظاهر شد که مردم آن را نشانهٔ الوهیت سزار دانستند. لازم به‌گفتن نیست که اکتاویوس برای باطل ساختن این خرافه اقدامی نکرد.

از لحاظ سیاسی و شرافتی، میراث سزار به‌پلبهای رم می‌بایست هرچه زودتر پرداخته شود. چون دست‌کم ۲۵۰،۰۰۰ نفر، هر یك سزاوار دریافت ۳۰۰ سسترس بودند، جمع مبلغی که می‌بایست به‌آنان داده شود حداقل به ۷۵،۰۰۰،۰۰۰ سسترس (۳،۷۵۰،۰۰۰ دلار) بالغ می‌شد. آنگاه نوبت به‌سربازان سزار می‌رسید که باکمال بیصبری منتظر دهشهای ملکی و نقدی بودند. دسته‌هایی که برای لشکرکشیهای سزار در شرق جمع شده بودند، و هنوز زیر سلاح بودند، می‌بایست لوازم و مواجب دریافت دارند. به‌علاوه، اکتاویوس مسلماً می‌توانست آنچه را که سیسرون در اواسط آوریل پیش‌بینی کرده بود، پیش‌بینی‌کند، و آن اینکه با مارکوس آنتونیوس، که مانند جانشین سزار عمل می‌کرد، مخمصهٔ بیشتری در پیش‌بود. اکتاویوس می‌بایست ازوفاداری سپاهیان سزار مطمئن شود و از لحاظ مالی، برای نگهداری از آنها روی دست آنتونیوس بزند.

یك روایت کهن، که نسبت به‌آنتونیوس خصمانه و نسبت به‌اکتاویوس دوستانه است، ما را ناچار معتقد می‌سازد که آنتونیوس ثروت شخصی سزار و نیز ۷۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سسترس(۳۵،۰۰۰،۰۰۰دلار) ازاموال

دولت راکه برای لشکرکشیهای قریب‌الوقوع سزار تخصیص یافته و در معبد اپس[1] در کاپیتول به‌ودیعه نهاده شده بود، حیف‌ومیل کرده، و درنتیجه اکتاویوس مجبور شده بود، املاك سزار را به‌قیمتهای بسیار نازل بفروشد و از سایر وراث و اقوام نزدیك بخواهد که منافع مالی خود رافدا کنند تااو بتواند به تعهدات‌خویش وفا کند.

اما حقیقت ظاهراً این است که بیشتر ثروت شخصی سزار از حیث پول نقد و بودجهٔ جنگ به‌برووندوزیوم[2] در ساحل آدریاتیك، که به‌منزلهٔ پایگاه عمدهٔ ایتالیا برای عملیات در شرق بود، منتقل شده بود. ما می‌دانیم که اکتاویوس در بازگشت به‌ایتالیا از آپولونیا، به‌محض اطلاع ازشرایط وصیتنامهٔ سزار به‌بروندوزیوم شتافت و تصمیم گرفت که میراث را باتعهدات مربوط به‌آن بپذیرد. در آنجا به‌عنوان پسر و وارث سزار از طرف سربازان او به‌گرمی پذیرفته شد. اکتاویوس به‌منزلهٔ وارث، حق تملك غیررسمی وجوه خصوصی سزار را داشت، امابه‌عنوان یك‌شهروند عادی قانوناً نمی‌توانست حتی به‌یك سسترس از وجوه عمومی دست بزند. اما فرصت تأمین وسایل مالی را که او می‌توانست در مبارزه برای کسب محبوبیت و قدرت از آن استفاده کند، نمی‌توانست از دست بدهد. یك کمیتهٔ سنا بعداً برای تحقیق در بارهٔ نابود شدن ۷۰۰ میلیون سسترس از وجوه عمومی تعیین شد، ولی هرگز به‌وظیفهٔ خود عمل نکرد،

1- Ops 2- Brundusium

زیرا ارتشی که اکتاویوس فراهم آورده و با پول خود نگهداری کرده بود، در آن هنگام به‌طرفداری از سنا با آنتونیوس می‌جنگید.

تشکیل این ارتش نخستین چیزی بود که در *Res Gestae* بدین‌نحو ذکرشده‌بود: «من‌درنوزده سالگی به ابتکار خود و به‌خرج خویشتن ارتشی فراهم ساختم که با آن کشور را از ستم یك فرقهٔ ظالم آزاد کردم. از این جهت مجلس سنا در احکامی که در آن از من تجلیل شده بود، مرا با تفویض مقام کنسولی گاپوس‌پانسا[1] و آولوس‌هیرتیوس[2] [۴۳ ق.م.] به‌سلك خود در آورد، و حق سخنگویی در میان کنسولهای سابق را به‌من اعطا کرد و اختیارات فایق را به‌من داد. سنا به‌من فرمان داد که به‌عنوان پروپرتور[3] (مقام بعد از پرتوری که تقریباً معادل والی یا استاندار است. ــ م.)، در ارتباط با کنسولها مراقبت کنم که زیانی به املاك وارد نیاید. در همان سال، وقتی‌که هر دو کنسول در جنگ کشته شدند، مردم مرا به کنسولی و عضویت هیئت سه‌نفری مأمور حل و فصل امور عمومی انتخاب کردند.»

این جمله‌های مربوط به امور حقیقی شامل دوره‌ای از پاییز سال ۴۴ تا تشکیل دومین حکومت سه‌نفری به موجب قانون موسوم به تی‌تیا[4] در ۲۷ نوامبر سال ۴۳ می‌شد. در مدتی کمتر از یکسال، آن «پسر» (آنتونیوس بامحبتی متواضعانه اورا به‌این‌نام می‌خواند) ازمنزلت‌یك

1- Gaius Pansa 2- Aulus Hirtius 3- Propraetor
4- lex Titia

شهروند عادی، به‌عالیترین مقام دولتی کشور رم که کنسولی بود، ارتقاء یافته و از آن نیز فراتر رفته، و به مرتبت قدرت فایق با شرکت مارکوس آنتونیوس و امیلیوس‌لپیدوس[1] رسیده‌بود. این‌مرتبت‌هرچندرسمی‌نبود ولی قانونی بود. این ترقی قابل ملاحظه از طرف مردی که هنوز به‌بیست‌ویکسالگی نرسیده بود، البته بدون قدرت نظامی امکان نداشت. ولی طریقهٔ به‌دست‌آوردن و به‌کار بستن این قدرت شاهکار حسابگری خونسردانه و مؤثر بود.

در ماه اکتبر اکتاویوس به‌فراهم ساختن ارتش خصوصی خود از میان سربازان کاردیدهٔ سزار در کامپانیا، جنوب‌رم، آغاز کرد. تا اول ماه نوامبر، او سه‌ هزار سربازگرد آورده بود. تا آن زمان سنا کاملا از رفتار هوسناك و ظالمانهٔ آنتونیوس به‌ستوه آمده‌بود. آنتونیوس شهر را به‌یك اردوی مسلح تبدیل کرده، و حتی به‌هنگام یك‌خشم شدید گفته بود که پس از پایان دورهٔ کنسولیش (۳۱ دسامبر ۴۴) بطور غیر قانونی با ارتش خویش در رم خواهد ماند. سنا در برابر قدرت نظامی و شدت عمل او مستأصل مانده بود. آنتونیوس هنوز کنسول بود و به نیروی مقام خویش فرماندهٔ قانونی تمام سپاهیان ایتالیا بود. کنسول دیگر، پوبلیوس دلابل‌لا[2]، قبلا رهسپار ایالت سوریه شده، یا قصد عزیمت به‌آن ایالت را، که حکومت آن را به‌لطف همکار خود مدیون بود، داشت. از این جهت هیچ مقاومتی در برابر آنتونیوس انتظار

1- Aemilius Lepidus 2- Publius Dolabella

نمی‌رفت. ظاهراً جمهوریخواهان مجلس سنا، یعنی اعضایی که امیدوار بودند از میان رفتن سزار خود به‌خود مجلس را به‌قدرت پیشینش باز خواهد گرداند، تا اول ژانویهٔ ۴۳ منتظر می‌ماندند و تا آن هنگام اقدام مؤثری نمی‌کردند. در آن تاریخ دو کنسول جدید، آولوس‌هیرتیوس[1] و گایوس‌پانسا[2] منصوب می‌شدند. گمان می‌رفت که آندو نه‌فقط حق سربازگیری داشتند، بلکه به‌تمایلات سنا نیز احترام می‌گذاشتند.

آنتونیوس برای اطمینان از کسب مقام مقتدر در ایتالیا، مردم را وا داشت تا او را برای یك دورهٔ پنجساله که از سال ۴۳ آغاز می‌شد، به‌حکومت ایالت گل اینسوی آلپ[3] (تقریباً درهٔ پو) منصوب کنند. ایالت مزبور در آن هنگام تحت حکومت دسیموس بروتوس، یکی از قاتلان سزار، بود. آنتونیوس همچنین چهارتا از لژیونها را از مقدونیه، که‌در آنجامنتظر شرکت‌دریکی ازلشکرکشیهای سزار در شرق، در اوان مرگ او بودند، احضار کرد. آنتونیوس در ۹ اکتبر برای عهده‌دار شدن فرماندهی آنها در بروندوزیوم، از رم عزیمت کرد.

در آغاز ماه نوامبر، وقتی که آنتونیوس هنوز ازرم غایب بود، اکتاویوس به‌سیسرون نامه نوشت و از او اندرز خواست. سیسرون در توطئهٔ ضد سزار دست نداشت، هرچند که نتیجهٔ آن را پسندیده بود. او با نفوذترین کس در میان جمهوریخواهان و دشمن سرسخت آنتونیوس بود. اکتاویوس پرسید که آیا او باید با

1- Aulus Hirtius 2- Gaius Pansa 3- Gisalpine Goul

سربازان کاردیده‌اش به‌رم‌حمله‌کند وراه‌را برآنتونیوس، که با یك لژیون در راه بازگشت به‌رم بود، بگیرد، یا برای مواجهه با لژیونهای مقدونی، که به‌امید انتقال وفاداری خویش از آنتونیوس به‌خود او، به‌سوی ساحل آدریاتیك ره می‌سپردند، عزیمت کند؟ سیسرون به‌او اندرز داد که به‌رم برود و گفت که اگر در آنجا بتواند مردم عادی و نیز مردان با شخصیت را به‌وفاداری خویش معتقد سازد، آنان را طرفدار خویش خواهد ساخت. اکتاویوس از اندرز سیسرون پیروی کرد اما نتوانست او را به‌آمدن از ویلای خودش در پوته‌اولی[1] به‌رم، ترغیب کند. سیسرون به‌تجربه و مقاصد اکتاویوس اعتماد نداشت.

اکتاویوس در رم خود و ارتشش را علیه آنتونیوس در اختیار سنا گذاشت و در نطقی سخت بر وی تاخت. آنتونیوس اکنون کاملا تشخیص می‌داد که اکتاویوس جدیترین رقیب او است و می‌کوشد تا در هر فرصت او را تحقیر و اقداماتش را خنثی کند. پیشنهاد اکتاویوس برای پشتیبانی ازسنا می‌بایست به‌گوش جمهوریخواهان بیدفاع، چون‌ترانهٔ‌مطبوعی، خوش‌آمده‌باشد.ولی سوگندی که وی طی آن قصد خویش را برای رسیدن به‌افتخارات پدر فاش ساخته بود، برای آنان آهنگ ناموافقی بود. نبرد قریب‌الوقوع برای‌تسلط‌برشهر هرگزانجام نگرفت، عده‌ای از سربازان اکتاویوس به‌آنتونیوس نیز اخلاص می‌ورزیدند و از جنگیدن با او امتناع می‌کردند. او به

1- Puteoli

آنان اجازه داد که بازگردند و به‌زودی خود را از مقابله با حریف در میدان جنگ ناتوان یافت. اکتاویوس به آره‌تیوم[1] (آره‌تسو)[2] عقب‌نشینی کرد تا نیروهای خود را سامان دهد، و آنتونیوس بی‌دردسر وارد رم شد.

بدین گونه، احتیاج سیاسی، مردی را که خویش را پسر و وارث سزار می‌خواند، با کسانی همعنان ساخت که از قتل سزار خشنود شده بودند. سنا برای جنگیدن با آنتونیوس به‌قدرت نظامی نیازمند بود، و اکتاویوس ارتش خود را در اختیار آن گذارده بود. ولی‌آن ارتش می‌بایست به‌سود سنا و تحت هدایت سنا مورد استفاده قرار گیرد. مقام فرماندهی اکتاویوس می‌بایست صورت قانونی یابد و سربازانش مسؤول کشور رم باشند. هیچ‌کس بجز سنا یا مردم رم نمی‌توانست کلانتری[3] رسمی را با مقام فرماندهی که به‌اکتاویوس حق قانونی فرمان‌راندن برسپاهیانش رامی‌داد، به‌وی‌اعطاکند. اکتاویوس تشخیص داد که کشمکش حقیقیی که وی در پیش داشت، مخاصمه با آنتونیوس بود ــ یعنی با کنسولی که به‌زودی کنسول سابق[4] می‌شد ــ وبسیاری ازسربازان سزار هنوز نسبت به‌او وفادار بودند. او در داخل سازمان منظم دولت مقام و احترامی لازم داشت که رتبهٔ سناتوری می‌بایست به‌وی عطا کند. او همچنین به‌یك قدرت اضافی نیازمند بود که قوای تازه نفسی که مسلماً توسط کنسولهای سال ۴۳ برای جنگ با آنتونیوس گردآوری

1- Arretium 2- Arezzo 3- Magistracy
4- Former-Consul

می‌شد، و به‌نفع او کار می‌کرد، آن را تأمین می‌کرد. او نمی‌توانست دستخوش این خیال خام باشد که سنا او را به‌خاطر شخص خودش تقویت می‌کرد. آن مجلس به‌سبب احتیاج نظامی مجبور شده بود که به‌او روی آورد، و به همین جهت هر اتحادی که با او می‌بست پایدار نمی‌ماند. اما تا هنگام شکست آنتونیوس دوام می‌یافت، و در آن مدت او می‌توانست قدرت خود را به‌نحو قانونی تحکیم کند.

البته نگرانیهای بسیاری از جانب جمهوریخواهان وجود داشت. سیسرون مخصوصاً در حصول اطمینان نسبت به‌دوست تازهٔ جوانش نگرانیهایی داشت. ولی اکتاویوس به‌زودی نمایش قانع‌کننده‌ای از سودمندی خود داد.

در ۲۸ نوامبر، خبری به‌رم رسید دایر براینکه او دوتا از لژیونهای مقدونی را به‌فرار از اردوی آنتونیوس وپیوستن به‌لشکریان خویش ترغیب کرده‌است. اواکنون یك نیروی جنگی درجه اول داشت، و آنتونیوس پیش از اینکه در رم دچار آن شود، شهر را شتابان ترك کرد و به‌سمت شمال، به‌گل اینسوی آلپ (گل‌سیزالپین) که بنا- بود در اول ژانویه به‌فرمانداریش در آید، رهسپار شد. برای نخستین بار پس از چند ماه، سنا توانست نفس راحتی بکشد. اکتاویوس این کار را آسان ساخت.

تا ۲۰ دسامبر حتی شکهای سیسرون نیز تخفیف یافته بود. در آن روز او نطقی در برابر مجلس سنا ایراد کرد، که در آن اکتاویوس و ارتشش را به‌عنوان مدافعان

کشور ستود و پیشنهاد کرد که کنسولها هنگام روی کار آمدن، باید موضوع پاداش شایسته‌دادن به‌آنها را، در سنا مطرح کنند. این نطق سیسرون فیلیپیك سوم (The Third *Philippic*) نام‌یافت. این‌کار درجلسهٔ منعقد دراول ژانویهٔ سال۴۳ انجام گرفت. درآن جلسه سیسرون پیشنهاد کرد که اکتاویوس باید با رتبهٔ پرتوری و حق رأی در میان کسانی که قبلا دارای مقام پرتوری بوده‌اند، سناتور اعلام شود، و در مورد هرمقام کلانتری که او ممکن است در آینده خواهان آن باشد، باید چنان شناخته شود که گویی مقام کواستری را در سال ۴۴ داشته است. مجلس سنا در اقدام خود حتی از این هم فراتر رفت و اعلام کرد که اکتاویوس باید در میان کنسولهای پیشین رأی دهد، و ضمن تعیین وظایف با کنسولهای جدید، به او فرمان داد که با آنتونیوس بجنگد. اینکه چند سناتور با اعتقاد ضمنی به‌اینکه «پسر» باید ستوده شود، افتخار یابد و پس از خدمت به‌منظور آنها برکنار گردد، به‌این اقدامات رأی دادند، چندان مهم نیست. در ۷ ژانویه اکتاویوس دسته چوب و تبری را که نشانهٔ عهده‌دارشدن فرماندهی ارتش خود به‌عنوان یك مأمور رومی بود، در دست گرفت.

وقتی که آنتونیوس در ماه دسامبر به‌گل‌سیزالپین رسید، دسیموس‌بروتوس از تحویل دادن آن ایالت به‌او امتناع کرد. او در این کار حق داشت. اما در اول ژانویه آن ایالت به‌موجب قانون به‌آنتونیوس تعلق گرفت، و با این حال دسیموس معارضه با وی را ادامه داد. آنتونیوس

شهر موتینا[1] (مودنا[2]) را که دسیموس در آن پناه گرفته بود، به‌محاصره در آورد. اولین تکلیف نظامی هیرتیوس و پانسا، کنسولهای جدید، این بود که با یاری اکتاویوس به‌نجات دسیموس بشتابند.

اکتاویوس و ارتش او نخستین کسانی بودند که وارد گل‌سیزالپین شدند. او به‌آنتونیوس حمله نکرد ولی به‌فاصله‌ای از بولونیا که آنتونیوس آن را پایگاه عملیات خود ساخته بود، اردو زد. در اوایل ماه فوریه، نیروهای کمکی به‌فرماندهی هیرتیوس وارد شدند. هیرتیوس با آنتونیوس به‌زدوخورد پرداخت، ولی حملهٔ هماهنگی انجام نگرفت. وارد شدن آن کنسول، اکتاویوس را در وضع پایینتری قرار داد که او ظاهراً آن را با خوشرویی پذیرفت. در رم نیز، جریان‌امور سست شده‌بود. باوجود مخالفت سرسختانهٔ سیسرون، مذاکره با آنتونیوس به امید اجتناب از جنگ داخلی انجام گرفت، و برخی از فرمانداران ایالات غربی که دارای ارتش بودند، درحل صلح‌آمیز مسأله اصرار می‌ورزیدند. ولی‌سرانجام کنسول دیگر، پانسا، با ارتشی مرکب از لژیونهای جدید از رم عزیمت کرد (حدود ۲۰ مارس)، و در ۱۵ آوریل جنگ جداً شروع شد.

در آن هنگام احساسات اکتاویوس ظاهراً دستخوش اختلال شد. پیروزی آنتونیوس اگر به‌قیمت جانش تمام نمی‌شد، دست کم به‌پایان زندگی سیاسیش می‌انجامید. به‌علاوه فقط یك شکست که اکتاویوس در تحمیل آن بر

1- Mutina 2- Modena

آنتونیوس شرکت می‌کرد، می‌توانست آنتونیوس را وادارد که او را همشأن خود بشناسد. اما حتی یک آنتونیوس شکست خورده، در صورتی که زنده می‌ماند، مردی بود که به‌سبب قابلیت نظامی خود و جلب وفاداری سرداران سابق سزار و بسیاری از سربازان ایشان، می‌بایست از او حساب ببرند. اگر آنتونیوس مغلوب می‌شد، سنا مسلماً احساسات حقیقی خود را نسبت به اکتاویوس نشان می‌داد و به‌سرعت می‌کوشید تا وی را به محاق اندازد. پس او به‌مقتدرترین متحدی که می‌توانست پیدا کند نیازمند بود، ولی متحدی که بتوان با شرایط مساوی با وی کار کرد. بدیهی است که چنین مردی آنتونیوس بود. سرانجام اکتاویوس را این فکر خوش نیامد که مقصود اصلی از عملیاتی که وی در آن درگیرشده‌بود، عبارت‌بوداز نجات‌دادن دسیموس‌بروتوس، یعنی مردی که یکی از مهمترین توطئه‌گران علیه جان سزار بود. او سوگندی را که برای انتقام گرفتن از قاتلان پدرش خورده بود، فراموش نکرده بود ولی ناگزیر می‌بایست در انتظار فرصت بماند.

هیچ نشانه‌ای در دست نیست که اکتاویوس مأموریتهایی را که از طرف کنسولهای مافوقش در اوان جنگ ۱۴ تا ۲۱ آوریل، که در آن آنتونیوس سرانجام در پشت دیوارهای موتینا شکست خورد ولی جان خود و بقیهٔ شش لژیونش را نجات داد، اجرا نکرده باشد. در این نبرد، هیرتیوس مرد. روز بعد پانسا از زخمهایی که در یک درگیری قبلی برداشته بود، هلاک شد. در جریان

عملیات، سپاهیان اکتاویوس اورا به امپراتوری برداشتند.

وقتی که خبر پیروزی در موتینا به رم رسید (حدود ۲۵ آوریل)، سنا احساسات حقیقی خود را نسبت به جانشین سزار نشان داد و پس از اعلام اینکه آنتونیوس دشمن ملت است، دسیموس بروتوس را غرق افتخار کرد. کامیابی در شکست آنتونیوس به بروتوس نسبت داده شد، هرچند که نقش او بطور عمده جز مقاومت در داخل دیوارهای موتینا چیزی نبود، و افتخار به وی اعطا شد. به او همچنین فرماندهی تمام واحدهای ارتش کنسولی که باقی مانده بود، و نیز مأموریت تعقیب آنتونیوس، داده شد. پاداش ناچیزی که پیش اکتاویوس انداخته شد، عبارت بود از یك «ستایش ساده» که بسیار کم‌اهمیت‌تر از پیروزی بود. سنا همچنین از صمیم قلب از مارکوس بروتوس و گایوس کاسیوس، که محرك اصلی توطئه علیه سزار بودند، در اقدامشان برای استقرار یك موضع نظامی در ایالات شرقی، پشتیبانی کرد. سنا دوباره علناً ضد سزار شد، و مقدمات از سربازکردن «پسرك» فراهم گردید.

اما «پسرك» از آنها نبود که بتوان وی را دست‌به سر کرد. او تقاضای دسیموس را برای تخصیص برخی ازلژیونهایش به‌وی، ردکرد و به آنتونیوس وفرمانیارش ونتی‌دیوس[1] فرصت داد تا از آلپهای ساحلی به‌ایالت گالیاناربوننسیس[2] (تقریباً ناحیهٔ پرووانس[3] فرانسهٔ فعلی) که تحت حکومت لپیدوس بود، فرار کند. لپیدوس

1- Ventidius 2- Gallia Narbonensis 3- Provence

علی‌رغم ابراز مکرر وفاداری خود نسبت به‌سنا، بیش از حد با آنتونیوس پیوند دوستی داشت. هر دو زیردست سزار خدمت کرده بودند، و هنگام مرگ سزار، آنتونیوس لپیدوس را به‌کاهنی اعظم کاخ سزار انتخاب کرده و بدان وسیله بزرگترین مقام روحانی را در کشور رم به‌وی تفویض کرده بود. لپیدوس رسماً به‌سنا اطلاع داد که به محض نزدیك شدن آنتونیوس، سربازانش از جنگیدن امتناع کردند و او مجبور شد که به‌آنتونیوس بپیوندد. این موضوع که اجبار زیادی لازم بود، مورد شك است.

ارتش جدیدی که در ۲۹ مه تشکیل شد، مرکب از ده لژیون کامل و بقایای شش لژیونی بود که آنتونیوس در موتینا بر آن فرمان می‌راند. این ارتش اسماً زیر فرمان لپیدوس بود، ولی آنتونیوس که از حیث قابلیت، کارمایه و تصمیم بسیار براو برتری داشت، در رأس آن قرار گرفت. او تشخیص داد که پیش از پیوستن سایر فرمانداران ایالات غربی با لژیونهایشان به‌وی، باید چند گاهی بگذرد. این فرمانداران عبارت بودند از موناتیوس پلانکوس[1] در گل‌شمالی، و آسی‌نیوس‌پولیو[2] در اسپانیای اقصی، که هردو از هواخواهان سزار بودند. دسیموس‌بروتوس ارتش جدیدی گردآورده و به‌دنبال آنتونیوس وارد گل شده بود، ولی جرئت نکرد که با ارتش برتر آنتونیوس و لپیدوس درگیر شود.

اکتاویوس در درهٔ رود پو ماند. او هنوز از شرکت در هر عمل نظامی علیه آنتونیوس امتناع می‌ورزید.

1- Munatius Plancus 2- Asinius Pollio

در حقیقت هیچ‌چیز بیش از بن‌بست نظامی در گل به‌حال جاه‌طلبیهای او مساعد نبود. سنا بار دیگر مستأصل شد، و او تنها کسی در ایتالیا بود که بریك ارتش فرمان می‌راند. تا اواسط ماه ژوئن در رم معلوم شد که اکتاویوس در فکر مقام کنسولی است. در سنا هیچ‌کس نبود که پیشنهاد کند باید به‌وی اجازه داد که داوطلب چنان مقامی شود، و سیسرون که هنوزخودرا حامی عمدهٔ آن‌جوان می‌دانست، بااین توضیح که‌مشاوران بی‌احتیاط او را گمراه کرده‌اند، از وی دفاع نکرد. با این ترتیب، اکتاویوس مسلماًاحتیاجی به‌طرح نقشه‌های خودنداشت. اگر او بنا بود که در آینده با آنتونیوس معامله کند، بسیار به‌سود او بود که این کار را نه‌تنها با قدرتی مساوی بلکه با برتری سیاسی (که رومیها آنرا *Dignitas* می‌خواندند)، انجام دهد. آنتونیوس مقام کنسولی را نگه داشته بود و بدان وسیله وارد محترم‌ترین طبقهٔ سیاسی شده بود ــ یعنی طبقهٔ کنسولها و کنسولهای پیشین. یك مقام کنسولی اکتاویوس را نیز به‌همان سطح حیثیت سیاسی می‌رساند.

در ماه ژوئیه هیأتی از سده‌بانها (فرماندهان دسته‌های صد نفری‌که آنهارا «یوزباشی» گفته‌اند.ــم.) و سربازان ارتش اکتاویوس به‌رم آمدند تا مقام کنسولی را برای سردار خود و پاداشهایی برای تمام ارتش او تقاضا کنند. آنها همچنین درخواست کردند که قانونی که آنتونیوس را دشمن ملت اعلام نموده است، لغو شود.

وقتی برای اکتاویوس خبر آوردند که تمام درخواستها رد شده است، اوارتش هشت‌لژیونی وواحدهای‌پشتیبانی آن را از رود روبیکون، کـه گل‌سیزالپین را از ایتالیا جدا می‌کرد، عبور داد و به‌رم روی‌آور شد. در جریـان نزدیك شدن اکتاویوس به‌شهر، سنا میان سازش ومقاومت مردد ماند، و به‌هنگام ورود او کاملا تسلیم شد. در ۱۹ اوت سال ۴۳ پیش از میـلاد، اکتـاویـوس و پسرعمش پدیوس[1] در انتخابات مخصوصی به‌کنسولـی برگزیـده شدند. این، نخستین از سیزده مقام کنسولی بـود کـه اکتاویوس در زندگی سیاسی طولانی خود اشغال کرد. عادت اکتاویوس این بود که طبق سنت جمهوری ارتش خود را خارج از پومریوم[2]، حـدود مقدس شهر، نگـه‌ـ دارد؛ و در روز انتخاب خود از محل اخذ آرا غیبت کرد تا نفوذ بیجا به‌نفع خویش اعمال نکند. او به‌حفظ ظاهر بسیار اهمیت می‌داد. یك خصلت دیگر او این بود کـه خزانهٔ ملت را ضبط و آن را بـرای پـاداش دادن بـه سربازانش فوراً میان آنان قسمت می‌کرد. وی‌واقعگرایی بسزایی نیز داشت، و برای کسی که محتاج بـه‌حمایت نظامی است هیچ واقعیتی بالاتر از سیرکردن سربازان نیست.

یکی از نخستین اقدامـات او در مقام کنسولـی، رسمی ساختن پسرخواندگیش از جانب سزار، از طریق قانـونی بود کـه از مجلس سنا گـذشت. اکنون دیگـر

1- Pedius 2- Pomerium

کوچکترین شکی دربارهٔ قانونی شناخته شدنش بـه‌عنوان پسر سزار باقی نمانده‌بود. طبق‌سیستم رومی نامگذاری، مردی که به‌فرزندی پذیرفته می‌شد، نام پدرخواندهٔ خود را می‌گرفت و آن را با پسوند *anus* به‌اسم خود می‌افزود. درنتیجه، یا به‌سبب فرزندخوانـدگی وصیتنامـه‌ای در صورت معتبر و کامل بودن، یا بـا قـانون مجلس سنا، اکتاویوس، گایوس ژولیوس‌گـایی فیلیوس (پسر) سزار اکتاویانوس[1] شد. چنانکه دیدیم، اکتاویوس می‌خواست که خود را پسر سزار بشناساند و هرگز نام اکتاویانوس را به‌کار نمی‌برد. او بـرای خـودش و دوستانش فقط سزار بود. اکتاویان نامیدن او رسم سودمندی است و از این رو برای تمایز او از پدرخوانده‌اش تا زمانی کـه ملقب به‌اگوست نشده‌باشد، ماورا به‌همان نام‌می‌خوانیم، و از این پس همین‌رسم معمول را به‌کار خواهیم برد.

یك دادگاه مخصوص که به‌موجب قانون پیشنهادی پدیوس[2] کنسول پیشنهاد شده بود، قاتلان سزار را از حمایت قانون محروم کرد. تکلیف اکتاویان اکنون انتقام‌گرفتن از آنان بود، ولـی او ایـن کـار را به‌تنهـایی نمی‌توانست بکند. بروتوس و کاسیوس نیروهای بزرگی در شرق گرد آورده بودند که می‌بایست آنها را در جنگ شکست داد. آنتونیوس بر بـزرگترین ارتش در غـرب

1- Gaius Julius Gaii Filius Caesar Octavianus
2- Pedius

فرمان می‌راند. پلانکوس[1] و پولیو[2] با لژیونهای خود به‌او پیوسته بودند. حال برای اکتاویان وقت آن رسیده بود که با او سازش کند.

اکتاویان درنزدیکی بولونیا با آنتونیوس و لپیدوس ملاقات کرد. این‌سه‌تن تصمیم‌گرفتندکه هیأتی ازخودشان تشکیل دهند و انتصاب آن را به‌منظور تأسیس یك سازمان امور جمهوری[3] قانونی سازند و قدرت مطلق را در دست گیرند. همچنین موافقت شد که آنتونیوس و اکتاویان نبردی را برضد بروتوس و کاسیوس اداره کنند و لپیدوس در رم زمام امور را به‌دست گیرد. در تقسیم ایالات، مقام تاحدی مادون اکتاویان آشکارشد. آنتونیوس گل‌سیزالپین را در اختیار گرفت که از آنجا می‌توانست بر تمام ایتالیا مراقبت کند و همچنین از منابع ایالت جدید گل شمالی که براثر فتوحات سزار تشکیل شده بود، بهره برگیرد. سهم لپیدوس شامل ایالت قدیم گالیاناربوننسیس و تمام اسپانیا بود. افریقا، سیسیل، ساردنی و کرس برای اکتاویان مانده بود. ولی حتی برای رسیدن به‌هر قسمت این ایالات، می‌بایست خطر اسیر شدن به‌دست سکستوس پومپه‌یوس[4] فرزند پمپی کبیر، دشمن قدیم پدر خویش را که ناوگانش اکنون بر مدیترانهٔ غربی تسلط داشت، برخود هموار نماید. اما در آن هنگام اکتاویان قادر به‌اعتراض نبود. وقتی که

1- Plancus 2- Pollio
3- Triumvirotus rei Publicae Constituendae
4- Sextus Pompeius

بروتوس و کاسیوس شکست خوردند، او می‌توانست در این وضع تجدید نظر کند.

هرسه عضو هیئت سه‌نفری سخت نیازمند پول‌بودند. بنابراین تصمیم گرفتند که دشمنان خویش را محکوم و املاکشان را مصادره کنند. آنتونیوس نیز با نفرت شدید از گروه سناتوران، که در هرفرصتی برای خنثی‌کردن جاه‌طلبیهایش استفاده می‌کردند، تهییج شده بود. سیسرون رهبری آشکار رقیبان آنتونیوس را عهده‌دار بود و در نطقهایی که به‌فیلیپیک[1] معروف بود، با به‌کاربردن تمام نیروی فصاحت بینظیر خویش، او را سخت کوبیده بود. او از پذیرش هرگونه سازشی در معاملات سنا با آنتونیوس امتناع کرده و هروقت که دیگران دچار تردید یا تذبذب می‌شدند، اواعلام می‌کرد که آنتونیوس می‌بایست دشمن اعلام گردد و با او مانند خصم رفتار شود. بدون وزنهٔ نفوذ سیسرون، سنا شاید هرگز جرأت جنگیدن با آنتونیوس را نداشت. برای آنتونیوس سرانجام ساعت انتقام فرا رسیده بود.

اکتاویان سخت مدیون یاریهای سیسرون بود: بطور عمده سیسرون بود که سنا را به‌قانونی ساختن فرماندهی ارتشی که خود او شخصاً فراهم آورده بود، ترغیب کرده بود؛ که شکهای بسیاری از سناتوران را در مورد قابلیت اعتماد پسر سزار برطرف کرده بود؛ که وفاداری اکتاویان را نسبت به‌سنا تضمین کرده و سنا را

1- Philippics

دربارهٔ احساسات جمهوریخواهانهٔ او مطمئن ساخته بود. وقتی که نخستین فهرست محکومان تنظیم شد، کوشش اکتاویان برای نجات جان سیسرون بیهوده ماند. او حتی امتیازاتی در این زمینه از دو همکار دیگر خود که می‌دانست هرگز با تقاضایش موافقت نخواهند کرد، خواست. ولی او خشم آنتونیوس را دست‌کم گرفت. در ازای نجات جان سیسرون، او نام یك عمو را به‌فهرست افزود، لپیدوس نیز نام یکی از برادران را اضافه کرد. به‌هر دوی اینها اجازه داده شد که بگریزند.

هیأت سه‌نفری پیش از اینکه حتی مقامشان قانونی شود، برای پدیوس کنسول در رم دستور فرستادند که هفده‌تن از مهمترین محکومان را اعدام کنند. سیسرون یکی از آنان بود. سیسرون پس از چند کوشش نیمبند برای فرار نزد بروتوس در شرق، در ۷دسامبر سال ۴۳، به‌آرامی با مرگ روبه‌رو شد. به‌فرمان آنتونیوس سر و دستهای وی بر روی سکوهای فوروم به‌معرض نمایش گذارده شد. این فقط یکی از صحنه‌های نفرت‌انگیز بود که در جریان «حمام خون» به‌چشم می‌خورد. دراین جریان سیصد سناتور و دوهزار بهادر جان خود را از دست دادند. گویند که اکتاویان در اجرای فتوایی که خود در ابتدا با آن مخالفت کرده بود، حتی از همکاران خود بیرحم‌تر درآمد.

پس از اینکه سربازان شرایط قراردادی را که نزدیك بولونیا تنظیم شده بود تصویب کردند ــ به‌موجب یکی از این مواد پاداش خوبی به‌سربازان داده شد ــ

اکتاویان شتابان به‌رم باز گشت، و در آنجا آنتونیوس و لپیدوس به‌زودی به‌او ملحق شدند. در ۲۷ نوامبر به پیشنهاد پوبلیوس‌تی‌تیوس[1] تریبون، قانونی گذشت که اختیارات قانونی را به‌هیأت سه‌نفری اعطا می‌کرد. برای دوره‌ای که کمی بیش از پنج سال بود (تا ۳۱ دسامبر سال ۳۸)، مقام هیأت سه‌نفری از تمام کلانتران رسمی کشور رم برتر بود. این هیأت حق انتصاب کلانتران مزبور و نیز اختیار قانونگذاری را داشتند. اکتاویان از بهار سال ۴۴، وقتی که از کشتی به‌خاك ایتالیا به عنوان یك شهروند عادی پیاده شده و تصمیم گرفته بود که نام سزار و سهم خود را از املاك سزار بپذیرد، راه درازی را به‌سوی مقام پیموده بود.

قسمت بعدی *Res Gestae* بدین شرح بود: «من به موجب حکم دادگاه مردانی راکه ولی مرا به‌قتل رساندند، تبعید کردم و از جنایتشان انتقام گرفتم، بعداً وقتی که با کشور به‌جنگ در آمدند، دوبار در نبرد سختی مغلوبشان کردم.» این دونبرد نزدیك شهر فیلیپی در مقدونیه انجام گرفت. گرچه پایان نخستین نبرد قطعی نبود، برای جمهوریخواهان به‌قیمت جان شایسته‌ترین سردارشان کاسیوس[2] تمام شد که وقتی قسمتی از ارتش تحت فرماندهی او با شکست روبه‌رو شد، خودکشی کرد. در دومین نبرد (۲۳ اکتبر سال ۴۲)، نیروهای بروتوس منهزم شدند و سردارشان انتحار کرد. قاتلان اصلی سزار اکنون مرده بودند، و انتقام واقعهٔ ۱۵ مارس

1- Publius Titius 2- Cassius

گرفته شد. ولی انتقام گیرندهٔ اصلی آنتونیوس بود. این پیروزی مرهون رهبری ماهرانهٔ او در میدان نبرد و دلیری شخصی او بود. در حقیقت اکتاویان به‌سبب بیماری از شرکت فعالانه در نخستین درگیری باز مانده بود و وقتی که بروتوس به‌اردوی او یورش برد، به زحمت جان به‌در برده‌بود. در آینده اکتاویان بود که می‌بایست قابلیت خود را در مقام سرداری ابراز دارد.

پس از نبرد فیلیپی، آنتونیوس و اکتاویان ایالات و سپاهیان را مجدداً تقسیم کردند. لپیدوس خود را ناشایسته نشان داد و به‌مقامی پایین‌تر تنزل کرد. مقارن عزیمت آنتونیوس به‌شرق به‌منظور جمع‌آوری پول برای سربازان، اکتاویان به‌ایتالیا باز گشت تا تکلیف نفرت‌انگیز اسکان سربازان کاردیده را در شهرداریهای ایتالیا انجام دهد. معنی این کار سلب مالکیت از ساکنان اصلی و رنجاندن قسمتهای بزرگی از جمعیت بود. لوسیوس برادر، وفولویا[1] زن مارکوس آنتونیوس، از این‌رنجش برای‌ایجاد زحمت‌جهت اکتاویان وزمینه‌سازی به‌سود مارکوس استفاده کردند. نمی‌بایست گذاشت که اکتاویان به‌آسانی در ایتالیا به‌میل خود رفتار کند. لوسیوس سپاهیانی گردآورد و علناً با اکتاویان به معارضه برخاست. اکتاویان پروسیا[2] (پروجای[3] جدید در ایتالیا) را که لوسیوس و ارتشش در آن پناه گرفته بودند، محاصره کرد. قحطی شدیدی که ضرب‌المثل‌شد سرانجام لوسیوس را مجبور به‌تسلیم کرد (فوریهٔ سال

1- Fulvia 2- Perusia 3- Perugia

۴۰). اکتاویان سرانجام مجبور شد که لوسیوس و ارتشش را ببخشاید، زیرا که او برای یك جنگ قطعی با مارکوس آماده نبود. مقام اکتاویان در هیأت سه‌نفری به‌او فرصت داد تا قدرت خویش را افزایش دهد، و اتحاد نامطلوب وی با آنتونیوس می‌بایست برای مدتی ادامه یابد، حتی به‌قیمت امتیازات ناخوشایند. اما اکتاویان همچنین می‌بایست نشان دهد که گذشتش را نباید امری مسلم پندارند. جریمه‌ای که پروسیا برای یاری به‌لوسیوس داد به‌منزلهٔ اعلام خطری به‌سایر شهرهای ایتالیا بود: شهروندان برجسته‌اش وحشیانه کشته شدند، و خود شهر غارت و سوخته شد.

در اکتبر سال ۴۰ تقسیم اساسی جهان رم در بروندوزیوم بین اکتاویان و آنتونیوس صورت گرفت، ولی سربازان هیچ یك از دو طرف مایل نبودند در جنگ داخلی دیگری شرکت کنند و در حل مسالمت‌آمیز مشکلات اصرار می‌ورزیدند. در معاهده‌ای که منعقد شد آنتونیوس، مشرق و اکتاویان، مغرب را در اختیار گرفت افریقا به‌لپیدوس داده شد. این ترتیب اکتاویان را فرمانروای ایتالیا ساخت، بامنابع گل و اسپانیا که در پشت سر او قرار داشت ایتالیا سربازانی را به‌وجود آورده بود که امپراتوری را ایجاد کرده بودند، و امپراتوری ازرم اداره می‌شد. تکلیف اکتاویان درسالهای بعد این بود که نه‌فقط قدرت نظامی خود را افزون سازد، بلکه به‌صورت قهرمان رم و ایتالیا نیز در آید تا اگر از شرق برای مختل ساختن سلطهٔ کهن این دو اقدامی بشود،

مردم به‌دور وی گرد آیند. لازم بود که آنتونیوس از هر عمل خصومت‌آمیز نسبت به‌وی در آیندهٔ نزدیك بازداشته شود. برای تحکیم قرارداد جدید، مراسم ازدواج میان اکتاویا خواهر اکتاویوس، و آنتونیوس، به‌عمل آمد. اکتاویان می‌توانست امیدوار باشد که خواهرش با نفوذ خود از تندرویهای شوهر بی‌پروایش جلوگیری خواهد کرد.

سکستوس پومپه‌یوس هنوز بردریاهای اطراف ایتالیا تسلط داشت و می‌توانست از رسیدن غله‌که بسیار مورد احتیاج رم بود، جلوگیری کند. اکتاویان به‌علت نداشتن‌کشتی نمی‌توانست فوراً برضد او اقدام‌کند. او حتی‌در سال۳۹ مجبور شدکه امتیازات ننگینی به‌سکستوس بدهدکه آنتونیوس نیز در دادن آنها باوی شرکت‌کرد. باسکستوس مانند همطراز رفتار شد. این دو عضو هیأت سه نفری حکومت وی را بر سیسیل، کرس و ساردنی تصدیق‌کردند، به دزدان دریایی او منزلت قانونی دادند و محکومانی راکه نزد وی پناه‌گرفته بودند، بخشودند. وقتی که خیل غلامان فراری که به اردوی وی پیوسته بودند، آزاد اعلام شدند، حقوق مالکیت سخت به‌خطر افتاد. اکتاویان ظاهراً دریافته بودکه این ترتیب دیر نخواهد پایید. با این حال آن را با ازدواج با اسکری‌بونیا[1] خواهر پدر زن سکستوس، تقویت کرد. اسکری‌بونیا از اکتاویان بزرگتر بود و قبلا دوبار ازدواج‌کرده بود. اکتاویان اسکری‌بونیا را پس از آنکه یك دختر

1- Scribonia

برایش آورد، طلاق داد. این دختر، که ژولیا نام داشت، تنها فرزند اکتاویان بود.

سکستوس به‌زودی به دزدی دریایی خویش بازگشت. فقط یك نفر بودکه اکتاویان می‌توانست برای‌کشتیهای مورد احتیاج خودجهت مغلوب‌کردن سکستوس به اومتوسل شود، و اوآنتونیوس بودکه ناوگان قابل ملاحظه‌ای داشت. آنتونیوس‌کمك دریایی خود را عرضه داشت، اما به‌قیمتی معین. او مصمم بودکه بالشکرکشی بزرگی برضد پارتیا (سرزمین اشکانیان. ــ م.) دنبالهٔ عملیات سزار را بگیرد، و برای این‌کار به‌توسعهٔ ارتش خود نیازمند بود. معاهدهٔ منعقده در سال ۴۰ پیش‌از میلاد به او حق سربازگیری در ایتالیا را داده بود، اما عملا او این‌کار را بدون همکاری اکتاویان نمی‌توانست انجام دهد. اکتاویان می‌توانست سپاهیان را فراهم کند. ولی تا وقتی که آنتونیوس با ناوهایش‌در رسید (پاییزسال۳۷)، اکتاویان ناوگان‌خودرا تشکیل داده بود. حال او دیگر به آنتونیوس متکی نبود و نخست از دیدن او امتناع کرد. بار دیگر جنگ قریب‌الوقوع به‌نظر می‌رسید، اما اکتاویا مداخله کرد و شوهر و برادر خود را آشتی داد. معامله‌ای که انجام‌گرفت ظاهراً بسیار به‌نفع‌آنتونیوس بود. او در برابر ۱۲۰ ناو ۴ لژیون‌گرفت. معهذاکشتیها می‌بایست فوراً تحویل‌گردند و لژیونها بعداً فرستاده شوند.

هیأت سه نفری پس از ۳۱ دسامبر سال ۳۸ اختیارات فوق‌العادهٔ خودرا همچنان‌به‌کار برده بودند، زیراکه‌هیچ‌کس نبودکه باآنان به‌معارضه برخیزد. آنها به‌عنوان

صاحبان واقعی قسمتهایی از جهان رم‌که به‌خود تخصیص داده بودند، شناخته شده بودند. این شاید برای آنتونیوس رضایتبخش بود، ولی وضع در ایتالیا بسیار فرق داشت. رم سنت دیرینی از حکومت مشروطه داشت، و هرکس‌که می‌خواست به‌عنوان رهبر و قهرمان ایتالیا پاپیش نهد می‌بایست قدرتی راکه به‌موجب قانون مقرر شده بود، در دست‌گیرد. اکتاویان دورهٔ حکومت هیأت سه نفری را تا آخرین روز سال ۳۳ تمدیدکرده بود.

از میان برداشتن لپیدوس به‌زودی پس از یك نبرد دریایی‌که در نزدیکی ناولوکوس[1] واقع در سیسیل صورت گرفت، انجام یافت. در این نبرد ناوگان اکتاویان به فرماندهی مارکوس آگریپا ناوگان سکستوس پومپه‌یوس را شکست داد (۳ سپتامبر ۳۶). از لپیدوس دعوت شد که در نبرد سیسیل علیه سکستوس شرکت جوید، و او از افریقا باچهارده لژیون از دریاگذشته بود. پس ازشکست سکستوس، پلی‌نیوس روفوس، که فرمانده نیروهای او در روی خشکی بود، هشت لژیون خود را به لپیدوس تسلیم‌کرد. لپیدوس با اتکا به‌این نیروهای قابل ملاحظه فکرکردکه وقت بیرون‌آمدن از فرودستی ننگین و بازیابی همطرزای با دو عضو دیگر هیأت سه نفری فرارسیده است. او سیسیل را به‌سبب حق تسخیر ادعاکرد و به اکتاویان، که‌شخصاً برنیروهای زمینی‌خود فرمان‌می‌راند و عدهٔ افرادش به مراتب‌کمتر از آن‌لپیدوس بود امرکردکه آن‌جزیره‌راتخلیه‌کند. اوبااین‌کارقابلیت فرماندهی‌خویش

1- Naulochus

را خیلی دست‌بالاگرفت، خوی ارتش خود راکه مرکب از عناصر ناجور بود بد ارزیـابی‌کرد، ویکی از سلاحهای بسیار نیرومند رقیب خود را نـادیده‌گرفت. این سلاح عبارت بود از قابلیت اکتاویان در تسخیر مغزها وقلبهای سربازانش. اکتاویان بـامهارت و شجاعت بـه‌این سلاح متوسل شد. او نه‌تنها آشوبگرانی به میان افراد لپیدوس فرستاد، بلکه بـایك عمل دلیرانه‌که نزدیك بود به‌قیمت جـانش تمام شود، سواره وارد اردوی لپیدوس شد تـا سربازان او را به‌فرار برانگیزد. او می‌دانست‌که‌آنها از جنگ به‌ستوه‌آمده‌اند و لپیدوس در میان سپاهیان قدیم و جدید خود چندان محبوبیتی نـدارد. این اقدام خطیر خوب حساب شده بود. فرارهای دسته‌جمعی آغـاز شد و لپیدوس، که از قدرت نظامی خودمحروم شده بود، مجبور شدکه تقاضای عفوکند.

اکتاویان بروی رحمت‌آورد. در درجهٔ اول اکتاویان می‌توانست این‌کار را بکند، زیرا لپیدوس با ناشایستگی خود نشان داده بودکه درآینده نمی‌تواند برای او خطرناك باشد. در درجهٔ دوم‌این فرصتی بود برای نشان دادن‌اینکه روزهای سخت محکومیتهـای دسته‌جمعی، و نیز اوضاع موجود در پروسیا، گذشته است. لپیدوس از عضویت در هیأت سه نفری دست‌کشید و جان خود را نجات داد. ولی مقام‌کاهن اعظم را تا زمان مرگش تـا سال ۱۳ پیش از میلاد، همچنان حفظ‌کرد. این مقام یك مرتبت روحانی مادام‌العمری بود، و اکتاویان به‌بازی باسنتهـای مقدس اعتقاد نداشت.

حال‌که افسانهٔ لپیدوس به‌عنوان یك‌زمامدار همطراز پایان یافته بود، بسیاری از رومیان قاعدتاً می‌بایست وضع آینده را پیش‌بینی‌کنند و از آن بیمناك باشند. در بسیاری از اذهان، خاطرهٔ مسیر وقایع پس از مرگ کراسوس (۵۳ق. م.)، وقتی که هیأت به‌اصطلاح سه نفری به‌دو نفر ــ پمپئی و سزار ــ تقلیل یافته بود، هنوز تازه‌بود. این‌امر یك‌جنگ داخلی‌راموجب شده‌بودکه در نبرد فارسالوس[1] به‌اوج خود رسید. نبرد مزبور برای این بود که تعیین کند کدام یك از دونفر باید برجهان رومی سروری کنند. حال بار دیگر قدرت فایق به‌دوتن منحصر شده بود که جهان را بین خود قسمت کرده بودند. این وضع بنابر کیفیت مخصوص به‌خود نمی‌توانست پایدار بماند، و ناگزیر به‌زدوخوردی برای کسب قدرت یکی یا دیگری، منتهی می‌شد. احتمال اینکه پسر سزار در برابر هر رومی دیگری با مسالمت کنار رود غیرممکن بود، و نیز تصور اینکه آنتونیوس جاه‌طلب و شدیدالعمل مقام دوم را بپذیرد به‌همان اندازه تصورناپذیر می‌نمود. فقط این امید باقی بود که بنابر یك رشته مصالح فوری، هردوتن تامدتی تماس خود رابا تساوی مقام حفظ‌کنند.

اکتاویان کسی نبود که در محاسبهٔ رویدادهای آینده اشتباه کند. بیش از هروقت دیگرلازم بود که او رم، ایتالیا و ایالات غربی را در بزنگاه معرکه پشت‌سر خود داشته‌باشد. امانخستین کاردراین راه‌این‌بودکه نشان دهد بر ارتش خود مسلط است. پس از پیروزی بر

1- Pharsalus

سکستوس، سربازان پاداش نقدی و ارضی می‌خواستند و هیچ وعده‌ای را نمی‌پذیرفتند. وقتی که آنها سر به شورش برداشتند، اکتاویان در اقدام به‌یك عمل دلیرانه، تردید روا نداشت و حتی سربازان یك لژیون کامل را مفتضحانه اخراج‌کرد. ازطرف دیگرسربازان کاردیده‌ای را که بیش از حد زیر پرچم مانده بودند، با اعطای پول نقد و زمین مرخص کرد.

وقتی که انضباط برقرار شد، اکتاویان به‌رم بازگشت و مورد استقبال پرشور قرار گرفت. نخستین اقدام اوایرادنطقی دربرابرسنا ومردم‌بودکه درآن‌به‌کامیابیهای خود اشاره و اعلام کرد که با پایان رسیدن جنگ داخلی دورهٔ جدیدی از صلح و سعادت آغاز گشته است. برای مؤثر ساختن بیانات خویش، برخی از وامهایی را که اشخاص به‌دولت بدهکار بودند بخشود و بار مالیات را سبکتر کرد. ازمیان افتخاراتی که او پذیرفت، می‌توان اینها را نام برد: ستایش مردم، تبدیل روزی که وی در آن سکستوس پومپه‌یوس را مغلوب کرده بود به‌یك‌تعطیل مذهبی سالانه، و نصب یك ستون مطلا در فوروم که با دماغه‌های کشتیهایی که او از سکستوس گرفته بود تزیین شده بود، و نیز نصب مجسمه‌ای از خود او که برفراز آن ستون گذارده شده بود. در روی کتیبه‌ای نوشته شد که او صلح را مجدداً برقرار کرده است. همان صلحی را که خود او مدتها در زمین و دریا مختل ساخته بود. از آن پس سالها گذشت تا صلح اگوستی[1] به‌صورت واقعیتی

1- Pax Augusta

پایدار درآمد. ولی بذر فکری که بعداً می‌بایست سهم بزرگی در اقلیم اندیشهٔ اگوستی ایفا کند، در همان هنگام در اذهان مردم افشانده شد. شخص اکتاویان نیز مقدس یا تعرض‌ناپذیر اعلام شد. ما در بحث اختیارات سیاسی او در زمان «اگوستی»اش به‌این لقب باز خواهیم گشت.

مردم رم و ایتالیا بطور کلی حق داشتند که نسبت به اکتاویان حقشناس باشند. با شکست سکستوس، ورود غله از ماورای بحار دوباره بطور عادی جریان یافت. ارتش سخت تحت مراقبت قرار گرفت، و تعهدات مالی مردم در برابر دولت تخفیف یافت. شك نبود که اکتاویان خود را کاملا وقف مصالح عالی همشهریان خویش در کشور خودشان کرده بود، در حالی که آنتونیوس به «نارومی‌ترین» وجه برآنها پشت کرده بود.

کلئوپاترای هفتم فیلوپاتور[1] در تابستان ۴۷ ق.م. همراه با دومین شوهر خود پتولمی سیزدهم[2]، که برادرش نیز بود به‌رم آمده بود. پسر وی که معمولا سزاریون[3] نامیده می‌شد و از ازدواج او با سزار به‌وجود آمده‌بود، در این سفر با او بود. کلئوپاترا در ویلایی که به‌سزار متعلق بود ودر ساحل راست رود تیبر قرارداشت به‌عنوان «معشوقهٔ اسمی»[4] سزار ساکن شده بود. سزار او را در پاییز سال ۴۸ در اسکندریهٔ مصر که در پی‌شکست پمپئی درفارسالوس به‌آنجا رفته‌بود، دیده وچنان مفتون او شده

1- Cleopatra VII Philopator 2- Ptolemy XIII
3- Caesarion 4- maîtresse en titre

بود که برای دفاع از تاج وتخت او در برابر نخستین شوهر و برادرش، پتولمی دوازدهم، و مردم محل، در همانجاماند. کلئوپاترا سلالهٔمستقیم پادشاهان بطلیموسی بود که از هنگام مرگ اسکندر کبیر (۳۲۳ ق. م.)، بر مصر فرمان رانده بودند. او از مقام خود در منزلت ملکه و الهه در نظر مصریان آگاه بود. برای رومیان، او حکم «ملکهٔ مراجع» را داشت و رسماً «دوست و متحد مردم رم» بود، زیرا سزار او را به‌این عنوان اعلام کرده بود. اعضای‌جامعهٔ اشرافیت سناتوری از روشهای شاهانه متنفر بودند و به‌نفوذ او بر مقتدرترین مرد کشور رم با نظری بیمناك می‌نگریستند. کلئوپاترا پس از قتل سزار شتابان به‌مصر باز گشت.

گویا آنتونیوس، به‌منزلهٔ دوست و فرمانیار سزار، او را نخستین‌بار در رم ملاقات کرد. ما نمی‌دانیم که آیا آنتونیوس در آن هنگام جاذبهٔ کلئوپاترا را احساس کرده بود یا نه؛ جاذبه‌ای که سزار را، که‌چشم چرانیش مشهور بود، عاشق استوار و شاید هم وفادار او کرده بود. جذابیت کلئوپاترا حتماً در زیبایی جسمانی صرف نبود، همان‌گونه که پلوتارك می‌دانست و خود ما نیز از تصویرهای اوبرسکه‌ها ویك سرمرمرین در موزهٔ واتیکان (اگر این سر درست شناخته شده باشد)، می‌دانیم. ولی آنچه او را محبوب می‌ساخت شیرین‌سخنی او بود، ونیز جاذبه‌ای مقاومت ناپذیر که سراپای وجودش را فرا- گرفته بود. او استعدادی مردانه در فرمانروایی داشت، زباندانی نیرومند بود، و می‌توانست اندرز دهد و

خشنود سازد. به‌فن تسخیر از راه موافقت وارد بود، و می‌توانست جنبه‌های طبیعت انعطاف‌پذیرش را طوری با یکدیگر توأم سازد که زنی مهربان، از آن گونه که مرد بخصوصی کاملا مایل بود، جلوه کند. رومیانی که از او نفرت داشتند و می‌ترسیدند، گزارشهای بسیار از هوسبازیهای او برای ما به‌جا گذارده‌اند. چنین می‌نماید که او در سراسر زندگی خود در حقیقت فقط دو عاشق داشت، و آنچه او را به‌انتخاب آنان وادار ساخته بود بیش از آنچه عاطفه‌ای عنان‌گسیخته باشد، جاه‌طلبی وحشیانه‌ای بود.

پس از مرگ سزار، کلئوپاترا محتاج به‌یك مرد رومی دیگر بود که با اعمال نفوذ براو مصر را از تبدیل شدن به‌یك ایالت رومی حفظ کند. این فرصت در سال ۴۱ برای کلئوپاترا حاصل شد، یعنی وقتی که آنتونیوس، که پس از نبرد فیلیپی در آسیای صغیر پول جمع می‌کرد، او را به‌تارسوس احضار کرد، تا جواب این اتهام را که او به‌کاسیوس کمك کرده است، بدهد. او می‌بایست از سلیقه‌های نسبتاً خشن آنتونیوس و تمایل او به‌امور چشمگیر آشنا بوده باشد. سیر پیروزمندانهٔ کلئوپاترا با یك قایق طلایی در رودسیدنوس[1]، چنانکه پلوتارك گفته است، مایهٔ اصلی یکی از گفتارهای دلپذیر شکسپیر را فراهم آورد. کلئوپاترا چنان رفتار کرد که گویی او است که آنتونیوس را احضار کرده است. آنتونیوس در دم به‌عشق کلئوپاترا گرفتار شد و در پی او به‌مصررفت.

1- Sydnus

اما این عاشق جدید او برعکس سزار، تنها سرور جهان رم نبود.

آنتونیوس در حدود چهارسال (۳۷ ـ ۴۱ ق. م.) به‌امور دیگری مشغول بود که برخی از آنها را ما پیش از این ذکر کرده‌ایم. اما وقتی که در سال ۳۷ نزد کلئوپاترا باز گشت، شدت شیفتگی خود را نشان داد و در عین‌حال به‌اعمالی دست زد که عدهٔ زیادی از مردم رم را منزجر ساخت. زیرا که در آن سال خبر حیرت‌انگیزی از شرق رسید داير براینکه آنتونیوس با کلئوپاترا ازدواج کرده، توأمانی را که قبلا کلئوپاترا برایش آورده بود فرزندان شرعی خود شناخته وقسمت قابل ملاحظه‌ای ازامپراتوری شرقی را به‌عنوان هدیهٔ ازدواج به‌او داده است. در نظر رومیان این ازدواج نمی‌توانست کوچکترین نشانی از مشروعیت داشته باشد، زیرا که آنتونیوس هنوز درقید ازدواج اکتاویا بود. قانون رم دوهمسری را مجاز نمی‌دانست. به‌عقیدهٔ اتباع کلئوپاترا و بسیاری از مردم دیگر در شرق، آنتونیوس شوهر شرعی کلئوپاترا شده بود. آنتونیوس در ازدواج با کلئوپاترا فقط از امتیازی استفاده کرده بود که خاص پادشاهان مشرق‌زمین بود.

اکتاویان ظاهراً این خبر را با دقت سنجیده بود. این خبر نشانهٔ اشتباه ناپذیری بود از اینکه آنتونیوس زیر نفوذ کلئوپاترا علایق خودرا بارم گسسته، ومی‌رفت که به‌روش هلنیستی به‌یك سلطان مستبد تبدیل شود. اگر روابط آنتونیوس با کلئوپاترا ساده بود، در میهن به سهولت بخشوده می‌شد، زیرا هیچ‌کس از سرداران رومی

در آن سوی دریاها انتظار کف‌نفس رواقی نداشت. اما ازدواج رسمی توهین مسلمی نسبت به‌احساسات مردم رم بود. وانگهی، حضور اکتاویا همسر رسمی آنتونیوس در رم که از خانهٔ او مواظبت و کودکان وی را تربیت می‌کرد، ملامت زنده‌ای نسبت به‌او بود. به‌علاوه آنتونیوس با تحقیر اکتاویا برادر او را نیز بطور غیرمستقیم خوار شمرده بود.

در اوایل سال ۳۵، به‌رم خبر رسید که آنتونیوس در لشکرکشی علیه پارتها موفق شده است اما حقیقت، که اکتاویان نیز ازآن آگاه‌بود، جزیك شکست مفتضحانه چیزی نبود. آنتونیوس مجبور شده بود که به‌سوریه عقب‌نشینی کند، وهزاران تن از مجربترین سربازان خود را از دست داده بود. او حال ناچار بود که حیثیت خود را در یك ماجرای نظامی دیگر باز یابد، و برای‌این منظور به‌سربازان بیشتری محتاج بود. اکتاویان به‌او وعده داده بود که چهار لژیون از ایتالیا برایش بفرستد، وقتی که آنتونیوس برای آنها کس فرستاد، به‌جای آنها آن تعداد از کشتیهای خود را که در جنگ با سکستوس منهدم نشده بودند، دریافت کرد. اکتاویان داشت او را از منبع بهترین سربازانش محروم می‌کرد. ولی اکتاویا با اخلاصی تزلزل‌ناپذیر به‌برادر خویش اصرار ورزید که به‌نحوی شوهرش رایاری‌کند. اکتاویان خواهرخویش را با دوهزار سرباز برگزیده و مقداری تدارکات‌نظامی نزد آنتونیوس فرستاد. اکتاویا علی‌رغم رنجی که در این راه برده بود، در آتن نامه‌ای از شوی خویش دریافت

داشت که در آن به‌او صریحاً دستور داده شده بود بـه‌رم بازگردد. این‌نامه به‌هرگونه امیدی برای‌آشتی پایان‌داد.

در آخر سال بعد (۳۴)، آنتونیوس به‌اکتاویان از این جهت که خود را پسر و وارث سزار مـی‌دانست، سخت حمله کرد. او در اسکندریه علناً اعلام کـرد کـه سزار قانوناً با کلئوپاترا ازدواج کرده و در نتیجه فرزندشان پتولمی‌سزار (سزاریـون) وارث شرعـی ژولیوس سزار است. به‌گفتهٔ آنتونیوس، این پسر از حقوق خود محروم شده بود و او وقتی که‌وی راشاه شاهان کرده بودمنظورش فقط احترام به‌یاد سزار بود. آنتونیوس سپس گفته‌بود که کلئوپاترا به‌عنوان ملکهٔ شاهان هنوز سرور وهم‌مادر آن پسر است. آنتونیوس به‌فرزندان خویش از کلئوپاترا ایالات کاملی ازامپراتوری شرق‌اعطا کرد. نظراً می‌توان گفت که او با انتصاب شاهـان دست نشانـده کـه تحت رهبری رم برسرزمینهای خود حکومت کنند، طبق حق خود رفتار کرده بود. اما عملا او سلسلهٔ جدیدی ازشاهان ایجاد می‌کرد که کلئوپاترا سرسلسلهٔ آنان بود. آنتونیوس با یك عمل دیگر سنت رومی را تحقیر کرد، و آن عبارت بـود از اجـرای مـراسم پیروزیش بـر ارمنستان، در اسکندریه. فتوحات صاحبمنصبان رومی در رم برگزار می‌شد نه‌در خارج. یك ملکهٔ خارجی در رم می‌تـوانست تنها و بـه‌عنوان اسیر گردش کنـد؛ در مراسم پیروزی آنتونیوس در اسکندریه، کلئوپاترا سمت ریاست داشت.

دومین دوره پنجسالـهٔ کنسولـی هیأت سه‌نفری در آخرین روز سال ۳۳ به‌پایان می‌رسید، و اکتاویان دراول

ژانویهٔ سال ۳۲ خـود را شهروند عادی رم می‌یـافت. کنسولهای‌جدید دوستان وحامیان آنتونیوس بودند، ویکی از نخستین اقدامات یك‌تن از آنان این بود کـه در غیاب اکتاویان از سنا، در آن مجلس به‌وی سخت حملـه کند. اکتاویان با احضار مجدد سنا و نشستن میان کنسولها و ایراد نطقی در دفاع از خود، به‌این نقشه پاسخ داد. با این اقدامات اکتاویان کاملا آشکار کرد که‌نخواهدگذاشت با انقضای اختیارات قانونی خویش به‌عنوان عضو هیأت سه‌نفری مقام فایق خـود را در ایتالیا و غرب از دست بدهد. این قسمت از جهان رم، و نیز ارتشی که او در نبردهای خویش با قبایل ایلیری[1] کاردیده کـرده بـود، پشتیبان وی بودند. از این گذشته او از بـرخی اسناد نوشته‌شده توسط آنتونیوس آگاه بود که اگر فاش می‌شد، غرب را به‌ضد وی بر می‌انگیخت.

در یکی از آنها آنتونیوس تقاضا کـرده بـود کـه اقدامات رسمیش درشرق، ازجمله دهشهایش به‌کلئوپاترا و فرزندانی که از او داشت، تـوسط سنا تصویب شود. کنسولهای سال ۳۲ که نفرتی را که ممکن بـود از ایـن تجزیـهٔ خیانتکارانـهٔ اراضی رم حـاصل شود پیشبینی می‌کردند، از خواندن پیام امتناع کردند. اکتاویان‌وقتی که در پایان دفاع خود اظهـار داشت کـه بـرای اثبات خطاکاری آنتونیوس اسناد معتبری در دست دارد و سپس روز دیگری را برای اجلاس سنا تعیین کرد، شاید ایـن موضوع را در نظر داشت. کنسولهـا و در حـدود ثلث

1- Illyrian

سناتورها که هنوز از آنتونیوس حمایت می‌کردند، دریافتند که اکتاویان خواهد توانست با کلمات خود آنتونیوس را منفور سازد، و رم را به‌قصد پیوستن به آنتونیوس در شرق، ترك کردند. اکتاویان مانع عزیمت هیچ‌یك ازآنان نشد و بانزدیك شدن بحران، ازطرفداران خویش خواست که صفوف خویش را فشرده‌تر سازند.

در جلسه‌ای که از بقیهٔ سناتوران تشکیل شده بود، اکتاویان ادعانامهٔ خود را تسلیم کرد. نتیجهٔ این جلسه ظاهراً برای او نومیدکننده بود. مذاکرات با آنتونیوس و مجلس سنایی که او از سناتورانی که به نزدش رفته بودند تشکیل داده بود، به‌درازا کشید. بعد در ماه مه یا ژوئن، اکتاویا نامه‌ای از آنتونیوس دریافت داشت که متضمن طلاق رسمی بود. این نامه علاقهٔ خانوادگی بین دو رهبر را که قبلا هم آسیبهایی دیده بود، گسست وموج جدیدی از خشم، در غرب، برضد کلئوپاترا که طبیعتاً مسؤول این گسستگی شناخته می‌شد، برانگیخت. تقریباً در همان اوان، دوتن از رومیانی که اردوی آنتونیوس را ترك کرده و به‌اکتاویان پیوسته بودند، او را از مندرجات وصیتنامهٔ آنتونیوس که سمت شاهدان آن را داشتند، مطلع ساختند. این وصیتنامه نزد باکره‌های وستا[1] در رم امانت گذاشته شده بود تا محرمانه ماندن آن تضمین شود. اکتاویان آن را چون برگ برنده‌ای چندان مغتنم شمرد، که نتوانست در جریان چنان وقایعی از بازی کردن آن خودداری کند.

1- Vestal Virgins

او وصیتنامه را تصرف‌کرد و در برابر سنا و مردم خواند. آنتونیوس درآن‌گفته بودکه پتولمی سزار پسر حقیقی ژولیوس است، وبرای فرزندان خود ازکلئوپاترا، میراثهای سرسام‌آوری وصیت‌کرده و دستور داده بودکه اگر در رم بمیرد، جسدش باید به‌اسکندریه فرستاده شود و در جوار جسد کلئوپاترا دفن‌گردد. آخرین شرط وصیتنامه مخصوصاً خشم شدیدی برانگیخت. این شرط ظاهراً نگرانی رومیان‌ایتالیارا دراین‌باره که‌اگرآنتونیوس پیروز شود اسکندریه به‌منزلهٔ پایتخت امپراتوری جای رم راخواهدگرفت، تأیید می‌کرد. در رم، سرانجام وقت‌عمل قطعی فرارسید. آنتونیوس از تمام اختیارات قانونی خود خلع شد ولی دشمن ملت اعلام نگردید. پس از شکست سکستوس، اکتاویان اعلام‌کردکه دورهٔ جنگهای داخلی گذشته است. برای حفظ اعتبار این گفته، جنگ رسماً علیه کلئوپاترا به‌تنهایی اعلام شد. به‌علاوه، آنتونیوس هنوز دوستان و حامیانی در ایتالیا داشت‌که ممکن بود برای شرکت در یك جنگ داخلی برضد او دچار تردید شوند. ولی هیچ‌کس منطقاً نمی‌توانست از خدمت در لشکرکشی علیه یك ملکهٔ خارجی‌که باسرمستی از اقبال نیك، جسارت تهدید خود امپراتوری راکرده بود، تردید کند. بالاخره اکتاویان به‌آینده نیز می‌نگریست. وقتی که‌اورا به‌پیروزی نظامی رسیده‌بود، تمام‌رومیان صرف‌نظر ازاینکه در زیرچه‌پرچمی‌جنگیده بودند، می‌خواستند باردیگر یك واحد سیاسی کامل تحت رهبری او تشکیل دهند. آشتی والتیام جراحات‌کهن، زودترصورت‌می‌گرفت،

اگرکسانی‌که طرفدار آنتونیوس بودند داغ پشتیبانی از دشمن‌کشور روم را برچهره نمی‌داشتند.

از اول ژانویهٔ سال ۳۲، اقدامات سیاسی اکتاویان به نیروی قدرت نظامیش، حیثیت شخصیش و محبوبیتش به عنوان قهرمان غرب، صورت‌گرفته بود. او هیچ‌گونه مقام کلانتری نداشت و چنانکه‌گفتیم قانوناً یك شهروند عادی بود. شك‌نیست‌که اوتوانسته بودازفرماندهی‌فوق‌العاده‌ای که از طرف سنا و مردمی موافق، به‌او اعطا شده بود، برخوردارگردد. او ترجیح دادکه نمایش عظیمی از یکپارچگی غرب تحت رهبری خود، ترتیب دهد. او این رهبری را در *Res Gestae* چنین تشریح می‌کند: «تمام ایتالیا بارغبت سوگند وفاداری نسبت به‌من خورد و تقاضا کردکه من فرماندهٔ جنگی باشم‌که پیروزیش درآکتیوم نصیبم شد. ایالات گل و اسپانیا و ایالات شمال افریقا، سیسیل و ساردنی نیز همین سوگند را یادکردند. بیش از هفتصد سناتور زیرپرچم من خدمت می‌کردند که تا هنگام نگارش این مطلب هشتادوسه تنشان‌کنسول و در حدود یکصد و هفتاد نفرشان کاهن شده‌اند.»

کیفیت واقعی این سوگند بسیار مورد بحث واقع شده است. آیاآن سوگند یك سوگند نظامی عادی‌که شامل تمام جمعیت نرینهٔ غرب می‌شد و اطاعت و سایر تکالیفی را که یك سرباز به فرماندهٔ خود دارد، در برمی‌گرفت؟ یااینکه بیشتر به‌سوگندعمومی می‌مانست‌که‌درآن تمام‌شهروندان مرد همه ساله برای وفاداری به‌امپراتوران بعدی یاد می‌کردند؟ ازروی‌ترتیب‌وقایع‌در *Res Gestae* محتملتر به

نظر می‌رسدکه ابتدا یك سوگند عمومی وفاداری یاد شده و پس ازآن مردم تقاضا کرده باشندکه اکتاویان باید آنان را بـه‌جنگ رهبری‌کند. ولی حقیقت امر هرچه بـاشد، اکتاویان به‌جهانیان نشان داده بودکه تمام غرب سخت در پشت اوایستاده و او ازآن پشتیبانی معنوی‌که‌براعتمادش افزوده و جنگ را تسریع‌کرده، برخوردار است.

آنتونیوس وکلئوپاترا زمستان سال ۳۲ ـ ۳۳ را در افه‌زوس[1]، به تجهیز ناوگـانی پرداختند که می‌خواستند برضد اکتاویان به‌کار برند. حضوریك «ملکهٔ خارجی» در اردوی‌آنتونیوس سخت‌مایهٔ‌آزار بود. بسیاری از رومیان نسبت به‌آنتونیوس عمیقاً وفادار مانده، وآماده بودند تا او را در یك جنگ داخلی، به‌عنوان یك سردار رومی‌که همشهریان رومی خود را برای فیصله دادن به‌یك نزاع رومی رهبری می‌کند، همراهی نمایند. اماکلئوپاترا اگر این تصور ساده از وضع را مختل نساخته بود، لااقل‌آن را مبهم‌کرده‌بود. موقعیت او به‌عنوان زن‌آنتونیوس، کمکهای مهم او به‌لشکرکشی قریب‌الوقوع، وبالاتر ازهمه شرکت خود او در تهیهٔ مقدمات‌آن، تصور حملهٔ یك فرمانروای اجنبی برضد رم وایتالیا را به‌وجودآورد. گذشته ازیك‌ـ عده فرصت‌طلب‌که تنها ترسشان این بودکه طرف برنده را انتخـاب نکرده بـاشند، عدهٔ نسبتاً زیـادی از مردان شرافتمند دربارهٔ وفاداریی‌که قطعاً ممکن بود به‌پیشرفت جاه‌طلبیهای سیاسی‌کلئوپاتراکمك‌کند، دچـار نگرانی و تردید شده بودند. به‌علاوه، آلودگی عمیق‌کلئوپاترا در

1- Ephesus

آن لشکرکشی، مانع ازاین شدکه‌آنتونیوس نخستین‌حرکت آشکار نظامی را انجام دهد ـ یعنی پیش ازآنکه اکتاویان بتواند یك نیروی دریایی‌کافی برای مقاومت مؤثر گرد آورد، بـه‌ایتالیـا حمله برد. آنتونیوس هنوز دوستان و حامیانی در وطن داشت، ولی شك نیست‌که اینان در زیر پرچم اکتاویان‌گرد می‌آمدند تا در برابر حمله‌ای‌که درآن یك دشمن خارجی سهیم بود، دفاع‌کنند.

خیرخواهان چندین بار به‌آنتونیوس اندرز دادندکه کلئوپاترا را از قرارگاه فرماندهی خویش دِورکند. او ارزش اندرز آنان را تشخیص داد و حتی یك بار حاضر شدکه به او دستور دهد به‌مصر بازگردد، اماکلئوپاترا با اطمینان از این امرکه وجودش برای نقشه‌های‌آنتونیوس ضرور است از بازگشت امتناع‌کرد. او با دویست‌کشتی به افه‌زوس آمده بود و نیروهای مشترك را از خزانهٔ خود پول می‌داد و از غلهٔ مصر تغذیه می‌کرد. او مصمم بودکه همه چیز را درآن نبرد خطرناك نهایی‌که ممکن بود او را امپراتریس رم و جهان مدیترانه‌کند به‌میدان اندازد، و کسی نبودکه وجود خود را عاطل گذارد درحالی‌که یك تن دیگر، ولو عاشقش‌آنتونیوس، بـا اقبال وی بـازی‌کند. کلئوپاترا درآن مـاجرای بزرگ کـاملا شرکت داشت و تصمیم‌گرفته بودکه انجام‌آن را باچشم‌خویش ببیند. وقتی که جنگ علناًآغاز شد، کلئوپاترا در آکتیوم، در اردوی آنتونیوس حضور داشت.

ارتش اکتاویان در اوایل سال ۳۱ در مغرب یونان پیاده شد. درآن سال اکتاویـان‌کنسول بود و از قدرت و

اختیارات دولتی برخوردار. او بـاردیگر فرماندهٔ بحق و قـانونی سپاهیـان خویش بود. آنتونیوس قبلا در خلیج آمبراسیا[1] که در آن‌هر دو ارتش با یکدیگر تلاقی‌کردند، موضع‌گرفته بود. در طول تابستان، هیچ‌یك از دوطرف، در یك درگیری قطعی پیروز نشد، ولی‌آنکه از این رکود بهره برد، اکتاویان بود. ناوگان او توانست که راه را برتدارکات غلهٔ مصر ببندد. به‌علاوه، آنتونیوس به‌فرار پیگیر سربازان خود، مخصوصاً شاهان دست‌نشانده، که با نیروهای خویش به اکتاویـان می‌پیوستند، گرفتار شد. به‌اصرارکلئوپاترا تصمیم‌گرفته شدکه سرنوشت جنگ در دریا تعیین شود.

در ۲ سپتامبر یك درگیری دریـایی‌که نبردآکتیوم نامیده شد، انجام‌گرفت. در این نبرد، ناوگان اکتاویان به‌فـرمانـدهی اگـریپا[2] به‌پیروزی قطعی نایـل شد. از چهارصدناو جنگی‌که آنتونیوس برای نبرد به‌حرکت درآورده بود، فقط چهل فروند توانست نجات یـابد. یکی ازآنها آنتونیوس و کلئوپـاترا را به مصر بـازگرداند. نیروهـای زمینی آنتونیوس پس ازآن بـه‌زودی تسلیم شدند. غرب برشرق پیروز شده بود و رم و ایتالیا برتری پیشین خود را حفظ‌کردند. جنگ به‌رهبری اکتاویـان انجام گرفت و دیگر در جهان مدیترانه‌کسی نمانده بودکه بتواند از حیث نیروی اسلحه، اختیارات شخصی و جلال با او برابری‌کند.

جنگ معناً تمام شده بود، ولی هنوزکارهایی مانده

1- Ambracia 2- Agrippa

بود که می‌بایست انجام گیرد. اکتاویان سخت به‌خزانهٔ مصر محتاج بود تا به‌سپاهیان خود پاداش دهد. در زمستان سال ۳۰ ـ ۳۱، سربازان جنگنده‌ای‌که باکشتی به‌ایتالیا بازگردانده شدند سر به‌شورش برداشتند و اکتاویان مجبور شد از ساموس[1] به‌آنجا بازگردد تاآنان را بانقدینه، زمین و وعدهٔ سهیم ساختنشان در غارت مصر پس از تصرف‌آن، آرام‌کند. درهمان اوان‌کلئوپاترا به‌گردآوری پول برای تجدید خزانهٔ خویش پرداخت. او باکمال بیرحمی به‌کشتار و نیز مصادرهٔ اموال دست زد و حتی برمقدسترین معابدکشور خود هم ابقا نکرد. این ثروت در مقبره‌ای‌که او برای خودش ساخته بود، جای داده شد. در اطراف این‌مقبره موادی نهاده شدکه‌می‌توانست به‌سهولت مشتعل شود و آتشسوزی وسیعی ایجادکند. او از مضیقهٔ مالی اکتاویان آگاه بود و نمی‌خواست آن را بدون بهایی برطرف‌کند. این بها عبارت بود از اینکه‌کلئوپاترا تاج و تخت مصر را به‌یکی از فرزندان خویش واگذارکند.

بانزدیك شدن اکتاویان درتابستان سال ۳۰، مقاومت مصر رو به‌زوال نهاد. آنتونیوس به‌یك رشته عملیات تأخیری دست زد ولی سرانجام سپاهیانش او را رهاکردند و او خودکشی‌کرد. اسکندریه در اول اوت تسلیم شد. کلئوپاترا با حیله اسیر شد و گنجینه‌اش بی‌آسیب ماند.

به‌گفتهٔ منابع‌کهن، اکتاویان بسیار مایل بودکه کلئوپاترا مایهٔ زینت مراسم ظفر او در رم باشد و منتهای احتیاط را به‌جاآورد تا از خودکشی او جلوگیری‌کند.

1- Samos

بدین منظور وی را بـه دروغ نسبت بـه‌آیندهٔ خودش و کودکانش امیدوار ساخت تامیل وی را به‌زیستن تقویت کند، اما وقتی‌که‌کلئوپاترا باکشتن خویش براین حیله چیره شد، اکتاویان سخت نومیدگردید. می‌توان پنداشت که مردم رم نیز باشادی بدخواهـانه‌ای منتظر بودند تـا ملکهٔ منفور وگستاخ را در جلو ارابهٔ رهبر خود در زنجیر ببینند. چنین منظره‌ای را اکتاویـان واقعاً به‌رم و تمام کسانی‌که سخت در پشت وی ایستاده بودند، مدیون بود. تا مدتی‌که‌کلئوپاترا زنده و در قدرت او بود، برای وی مشکل بودکه این انتظار پایتخت را برآورده نسازد.

امـا دیدن آن روی سکه نیز لازم است. کلئوپـاترا معشوقهٔ پدر خواندهٔ وی بود، بـا او در رم زندگی کرده و پسری از صلب او به‌دنیا آورده بود. سزار مجسمهٔ او را از طلا تهیه‌کرده ــ این فلز قیمتی نشانهٔ الـوهیت او بود ــ وآن را در معبد فوروم خود نهاده بود. او این معبد را بناکرده و به‌ونوس بارور[1] تخصیص داده بود. تندیس نامبرده نشانهٔ‌آشکاری از علاقهٔ سزار نسبت به‌کلئوپاترا بود. اگر اکتاویان کلئوپاترا را به‌رم می‌آورد تا او را در مراسم پیروزی خود شرکت دهد، دومین گام عبارت بـود از مرگ ننگین او به دست دژخیم زنـدان مـامرتین[2] ــ و ایـن چیزی بـود کـه مـردم انتظار آن را داشتنـد و اجرایش را می‌خواستند ــ اکتاویان سرانجام مسؤول این امر شناخته می‌شد. او می‌بایست پیشبینی‌کرده باشد که وقتی خشم مردم آرام گرفت، منتقدانش دربـارهٔ نـوع

1- Venus Genetrix 2- Mamertine

عجیبی از تقوای فرزندی که به‌پسری اجازه می‌داد زنی راکه پدرگرامیش او را دوست و محترم می‌داشت بکشد، چیزهای زیادی خواهندگفت. با این‌حال اکتاویان به‌زحمت می‌توانست کلئوپاترا را در بقیهٔ عمر او در بند نگه دارد. حتی اگر او به‌معارضه باعقاید عمومی در رم نیز مایل می‌بود، مرگ کلئوپاترا به‌تنهایی می‌توانست به‌نحو رضایتبخش به‌آخرین جنگ بزرگ و دوران‌کشمکش داخلی‌که «کلئوپاترا» عمیقاً درآن دخالت داشت، پایان بخشد.

نظر به‌این ملاحضات، محتمل به نظر می‌رسیدکه خبر خودکشی کلئوپاترا خاطر اکتاویان را آسوده ساخت. غرور و وقارکلئوپاترا اجازه نمی‌دادکه خفتی راکه در رم برای او در پیش بود، تحمل‌کند. در رگهای او حتی یك قطره خون‌که باحقارت سازگار باشد جریان نداشت، و از این رو او مرگ مردانه را برگزید. به‌فرمان اکتاویان او را شاهانه دفن‌کردند و جسدش را درکنار پیکرآنتونیوس به‌خاك سپردند. کلئوپاترا درآن هنگام سی و نه سال داشت وآخرین نفر از سلسلهٔ بطالسه بود. مصر از آن پس به‌یك ایالت رومی تبدیل شد.

حال دوکار دیگر می‌بایست انجام‌گیرد، و اکتاویان زود دست به‌کار اجرای‌آنها شد. آنتونیوس از سه زن خود هفت فرزند به‌جاگذارده بود. آنتیلوس[1]، بزرگترین پسر او از فلوویا به‌عنوان وارث و جانشین پدر تعیین شده بود. اکتاویان نمی‌توانست او را زنده بگذارد تا مخالفان

1- Antyllus

آینده‌اش به‌دور اوگرد آیند، و به همین جهت اعدامش کرد. تمام فرزندان دیگر آنتونیوس، از جمله‌آنهایی‌که از کلئوپاترا زاده شده بود، به‌دست اکتاویا تربیت شدند. پسر سزار از کلئوپاترا حتی مسئلهٔ فوریتری را تشکیل می‌داد. اکتاویان‌اگر اورا می‌کشت، چنان بودکه گوشت‌و خون سزار را نابود کرده باشد. اما فقط یك سزار زنده می‌توانست باقی باشد. بنابراین، آن جوان نیزکشته شد. حال، در بهار سال ۳۰ پیش از میلاد، گـایوس ژولیوس سزار، پسر سزاری‌که مقام الوهیت یافته بود، در سی و سه سالگی صاحب بیچون و چرای جهان رم بود. رسیدن به‌قدرت مطلق بطور عمده، بازور اسلحه تأمین شده بود. تکلیف‌آینده به‌کـار بردن‌آن قدرت به‌نحو خردمندانه در خدمت صلح بود.

فصل سوم

نظم جدید

امپراتور

این موضوع‌که شکل حکومت جمهوری قدیم به‌طرز تأسف‌انگیزی به‌شکست انجامید، می‌بایست بر هرکس بجز کورترین و یکدنده‌ترین سنتپرستان‌آشکار بوده باشد. این موضوع به‌تحقیق براکتاویان‌آشکار بود. جنگهای داخلی‌که او شخصاً درآنها شرکت‌کرده بود، اوج یك دورهٔ طولانی از بینظمی بودکه حکومت موجود نمی‌توانست از آن جلوگیری‌کند. حال می‌بایست چاره‌ای اندیشید که به طرزی واقعگرایانه احتیاجات رم و امپراتوری‌آن را برآورده سازد و صلحی راکه اکتاویان سرانجام به‌آن نایل شده بود، نگهداری و تقویت‌کند. حل‌آشکار مسئله، استقرار نوعی استبداد بود. این راه آسان نیز بود، زیرا که پس از نبردهای‌آکتیوم ومصر، اکتاویان دارای قدرتی بودکه بتواند خود را شاهی مستبد سازد. به‌علاوه، بسیار محتمل است‌که اکثریت مردم عادی رم‌کاملا از دیدن اینکه او یك مقام سیاسی را اشغال‌کرده است‌که دست او را در

اجرای اقداماتی که شاید به نفع خودشان باشد بازمی‌گذارد، خوشوقت بودند.

معهذا استقرار سلطنت استبدادی، صرف‌نظر از نیت خیر خواهانه، مستلزم گسستن مؤثر از سنت رومی و برانگیختن خصومت طبقه‌ای از مردم بود، که اکتاویان درآینده به همکاری فعال و حسن نیتشان نیازمند بود. سنا از مدتها پیش هیأت حاکمهٔ رم بود. این هیأت گهگاه در ادوار جنگ داخلی به ناتوانی افتاده، یا تحت تسلط افرادی مانند سولا و سزار قرار گرفته بود، ولی با این حال کانون سنت بزرگ بود وگرچه شکوهش به تیرگی گراییده بود، هنوزآلت مهم حکومت سنتی بود. سنا همچنین نمایندهٔ اشرافیت سیاسی واجتماعی شهر بود. آن عده از خانواده‌های بزرگ که مقدرات شهر را درقرنهای جمهوریت اداره می‌کردند، باقی‌مانده بودند، و افرادشان هنوز در مجلس سنا جلوس می‌کردند. در همین مجلس، نجبای جدیدتری نیز می‌نشستند. به وجود آورندهٔ این طبقه «مردان نوینی» چون سیسرون بودندکه به‌نیروی شایستگی خود به‌کنسولی رسیده بودند و ازآن رو مقامات بلندی نصیب خود و اعقاب خویش ساخته بودند.

در جمهوری اخیر، سنا از کلانتران فعلی و پیشین تشکیل شده بود، و ورود به‌آن در نتیجهٔ انتخاب به‌مقام «کواستر»ی به‌دست می‌آمد که پایین‌ترین پله در نردبام کلانتریهای عالی بود. مجلس سنا نظراً یك هیأت مشاور بودکه به‌کلانتران اندرز می‌داد، و اندرزآن را آنها ممکن بود بپذیرند یا نپذیرند. سنا می‌توانست تصمیماتی

(*senatus consulta*) بگیردکه متکی به‌حیثیت فهم‌آن بود، ولـی فقط مردم بودندکـه می‌توانستندآن تصمیمات را تبدیل به‌قانون‌کنند. درحقیقت چون‌کلانتران همه سناتور بودند، چندان اعتنایی به اندرزهای سنجیدهٔ همکاران خود نداشتند، و در بسیاری از زمینه‌ها مانند رهبری جنگ، امور خارجه، و ادارهٔ ایالات ، سنا از لحاظ سنت اختیار نهایی داشت.

هر چند تنها خود مردم می‌توانستند در انجمنهـای مختلف خود قانون وضع‌کنند، لوایح می‌بایست پیش از عرضه شدن برای رأی بررسی شود ومورد شورقرارگیرد، و این از تکالیف سنا بود. و نیز مردم بودندکه بر ورود به‌سنا مـراقبت و صاحبان مقامهـای کلانتری را تعیین می‌کردند، زیراکه همهٔ‌آنها از کواستری به‌بالا، انتخابی بودند. اما در جمهوری اخیر، انتخابات به‌چنان منجلابی از خرید و فروش و فساد افتاده بود، چنان مختل و ناقص شده، یا زیرفشار قرارگرفته یا به‌نحوی دچار زد وبندهای پست شده بود، که هرگونه شباهت‌آن به‌روش انتخابـات شرافتمندانه ناپدید شده بود. این امر غالباً به‌انتخـاب اشخاص بی‌ارزش و ناصالحی‌که مصالح رم را در داخل و خارج بد اداره می‌کردند وآن را به‌نفع اغراض نابخردانهٔ خود مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند، می‌انجامید. با این حال سنا در تاریخ طولانی خود رهبران‌کشوری ولشکریی به‌رم تقدیم‌کرده بودکه عظمت‌آن‌کشور را بنیان نهـاده بودند، و از میان اعضای‌آن، کلانتران و کـارگزارانی (promagistrates) پدیـدار شده بـودنـدکـه شهر و

امپراتوری را اداره‌کرده بودند.

بیشتر سناتوران شاید، لااقل موقتاً در برابر زور، باسلطنتی‌که‌آنـان را عملا از اختیارات و امتیازاتشان محروم‌می‌کرد، موافقت می‌کردند. اما این بدان‌معنی نبود که احساسات جمهوریخواهانه‌که در سنا متمرکز شده بود، از میان رفته باشد. اکتاویـان می‌تـوانست بـه‌خـاطر بیاورد که وقتی سنا ظاهراً به‌صورت آلت مطیعی در دست سزار درآمده بود، معتقدات جمهوریخواهانه، گروهی از سناتوران را به‌این‌گمـان‌که او آرزوی سلطنت دارد، به کشتن او واداشته بود. او همچنین تجدید حیات سنا را به رهبری سیسرون دیده وکوشش آن را برای اینکه دوباره به‌صورت هیأت حـاکمهٔ‌کشور درآید، مشاهده‌کرده بود. اکتاویان به‌آسانی‌می‌توانست پیشبینی‌کندکه اگربارعایت وظیفهٔ تاریخی خود عمل نکند، طبقهٔ سناتوران سرانجام بلای جان او خواهند شد.

ولی گذشته از احترامی که بـه سبب مقام برجستهٔ سنا در تاریخ رم و مشروطهٔ جمهوری به آن مجلس تعلق می‌گرفت، و صرف‌نظر ازخطراتی‌که ممکن بود درصورت تحقیر یا نادیده گرفتن آن پیش آید، دراصل فرمانروایی سنا چیزی که مایهٔ آزار اکتاویان باشد، وجود نداشت. شهر و امپراتوری از آغاز جمهوری توسط عدهٔ نسبتـاً کوچکی از شهروندان عضو سنا اداره شده بود. اینـان طبیعتاً کوشیده بودند تا قدرت خود را از نسلی به نسل دیگر با ثروت، نفوذ، بستگیهای خانوادگی و ازدواجهای اشرافی، حفظ کنند. مدتی دراز به کشور خوب خدمت

کرده و سعادت آن را در رأس مصالح خود قرار داده‌بودند. اما در آخرین قرن پیش از نبرد آکتیوم، به سبب ناتوانی در مقابله با مسائل و هم به واسطهٔ فساد موازین اخلاقی، از این کار باز ایستاده بودند.

اکتاویان که از حیث نسبی، ولی بطور عمده از جهت سببی، به‌این‌گروه منتخب تعلق داشت، نمی‌توانست نسبت به آن خصومت ورزد، ولی مشروط براینکه‌اعضای گروه به مسؤولیت آن همان‌قدر اهمیت دهند که به‌افتخارات و امتیازاتش. او برای حل مسائل سیاسی و اداری به مقدار زیادی از مساعدت مخلصانه و مؤثرمحتاج می‌بود. یك سنای احیا شده که به‌قدر کافی از استقلال بهره‌مند باشد و خود را محترم شمرد و محترم شمرده شود، و از طریق میهن‌پرستی و رعایت مصالح خود در اجرای یك برنامهٔ جدید همکاری کند، می‌توانست دست راست نیرومندی باشد، و حتی از این هم بالاتر.

اکتاویان در رهبری رم و غرب برضد آنتونیوس و کلئوپاترا، به نظر پیروان محلی خود آزادی را علیه ظلم هدایت کرده بود. او باپیش‌گرفتن نقش یك‌شاه هلنیستی چندان تجاوزی از مقام اخیر خود نمی‌کرد. سنا، کلانتریهایی که با آن توأم بود، و انجمنهای مردم، همه قسمتهای اساسی حکومت جمهوری بودند. مجلس سنا مخصوصاً نمایندهٔ نظم‌قدیم‌و رسوم‌اجدادی *mores maiorum* بود، و این دو از اصولی نبودند که به آسانی در رم طرد شوند. با این حال رومیان، مانند مردمی عملی دانسته بودند که چگونه واقعیات جدیدی در زیر ظواهر ونامهای

قدیم ایجاد کنند. مطلوب چنان بود که نظامات کهن را زنده نگاه دارند تا نشان دهند که نهر سنت سیاسی رم هنوز در بستر عادی خود جاری است. سنایی که دارای موقعی مهم در حکومت آینده بود، دلیل بارزی بود از بازگشت به سنت. در عین حال نمی‌شد به رم اجازه دهند که بار دیگر به سبب احترام به گذشته متلاشی شود. شکلهای قدیم اگر محفوظ می‌ماندند، می‌بایست برای خدمت به آینده مناسب شوند، و یك دست واحد با قدرتی مقاومت‌ناپذیر می‌بایست همگان را رهبری کند.

ازیك نظرصرفاً عملی، نظم جدیدحکومت می‌بایست برای تأمین منظورهای زیر طرح‌ریزی شود. نخست‌اینکه امپراتوری می‌بایست با حداکثر شایستگی اداره شود. ادارهٔ ایالات زمینه‌ای بود که در آن نظم قدیم به نحو آشکار ناتوان در آمده بود. دیگر بطور واضح برای‌جهان مدیترانه امکان نداشت که با شکلی از حکومت اداره شود که اساساً برای ادارهٔ امور یك کشور ــ شهر طرح شده بود. کوششهایی که گاه و بیگاه برحسب احتیاج یا اقتضا، برای تطبیق آن با کیفیات به عمل می‌آمد، بی‌ثمر مانده بود. دیگر نمی‌شد گذاشت که ایالات همچنان دستخوش استثمار و مورد هوسها، ناشایستگیها و طمع‌ورزیهای فرمانداراني قرار گیرند که فقط به‌سبب اینکه صاحب کلانتریهای شهری‌بودند به‌فرمانداری منصوب می‌شدند. ایالات محتاج فرمانداران صالح و شرافتمندی بودند که اعمالشان سخت زیر نظر مقامی مورد احترام باشد.

دوم اینکه از حدود امپراتوری بطور کلی می‌بایست

دفاع شود، و این امکان نداشت مگر به وسیلهٔ یك ارتش منظم و تحت یك فرماندهی واحد. دورهٔ فرماندهی‌های فوق‌العاده که برای رفع ضرورتهای نظامی ایجاد می‌شد، می‌بایست به‌پایان رسد. درآینده هیچ‌سرداری نمی‌بایست قدرت حمله‌به‌رم وتحصیل‌قدرت رابا ارتشی که ظاهراً به مردم رم تعلق داشت و باطناً نیروی خصوصی او برای تأمین مقاصدش بود، داشته باشد.

سرانجام اکتاویان در اوایل رژیم خود تصمیم‌گرفته بود که شهر رم را به مقامی برساند که از لحاظ پایتختی امپراتوری و مرکز یك نهضت روشنگری و اخلاقی سزاوارش بود. این مقصود به چیزی بیش از ایجاد ساختمانهایی نیازمند بود که شهر را فقط زیبا سازد و آن را در قشنگی عمارات برسایر شهرهای دوران باستان برتری بخشد. هرجا که ممکن بود، بناهای جدید می‌بایست عقاید و احساسات نظم جدید را منعکس سازند و اعتلا بخشند. به‌علاوه، لازم بودکه در رم بیش‌از هرجای دیگر ظواهر حکومت جمهوری حفظ شود. این شهر نگهبان نظاماتی بود که در داخل مرزهایش ایجاد شده بودند وشهر نمی‌توانست بدون از دست دادن حیاتی‌ترین قسمت شخصیت تاریخی خود، از آنها محروم شود. رم بدون کلانتران، مجلس سنا و گروهی شهروندان آزاد و صاحب رأی، مضحکه‌ای بیش نبود.

اکتاویان با بصیرت مزورانه‌ای دریافت که آغازنظم جدیدش در صورتی به مؤثرترین شکل در خواهد آمد که با اقدامی هیجان‌انگیز توأم باشد. می‌بایست با یك عمل

بزرگ حاکی از بینظری، به مردم رم نشان داد که دورهٔ قدرتهای فوق‌العاده به سر رسیده و حکومت مشروطه به شکل عادی‌خود به‌رم و امپراتوری باز گردانده شده است. در نتیجه در ۱۳ ژانویهٔ سال ۲۷ پیش از میلاد، اکتاویان به سنا رفت و عملی را که خود بدین‌گونه توضیح می‌دهد، انجام داد: «من در کنسولیهای ششم و هفتم خود [سالهای ۲۸ و ۲۹ پیش از میلاد]، وقتی که جنگهای داخلی را تمام کرده و در کلیهٔ موارد با موافقت عام به قدرت فایق رسیده بودم، جمهوری را از فرمانروایی خودم به اقتدار سنا و مردم رم منتقل کردم.» این روایت رسمی واقعه‌ای بود که ما انعکاسات آن را در سکه‌ها، کتیبه‌ها و آثار ادبی آن‌زمان می‌یابیم. امامانند بسیاری از روایات رسمی پیش و پس از آن زمان، بسیار ساده و جامع است و حتی اندکی هم گمراه‌کننده نیست. این روایت به ما از جمهوری بازگردانده شده سخن می‌گوید ولی از اینکه جمهوری چگونه باید به معرض عمل درآید، دم نمی‌زند. برای این کار ترتیبات مفصلی می‌بایست داده شود.

واضح بود که نقشهٔ کار پیش از وقت از طرف اکتاویان با مشورت با مشاوران شخصیش و اعضای عمدهٔ مجلس سنا تهیه شده است، به این دلیل که سنا راه حل زیر را در همان روزی که جمهوری از نو برقرار شد تصویب کرد.

اکتاویان فرماندهی ایالاتی راکه می‌بایست دربرابر یك دشمن خارجی حفظ شوند یا به منزلهٔ پایگاههای نظامی علیه دشمن خارجی به کار روند، حفظ می‌کرد.

اینها عبارت بودند از سوریه که مرز امپراتوری پارت بود، وگل که روبه‌روی قبایل ژرمن در آنسوی رود راین قرار داشت. شمال اسپانیا نیز به‌این‌دو افزوده شد زیرا که هنوز آرام نشده بود. مصر به سبب حق تسخیر به اکتاویان تعلق داشت و گرچه اسماً یك ایالت رومی بود، به وجه خاصی ملك اکتاویان به شمار می‌رفت، زیرا که قبلا مال بطالسه بود. سیلیسا (کلیکیه) و جزیرهٔ قبرس فهرست نواحی تحت‌فرماندهی اکتاویان راتکمیل می‌کرد. با این ایالات، اکتاویان فرماندهی قسمت بسیار بزرگی از ارتش رم را به دست می‌آورد. ایالات دیگر با سربازانشان در اختیار سنا قرار گرفتند.

اساس قانونی فرماندهی وسیع اکتاویان، ظاهراً فرمانی از سنا بود که با عمل یکی از انجمنهای خلق به صورت قانون در آمده و به او اختیارات مخصوصی به‌مدت ده سال تفویض می‌کرد. بدین‌گونه او در ایالات خود از اختیارات مرسوم یك فرماندار جمهوری که به مدتی غیرعادی دوام می‌یافت، برخوردار می‌شد. یك چیز دیگر که آن هم غیرعادی بود، ولی بیسابقه نبود، دوام کنسولی اکتاویان به این مدت و سه‌سال ونیم پس از آن بود، در حالی که حکومت او برایالات توسط نمایندگانش انجام می‌گرفت.

سه‌روز پس‌از این قرار، سنا چند افتخار به‌اکتاویان اعطا کرد. مهمترین آنها این بود که از آن پس اکتاویان می‌بایست اگوست (اگوستوس)[1] نامیده شود. در آثار

1- Augustus

نویسندگان جمهوری، صفت اگوستوس *augustus* معمولا به‌یك مکان مقدس مانند معبد، یا به‌یك عمل مقدس مانند پیشگویی اطلاق می‌شود. به‌اکتاویان توصیه شد که چون دومین بانی شهر است نام رمولوس راکه نخستین بنیانگذارآن بود، بپذیرد. او از پذیرفتن این نام به‌سبب دلالتهایی‌که برپادشاهی داشت، امتناع‌کرد. نام اگوستوس او را با هاله‌ای از قدسیت احاطه می‌کرد و نسبت مذهبی معینی را با رمولوس نشان می‌داد که به‌گفتهٔ انیوس[1] شاعر کهن، رم را مانند یك کاهن با پیشگویی مقدسی *(augusto augurio)* بنیان نهاده بود. این لقب او را الوهیت نمی‌بخشید ولی از موجودات انسانی فراتر می‌نهاد. از این پس ما او را اگوستوس خواهیم خواند. در عین حال تصمیم گرفته شد که ماه سکستی‌لیس[2] باید به‌افتخارامپراتور، «اگوستوس» نامیده‌شود. نام‌ماه‌پیش‌از آن، کوینتی‌لیس[3]، قبلا به‌افتخار ژولیوس سزار به ژولیوس[4] تغییر یافته بود. نام دوماه انگلیسی جولای و اگست (ژوئیه و اوت. م.) یادگاری از همان زمان است.

افتخار دیگری‌که به‌اگوستوس داده شد به‌صورت یك سپر طلا بودکه نزدیك محراب ظفر در عمارت جدید سنا قرار داده شد. این بنا که‌کوریا ژولیا[5] نام داشت، در ۲۹ پیش از میلادگشایش یافت. براین سپر جمله‌ای نوشته شده بود مبنی براینکه سنا و مردم رم‌آن را به‌اگوستوس

1- Ennius 2- Sextilis 3- Quintilis 4- Julius
5- The Curia Julia

بـــه‌سبب‌مردانگی (*Virtus*) ، رحـــم (*clementia*) عدالت (*iustitia*) ، و خوی راستین (*pietas* ، کـــه‌آن را «حس وظیفه‌شناسی» نیز می‌توان ترجمه کرد)، اعطا کرده بود. کلمهٔ «رحم»، هنگامی‌که ما فرمان سال ۴۳ راکه اکتاویان برآن صحه‌گذاشت، و نیزکشتار پروسیا راکه اکتاویان به تنهایی مسؤول آن‌بود، به‌یاد می‌آوریم، ممکن است ما را بخنداند. خود رومیان قـــدیم در نخستین سالهـــای قدرت اگوستوس، به‌فقدان رحم در وی پی‌بردند. ولی موضوع هرچه بوده باشد، خصالی‌که در روی‌آن سپر ذکر شده‌اند نموداری هستند ازآنچه رومیان از مرد اول (*princeps*) کشور خود انتظار داشتند.

کلمهٔ *princeps* هنگـــامی‌که به وجـــه اسمی استعمال می‌شد، «مرد اول» یا «رئیس» معنی می‌دادکه یك اصطلاح مـــأنوس دوران جمهوریت بود. این لغت بـــه‌مردانی در زندگی سیاسی‌کشور اطلاق می‌شدکه به‌سبب موفقیتها و نفوذشان، به‌رهبری مسلم پـــذیرفته شده بودند. اینهـــا مردانـــی بودندکه عقایدشان در مجلس سنا و نـــزد مردم بسیار پر ارج بود. تقریباً همهٔ‌آنهـــا به کنسولی رسیده بودند و قـــدرتشان در زمـــانی‌که صاحب منصب‌کلانتری نبودند، در حیثیتشان بود. این اصطلاح تساهلا دربارهٔ آن عده از اشرافیت سناکه باکوشش شخصی خود تشخص بخصوصی‌کسب نکرده بودند، استعمال می‌شد. ولـــی به معنای اخص، نجیبزاده بودن تنهـــا نمی‌توانست عنوان *princeps* را برای‌کسی تحصیل‌کند. تنها خود شخص بود که می‌بایست این عنوان محترمانه و اختیارات ناشی ازآن

را به‌دست‌آورد و بـاحرف و عمل نشان دهدکـه دارای سروری واقعی است. طبیعی است‌که در اوقات مختلف در تاریخ جمهوری مردانی بودندکه در شهرت، قدرت واقعی و نفوذ، ازسایر سروران همطراز خودفراتر رفتند. اینان از حیث مفهوم مطلق کلمهٔ «اول»، «اولین» شهروندان کشور خود بودنـد. سایر سروران (*principes*) همچنان وجود داشتند و بـه‌این عنوان خوانده می‌شدند، ولی بنا برعقیدهٔ عام «سرور برجسته» برتمام‌آنان مقدم بود.

اگـوستوس این اصطلاح مـأنوس جمهـوری را در *Res Gestae* به‌خود اطلاق‌کرد. او اصطلاح‌مزبور را بدین منظور استعمال می‌کندکه مدت زمـانی راکه بنا بررسم امروز دربارهٔ دوران سلطنت یافرمانروایی به‌کارمی‌رود، برساند. واضحاً اگوستوس نمی‌توانست واژه‌ای را اختیار کندکه برای نمایاندن سالهـای بسیاری‌که طی‌آن قدرت عالیه را در دست داشت، کـوچکترین اشاره‌ای به‌سلطنت داشته باشد. به‌همین جهت ما در نوشتهٔ او به‌جملاتی از این قبیل‌که «وقتی‌که من رئیس بودم» یا «پیش از رئیس شدنم»، برمی‌خوریم. معنی چنین عباراتی البته این بود کـه اگـوستوس چیزی بیش از «شخص اول» در میـان همشهریـان خود نبود. اگوستوس درهمـان اثر حتی از سایر سروران *principes* به‌معنـای «سران قوم»، سخن می‌گوید. اگـوستوس اساس سروری خـود را نیز روشن می‌سازد. به‌شرح خود دربارهٔ بـازگشت جمهوری، این عبارت را می‌افزاید: «ازآن پس من از حیث اختیارات بر هرکس دیگر مقدم بودم، ولی در مناصب کلانتری قدرتی

بیش از همکاران خود نداشتم.» کلمهٔ «اختیارات» (Authority) ترجمهٔ تحت‌اللفظ واژهٔ لاتینی *auctoritas* است. معنی‌آن برای فرد رومی عبارت بود از مجموعهٔ صفاتی دریك مردکه احترام نسبت به‌او و عقایدش را جلب‌کند. خانواده، ثروت، کامیابی شخصی، استعداد و مردانگی، همهٔ اینها به «اختیارات» یك فرد رومی یاری می‌کرد. این خصال بزرگترین منبع فوق قانونی نفوذ و قدرت بود، و در مورد رؤسای جمهوری (*principes*) به «حیثیت» تعبیر می‌شد. اگوستوس در انتخاب عنوان *princeps* برای تعیین موقعش درکشور و در تأکید روی تساوی قدرت‌که در مناصب‌کلانتری باهمکاران خود شریك بود، از همشهریان رومی خود تقاضا داشت‌که او را به‌یك سلسلهٔ طولانی از رؤسای جمهورکه در چارچوب حکومت سنتی انجام وظیفه‌کرده بودند، متعلق بدانند.

گرچه‌کلمهٔ princeps به‌زودی‌عنوانی‌برای‌امپراتوری شد و ما اکنون به‌شکل حکومت اگوستوس Principate می‌گوییم، این‌کلمه به‌صورت قسمتی از عنوان رسمی امپراتور درنیامد. اما کلمهٔ امپراتور *imperator* موضوع دیگری بود، زیراکه در به‌کار بردن این لغت توسط اگوستوس، مابذر معنی واژهٔ «امپراتور» (Emperor) خودمان راکه ازآن مشتق است ما می‌یابیم. در دورهٔ جمهوری هر صاحب‌منصب کلانتری که ارتشی را با اختیارات عالی و مطلق اداره می‌کرد، این وظیفه را بنابر فرماندهی نظامی (*imperium militare*) که در رم به‌او تفویض‌شده‌بود، انجام می‌داد. اوعملاامپراتور *imperator*

بود ولی تا وقتی‌که با فریاد تحسین‌آمیز سربازان خویش پس از پیروزی بریك دشمن خارجی، «امپراتور» خوانده نشده بود، حق نداشت این عنوان را به‌دنبال نام خود استعمال‌کند چنین تحسینی از ضروریات پیروزی بود. اما هر سردار پس از عبور از حدود مقدس شهر رم (*pomerium*)فرماندهی نظامی را ازدست می‌داد، مگر در روز پیروزی خود. پس از اینکه عنوان امپراتوری را از دست می‌داد، آن را دوباره به‌دست نمی‌آورد مگر بعد از دریافت یك فرماندهی نظامی جدید، و باز امپراتور خوانده شدن با فریاد تحسین‌آمیز سربازانش. او بعداً ممکن بودتعداد این تحسینها رابه‌عنوان خویش بیفزاید.

به‌گفتهٔ بعضی منابع‌کهن، در سال ۴۵ پیش از میلاد ژولیوس سزار حق استعمال‌کلمهٔ *imperator*را به‌منزلهٔ یکی از اسماء سه‌گانهٔ خویش (*praenomen*)دریافت‌کرد. این بدان معنی بودکه نام او از گایوس ژولیوس سزار به امپراتور ژولیوس سزار تبدیل شده است. به‌علاوه، پیشینیان‌گفته‌اندکه این عنوان به‌اخلاف او نیز اعطا شد. ولی حقیقت ظاهراً این است‌که سزار هرگز عنوان امپراتور را بدین‌سان استعمال نکرد و باگذاشتن عنوان مزبور پس از اسم خاص خود فقط در دوره‌های میان تحسینهای‌سربازانش وپیروزیهای خودش، به‌عمل برطبق سنت جمهوری اکتفاکرد. همچنین بسیار غیر محتمل است‌که استعمال جدید این عنوان، ولواینکه به‌موجب رأی هم تصویب شده بود، موروثی شده باشد.

اگوستوس در ۱۵ آوریل سال ۴۳ وقتی‌که در موتینا

با آنتونیوس می‌جنگید بـاهلهلهٔ سربـازانش امپراتور خوانده شده بود. قانوناً او حق داشت‌که این عنوان را تا هنگام ورودش به‌رم در ۱۹ اوت همان سال، در پی‌نـام خودش استعمال‌کند، همان‌گونه‌که در مورد تمام القـاب رومی معمول بود. در میان این دورهٔ پرآشوب، که در آن مردان مقتدر رم قانون راآلت اجرای مقاصدخویش ساخته بودند، مشکل بتوان پنداشت‌که او این محدودیت قانونی را رعایت‌کرده باشد. آنچه‌که ما بطور مسلم می‌دانیم این است‌که دوست و فرماندهٔ زیر دست او مارکوس آگریپا که در گل می‌جنگید، در سال ۳۸ پیش از میلاد سکه‌هایی زد ــ محتملا در یك ضرابخانهٔ‌گلی ــ‌که درآن چهرهٔ‌اگوستوس‌با این عبارات ضرب شده است: «امپراتور، پسر ژولیوس یزدانی،» یـا «امپراتور سزار، پسر ژولیوس یزدانی.» اینها قدیمترین نمونه‌های لقب امپراتور است‌که مـانند اسم‌کوچك *praenomen* یا لااقل در محلی‌که معمولا اسم کوچك به‌کار می‌رود، استعمال شده است. از این زمان به بعد «امپراتورسزار» با، یا، بدون «پسرژولیوس یزدانی» مانند اسم امپراتور در ابتدای القاب، دیده می‌شود. پس از سال ۲۷، «اگوستوس» مانند قسمتی از اسم خاص او افزوده شد. بعد عنـاوین دیگری به‌دنبال‌آن‌آمد، مـانند کنسولی، و از آن جمله نیز امپراتور به‌معنای قدیم زمان جمهوریت‌آن، که نشانهٔ فتوحـات نظامی اگوستوس یـا فرمانیارانش در میدان جنگ بود.

مقصود از استعمال امپراتور بـه‌این شکل جدید چه بود؟ آیااین به‌رومیان یادآوری می‌کردکه اگوستوس واقعاً

فرماندهٔ تمام نیروهای مسلح رم است؟ یـا می‌خواست به رومیان نشان دهدکه این است سردار پیروزمند والامقام که برسایر فاتحان پیشی‌گرفت؟ در دوران جنگ داخلی امپراتوران و پیروزیهـای متعدد وجود داشتند و پروـ کنسولهای ایالت افریقا تا سال ۲۲ ق. م. به‌علامت احترام از طرف سربازان‌خود امپراتور نامیده می‌شدند. (علی‌رغم قاعدهٔ‌کلی، افریقا هرچندکه یك ایالت سناتوری بود، در دورهٔ اگوست همچنان ارتشی زیر فرمان فرماندار خودکه یك پروکنسول بود، داشت.) توضیح اخیر شاید به‌حقیقت نزدیکتر باشد. به هر تقدیر، کلمهٔ امپراتور در ذهن فرد رومی مفاهیم نظـامی نیرومندی داشت و مـلاحظه شده است‌که اگوستوس پس از بازگرداندن جمهوری در سال ۲۷ آن راکمتر مانند لقب پیش از اسم، استعمال می‌کرد و بدین وسیله می‌خواست که روی کیفیت کشوری تکالیف خود تکیه‌کند. این‌کلمه در *Res Gestae* به‌عنوان یك افتخار نظامی ذکر شده است ولی در لفظ عامه جای محکمی برای خود باز کرده بود، و گرچه جانشینان بلافصل اگوستوس در مقـام امپراتـوری از استعمال رسمی‌آن، جـز برای نمایاندن پیروزیهای نظامی خود باسایر عناوینی‌که به دنبال‌اسمشان می‌آمداجتناب می‌کردند، از زمان وسپازیان (۶۹ ـ ۷۹ بعد از میلاد) به‌بعد، تاچندین قرن، نخستین جای را در عناوین امپراتوری با فحوای قدرت عـالی‌که اکنون در شکل انگلیسی این لغت وجود دارد، گرفته بود.

در ۲۳ پیش از میلاد سازش دیگری بین اگوستوس و

مجلس سنا انجام‌گرفت. اگوستوس از طریق مقام‌کنسولی که از سال ۲۷ تا اواسط سال ۲۳ دارا بود، قدرت‌آن را داشت‌که درحکومت برایالات‌سنا شرکت کند. فرمانداران آنها، که از میان اعضای خود سنا کـه قبلا صاحبمنصبان کشوری‌بودندانتخاب‌می‌شدند، دربرابرسنا وصاحبمنصبان رئیس برآن، یعنی کنسولها، مسؤول بودند که اگوستوس نه‌تنها یکی‌ازآنهابود، بلکه‌متنفذترینشان به‌شمارمی‌آمد، معهذا اگوستوس دراول ژوئیهٔ سال ۲۳ ازکنسولی استعفا داد وازاین‌رو، راهی‌می‌بایست‌یافت‌شود که‌اوقانوناًبتواند هروقت که مصالح سناتوران اقتضا می‌کرد، اختیارات خود را برایالات سنا تحمیل‌کند. این راه حـل عبارت بود از تعویض کیفیت اختیارات که درسال ۲۷ بـه‌وی تفویض شده بود. تقسیم ایالات بین‌اگوستوس و سنا به‌عنوان یك مسئلهٔ عملی ادامه یافت. امـا ازآن پس او سهم حکومت خود را از طریق اختیارات پروکنسولی‌که ازکنسولی در رم مجزا بود، انجام می‌داد، و ازکنسولی مزبور نیز دست کشیده بود. بـه‌علاوه این اختیارات از اختیارات تمـام فرمانداران در همهٔ ایالات، برتر بود. البته این امر به فرمانداران ایـالات امپراتوری‌که تـوسط اگـوستوس منصوب شده و فقط در برابر او مسؤول بودند، لطمه‌ای وارد نمی‌ساخت ولی به‌امپراتور اجازه می‌دادکه قـانوناً در امور ایالات سنا مداخله‌کند. زیرا که اختیارات او از اختیارات فرمانداران سنا بیشتر بود.

شواهد فراوان در دست است‌که نشان می‌دهد او این کار را مخصوصاً برای رفع بیعدالتیهایی کرد کـه مردم

ایالات متحمل می‌شدند. اگر سنا در اقدام تعلل می‌کرد، اگوستوس تردیدی در صدور دستور به‌فرمانداران ایالات سنا و اعلام تصمیم خود روا نمی‌داشت. در یکی از فرمانهای او عبارت فاش‌کننده‌ای است‌که به‌ما رسیده است: فرمانداران می‌توانند به‌چنین و چنان طرز عمل کنند «تا سنا وضع را بررسی‌کند و من روش بهتری بیابم.» اشاره به‌سنا به‌مردم ایالات خاطرنشان می‌سازدکه ساکن ایالتی هستندکه تحت ادارهٔ سناست. اشاره به‌خودش آشکار می‌سازدکه قدرت اقدام مستقل از سنا را دارد، همان‌گونه‌که عمل می‌کرد. ما می‌توانیم یقین داشته باشیم که فرمانداران ایالات سناکاملا از دستورهای اگوستوس اطاعت می‌کردند و پس از اخذ تصمیم ازطرف اوموضوع را خاتمه یافته تلقی می‌کردند.

در مورد شهر رم سنت جمهوری به‌هیچ پروکنسولی اجازه نمی‌دادکه در داخل مرزهای مقدس‌آن اعمال قدرت کند. پروکنسول در حقیقت مجبور بود پیش از عبور از این مرزها اختیارات خود راکنارگذارد. این موضوع‌که اگوستوس به‌سبب حضور خود در پایتخت باید از اختیار خود برای حکومت برامپراتوری محروم‌گردد، تصور ناپذیر بود. در نتیجه قرار براین شدکه او هنگام ورود به شهر از اختیارات خود دست نکشد و هنگام خروج ازشهر آن را تجدید نکند. معهذا این موضوع مسئلهٔ اختیارات او را نسبت به امور شهر حل نکرد. در اجلاسیه‌های سنا کنسولها از حق تقدم برخوردار بودند. ظاهراً در سال ۲۳ ق. م. اگوستوس می‌خواست بداندکه آیا «شبیه»

حکومت جمهوری در رم بدون حضور او در مقام کنسولی می‌تواند عمل‌کند یا نه. ولی مردم نسبت به‌عزیمت او از شهر اعتراض‌کردند. نتیجه این شدکه پس از امتناع اگوستوس از قبول دیکتاتوری وکنسولی مادام‌العمری، راه حل میانه‌ای در سال ۱۹ ق. م. حاصل شدکه به‌موجب آن وی به‌صورت ظاهر بدون داشتن مقام‌کنسولی، همشأن کنسولهای سال می‌شد. او در جلسات سنا میان کنسولها می‌نشست، همان عده از یساولان وی را همراهی می‌کردند، و او حق احضار سنا را به‌میل خود و شرکت در مراسم گشایش مؤسسات و سخنرانی برحسب ارادهٔ خود در هر مورد را، دارا بود.

مقام تریبونی، از هنگام ایجادش در قرن پنجم پیش از میلاد، به‌سود مصالح مردم عادی رم شناخته می‌شد. این مقام که یکی از مشاغل صرفاً پلبی (Plebian = مربوط به‌طبقهٔ عوام) بود وکارآن حفاظت عوام از ستم یك صاحبمنصب اشرافی بود، طی چندین قرن به‌جزء مهم و جدایی‌ناپذیر ساختمان‌حکومت رم‌تبدیل‌شده‌بود. تریبونها می‌توانستند به‌وضع یا رد قانونی مبادرت ورزند. آنها در مجلس سنا می‌نشستند، برانجمن قبیله‌ای ریاست می‌کردند و از حق دفاع از هر شهروندی، اعم از خواص یا عوام، در برابر تجاوز به‌حقوق او برخوردار بودند. قدرت توقیف اشخاص به‌توسط آنان، حتی نسبت به کنسولها نیز اعمال می‌شد تریبون شخصیتی مقدس داشت و هیچ‌کس را یارای آن نبودکه از اعمالش جلوگیری‌کند. گرچه اگوستوس هم خود را در درجهٔ اول مصروف

سنا که دژ اشرافیت سیاسی بود می‌کرد، نمی‌توانست از توجه به‌جمهوریت‌که بارهٔ استوار حقوق مردم وحمایت آنها در برابر هجوم طبقهٔ حاکمه بود، غافل بماند. مردم عادی‌که بطورکلی مشتاقانه از اگوستوس حمایت‌کرده بودند، حق مشاهدهٔ نشانهٔ مثبتی راکه دال برحمایتگری او در تمام مدت عمر باشد، داشتند. مقام تریبونی برای او راهی بودکه خود را در چارچوب مشروطیت قدیم طرفدار مصالح مردم نشان دهد.

ولی مانعی در این راه وجود داشت. اگوستوس، که در زمرهٔ پاتریسیها (patrician = خواص- م.) بود، نمی‌توانست بدون نقض یکی از سنن قدیم مقام تریبونی را نگه دارد. به‌علاوه، مدت‌آن شغل به‌یکسال محدود بود و با برخی از سایر قدرتهای اگوستوس، مانند اختیارات پروکنسولی، سازگاری نداشت. ولی ژولیوس سزارکه او نیز از خواص بود، این اشکال را برطرف‌کرده بود. در سال ۴۴ هرچندکه اودیگر مقام تریبونی نداشت، قدسیت آن مقام را به‌وی تفویض‌کرده بودند. همان مصونیت در سال ۳۶ باحق جلوس در میان تریبونها به‌اگوستوس تفویض شده بود. در سال ۳۰ او حق تریبونی را برای یاری به‌هر شهروند تا هشتمین سنگ مسافت درآنسوی پومریوم pomerium دارا شد، و این توسعهٔ قابل توجهی از حیطهٔ صلاحیت معمول تریبونها بود.

آخرین اقدام، آشکار بود در سال ۲۳، اگوستوس پس از استعفا دادن ازکنسولی از مردم رم تمام حقوق و اختیارات تریبونی را برای تمام مدت عمر دریافت‌کرد،

بی‌آنکه تریبون شده باشد. این اختیارات تریبونی تا حد زیادی‌آنچه راکه به‌سبب استعفا ازکنسولی از دست او رفته بود، جبران می‌کرد. در سنا او می‌توانست فرمانی را ابداع یا ردکند، و همچنین می‌توانست برانجمن قبیله‌ای ریاست و لوایحی را پیشنهاد یا ردکند. شخص او قبلا تقدس یافته و نیز حق حفاظت همشهریانش به‌وی تفویض شده بود. ولی شاید اهمیت بیشتری از این نتایج قانونی قدرت تریبونی، اثر روحی در مردم رم بود. با قبول این نوع جدید از تریبونی مادام‌العمری، اگوستوس خود را قهرمان مصالح مردم و حامی ضعیفان و حقیران اعلام‌کرده بود. اهمیتی که او به‌این مقام می‌داد از این امر پیداست‌که از سال ۲۳ به‌بعد، او عدهٔ سالهای فرمانروواییش را از روی تعداد دفعاتی‌که قدرت تریبونی رادر دست داشت، برمبنای‌سالانه حساب‌می‌کرد. تریبونها هرساله توسط انجمن قبیله‌ای به‌روش خوب جمهوری انتخاب می‌شدند. اصولاآنها حقوق‌تریبونی را دارا بودند و به‌وظایف‌آن عمل می‌کردند. ولی مردم می‌دانستندکه ازآن پس تنها اگوستوس ازآنان مراقبت خواهدکرد.

سانسوری مادام‌العمری در سال ۲۲ به‌اگوستوس تفویض شد، او از پذیرفتن‌آن امتناع‌کرد. او تشخیص داد که اختیارات دیگرش وی‌را قادرخواهد ساخت‌که‌قانوناً آنچه راکه وظایف سانسوری هنوز ایجاب می‌کرد، انجام دهد. وانگهی چند فقره از این وظایف منتفی شده بود، و او مایل نبود شغلی راکه هم‌کهنه شده و هم از محبوبیت افتاده بود، به‌غیر ضرورت عهده‌دار شود. یکی از وظایف

مهم سانسورهای جمهوری عبارت بود از سرشماری شهروندان رم، هر پنج سال یکبار. پیش از سال ۴۴ ق. م.، این تکلیف به‌عهدهٔ کنسولها افتاده بود. اگوستوس که درسال ۲۸ پیش از میلاد کنسول شده و در ۸ پیش از میلاد و ۱۴ میلادی به‌موجب امتیاز مخصوصی دارای اختیارات کنسولی شده بود. سرشماری را بایك همکار یا بدون آن، انجام داده بود. او ظاهراً باسه‌بار تجدید نظر در فهرست نام سناتورها، از همان اختیارات کنسولی استفاده کرده بود. این نیز از وظایف سانسورها بود.

نظارت براخلاق عامه نیز از تکالیف سانسورها بود. سانسورهای دوگانه در صورت توافق می‌توانستند حتی سناتوری را از مجلس سنا بردارند یا بهادری را از جرگهٔ اسواران خارج سازند، اگر به‌عقیدهٔ‌آنها شخص مورد بحث یکی از اعمالی را مرتکب شده بود که شایستگی سیاسی یا اجتماعی او را سلب می‌کرد. اگوستوس در *Res Gestae* می‌گویدکه سنا و مردم رم سه بار سرپرستی قوانین و اخلاقیات را با اختیارات عالی پیشنهادکردند (در سالهای ۱۹، ۱۸، ۱۱ پیش از میلاد). او این پیشنهاد را به‌این عنوان‌که‌مخالف‌رسم‌معمول رم‌است،ردکرد. امامی‌افزایدکه قادر بود آنچه را که سنا از او می‌خواست باقدرت تریبونی خود انجام دهد. او به‌اصلاحاتی اشاره می‌کندکه بسیاری از آنها دارای‌کیفیت اجتماعی و اخلاقی هستند، و اوآنها را به‌موجب قوانینی‌که از انجمنهای ایالتی‌گذشته بود، مقرر داشته بود.

درسنهٔ ۱۲ق.م.، بلافاصله پس از مرگ امیلیوس‌ـ

لپیدوس، از طرف چنـــان جماعتی از رومیان‌کـــه هرگز نظیرش دیده نشده بود، به‌کهانت اعظم انتخاب شد. بدین گونـــه او بلندترین مقام روحانی را درکشور عهده‌دار شد و در مناسبات آن باخدایان منزلت مهمترین نماینده راپیداکرد. ده سال بعد لقب «پدرکشور» (*pater patriae*) به وی اعطا شد. این لقب تازه نبود و شواهدی در دست است‌که سالها پیش ازآن به‌طور غیر رسمی دربارهٔ وی به کـــار رفته بـــود. سیسرون پس از نجـــات رم از تـــوطئهٔ کـــاتیلینی[1]، «پـــدرکشور،» و پیش از او مـــاریوس نیز محتملا، به‌همین لقب‌خوانده شده بود. ازجمله افتخاراتی که سنا در اواخر عمرژولیوس‌سزار نصیب‌وی ساخته بود، «ولی‌کشور خـــویش» (*parens patriae*) بـــود. این لقب حاکی بود از اینکه سزار پدر محافظ ونیکوکار مردم رم است و بـــذر نوعی همدلی میان فرمـــانروا و مردم مورد فرمانروایی، پاشیده شده است. این بذر در فرمـــانروا عبارت بود از فداکاری برای سعادت و شادکـــامی مـــردم، و یك حس وظیفه‌شناسی‌که او را شایسته احترام‌آن مردم می‌کرد. در مـــردم مورد فرمـــانروایی، عبارت بـــود از وفاداری و اطاعت. وقتی‌که اگوستوس لقب «پدرکشور» را پذیرفت، اذعان‌کردکه ارج همدلی(Pietas) که سنا و مردم بـــا امید فراوان برسپر او نقش کرده بـــودند، در مناسبات میان خود او و تمام رومیان دیگر بـــه‌صورت یك واقعیت سیاسی و عاطفی درآمده است.

ما اکنون به‌جایی رسیده‌ایم کـــه می‌تـــوانیم وضع

1- Catilinarian

اگوستوس را در رم و کشور روم پس از بازگشت جمهوری خلاصه کنیم. او در مورد خودش لغات قدیم و ظواهر حکومت معمول رم را به‌خوبی حفظ کرده بود. از ۲۷ تا ۲۳ ق.م.، او قدرت خود را از طریق بالاترین منصب جمهوری که کنسولی بود، حفظ کرده بود. او همه ساله توسط مردم به‌این مقام برگزیده شده و آن را مرتباً بایك همکار حفظ کرده بود. در مقام کنسولی، ادارهٔ بعضی ایالات به‌او واگذار شد. با کنارنهادن کنسولی در سال ۲۳، اختیارات پروکنسولی را به‌مدت ده‌سال دریافت کرد. این اختیارات حوزهٔ صلاحیت و طول مدتی را که فرمانداران جمهوری برایالات خود حکومت کرده بودند، بسط می‌داد. در جمهوری اخیر نیز به‌بعضی از سرداران اختیاراتی بالاتر از آنچه فرمانداران سایر ایالات ازآن بهره‌مندشده بودند، اعطاشده بود. تریبونی یك مقام جمهوری قدیم نیز بود. وقتی که اگوستوس اختیارات این مقام را پذیرفت، در حقیقت همان قدرت معمول آن را به‌شکل دیگری قبول کرد، ولی حتی این شکل هم دارای همان نام محبوب بود. او از قبول مقامهای فوق‌العاده که با سنت جمهوری مخالف بود، از قبیل دیکتاتوری، کنسولی، و سانسوری مادام‌العمری، امتناع کرده بود. با تحصیل اختیارات کهن به‌شکلهای تعدیل یا توسعه یافته، او به‌ظاهر حدود مشروطیت قدیم را حفظ کرده بود و با این‌حال فرمانروای عالی رم و امپراتوری بود. در پشت سر او، در زیر فرماندهی مستقیم وی، تقریباً تمام نیروهای مسلح رم قرار داشتند، و در رفتار

با افراد، یا گروهی از افراد مانند سنا، وزنهٔ اختیارات او به‌تنهایی، هر موضوعی را به‌نفع او فیصله می‌داد. جمهوری باز گشته، سلطنتی مشروطه به‌دست آورده‌بود.

سنا

این موضوع بسیار مهم است که کنسولی که مرگ مارکوس آنتونیوس رادر رم به‌مردم اعلام کرد واقداماتی را برای ننگین‌ساختن خاطرهٔ او پیشنهاد نمود. مارکوس تولیوس‌سیسرو پسر خطیب مشهور بود. او در اواخر سال ۴۳ با پدرش محکوم و طرد شده بود ولی جزو ارتش مارکوس بروتوس‌که بعداً درفیلیپی جنگیده‌بود وازاین‌رو دریونان به‌امان می‌زیست. پس‌ازشکست، به‌نیروهای سکستوس‌پومپه‌یوس در سیسیل پیوست، و در سال ۳۹ با استفاده از معاهدهٔ میان سه‌زمامدار (triumvirate) و سکستوس که «جمهوریخواهان» پناهنده به‌سکستوس را مشمول عفو عمومی می‌ساخت، به‌رم بازگشت. او مقام کنسولی خود را در ۱۳ سپتامبر سال ۳۰ آغاز و چند هفته بعد آن را ترك کرد. معهذا در این مدت کوتاه همکار مردی بود که به‌مرگ پدرش صحه گذارده بود، زیرا اکتاویان در تمام سال ۳۰ق.م.، برای چهارمین‌بار، مقام کنسولی را حایز بود. به‌فاصلهٔ چند سال سیسروی جوان فرماندار سوریه و سپس آسیا شد. او تمام مقامهای عالی خود را مرهون حسن نیت اکتاویان بود.

مورخان قدیم و جدید به‌یك‌سان معتقدند که محرك اکتاویان در رفتاری‌آنچنان جوانمردانه باسیسرو،

فقط تمایل به‌جبران نقشی بود که وی در مرگ پدر او ایفا کرده بود. این امر بدون شك یکی از عوامل بود ولی ما ارتقای سیسروی کهتررا به‌کنسولی، فقط یك‌سال پس‌از نبرد آکتیوم، باید نشانهٔ آشکاری بدانیم (و این نشانه را اکتاویان عمداً به‌دست داده است) از اینکه اعضای اشرافیت سنا می‌بایست جایی در دولت آیندهٔ رم داشته‌باشند، صرف‌نظر از نقشی که آنها یا اجدادشان در کشمکشهای سیاسی پس‌از قتل سزار ایفاکرده بودند. اطلاعی که ما از سیسروی کهتر در دست داریم اجازهٔ این اعتقاد را به‌ما نمی‌دهد که اکتاویان او را به‌سبب خصال شخصیش احترام می‌نهاد. بیشتر نام و خاطرهٔ پدر او بود که موجبات ارتقاء او را به‌کنسولی فراهم آورد. سیسروی مهتر نبرد برای حکومت مشروطه را پس از مرگ سزار رهبری کرده بود، و کوششهای دلیرانهٔ وی به‌بهای جانش تمام شده بود. در نظر بسیار کسان، او مظهر جمهوری قدیم و شکلی از حکومت بود که در آن سنا عنصر فایق به‌شمار می‌آمد. این امر که پسرش در لحظهٔ رسیدن اکتاویان به‌ذروهٔ قدرت کنسول شده بود، نشانهٔ این بودکه‌اکتاویان به‌سوداشرافیت سنامی‌اندیشید.

اکتاویان به‌زودی به‌نحوی صریحتر نشان داد که علاقه‌مند به‌بازگرداندن سنا به حیثیت پیشین آن است و می‌خواهد آن را در داخل نظم جدید به‌یك آلت مهم و مفید حکومت تبدیل کند. اکتاویان به‌نیروی اختیارات سانسوری خود که در مقام کنسولی او از ۲۹ تا ۲۸ق.م. نهفته بود، به یك اقدام قانونی به نام «انتخاب سنا»

(*lectio senatus*) دست زد که به‌موجب آن اعضای ناشایسته از آن مجلس طرد می‌شدند. در بینظمی جنگهای داخلی بسیاری از این مردان توانسته بودند با تمهیداتی به‌این مجلس راه یابند، بطوری که عدهٔ اعضای آن به هزارتن رسیده بود. اکتاویان اولین **انتخاب** خود راطوری آغاز کرد که‌دومقصود را برآورده سازد: یکی احترام به سنا، به‌منزلهٔ یك نظام مملکتی، و این احترام را او در سراسر رژیم خود به‌خوبی نشان داد، و دیگری تصمیم او براینکه نگذارد سنا سد راهش شود. او نخست از هر سناتور خواست که شایستگیهای خود را بسنجد و چنانچه آنها را کافی نداند داوطلبانه از مقام خود دست بکشد. نتیجه گویا چنان بود که اکتاویان انتظار داشت: فقط پنجاه یا شصت سناتور خود را برای عضویت آن مجلس مقدس نامناسب یافتند. اکنون اقدامات مؤثرتری لازم بود، و اکتاویان یك‌صدوچهل تن دیگر را به‌استعفا وادار ساخت.

ده‌سال بعد، اگوستوس باز هم عدهٔ اعضای سنا را به‌قدری زیاد یافت که مانع کار مؤثر بود، و در میان آنان عدهٔ قابل توجهی نا مطلوب بودند. این بار او روش بغرنجی ابداع‌کرد که‌شامل انتخاب باگزینش وقرعه‌کشی بود و سنا می‌بایست بدان وسیله خود را تصفیه کند. وقتی که این روش به‌کار نیامد، او شخصاً دخالت کرد و عضویت سنا را به‌ششصدتن تقلیل داد. سرانجام در سال ۴ میلادی امپراتور آخرین **انتخاب** خود را انجام داد. این بار او در ترغیب سناتوران به‌کاهش اعضا، بیشتر

توفیق یافت.

اینها اقداماتی منفی بودند که شرایط موجود را اصلاح کردند. اجرای اقدامات مثبت مشکلتر بود. از زمان سولا (حدود ۸۰ ق.م.)، عضویت سنا نصیب کسی می‌شد که به‌مقام کواستری رسیده باشد، و این مقام هم انتخابی بود. از این رو تنها انتخاب‌کنندگان، که مرکب بودند از گروه بزرگ شهروندانی که در رم یا به‌قدر کفایت نزدیك به‌آن، برای شرکت در انتخابات، سکونت داشتند، تعیین می‌کردند که سناتوران جدید چه‌کسانی باید باشند. سناتور جدید پس از ورود به‌سنا تمام عمر را در همان سمت باقی می‌ماند مگر اینکه به‌علتی از عضویت آن مجلس طرد شود. اما با مقام کواستری، شغل سناتوری او هنوز به‌درستی آغاز نشده بود. هنوز او چندین منصب در پیش داشت، مانند تریبونی، ایدیلی، پرتوری و کنسولی. از این مناصب فقط دوتای اخیر می‌توانست اهمیت سیاسی برای او فراهم کند و او را برای مقامهای عالی در خارج مناسب سازد. تمامی این کلانتریها نیز انتخابی بودند. بنابراین رأی‌دهندگان تصمیم می‌گرفتند که چه کسی باید از نردبام مقام بالا رود، و تاچه حد.

در جمهوری بازگشته، از میان بردن حق کهن مردم برای انتخاب صاحبمنصبان خود، یا لطمه‌زدن به‌آن حق، آشکارا تصور ناپذیر بود. چنین امری مساوی بود با خراب‌کردن یکی از ارکان جمهوری رم، یا آسیب‌رساندن شدید به‌آن. ولی آیا می‌شد به‌رأی‌دهندگان و نامزدها در

صورت‌آزاد گذاشتنشان اعتماد کردکه روشهای بیشرمانهٔ انتخاباتی جمهوری اخیر را کنار گذارند؟ اجرای چه اقداماتی ممکن بود، تا لااقل نامزدهای قابل قبول بتوانند در انتخابات شرکت کنند، و مردم جداً بهترین آنان را انتخاب نمایند، مخصوصاً برای مقامهای بالاتر که مصالح بسیار درگرو آنها بود؟ تاچه حد و باچه وسیله اگوستوس می‌توانست برای انتخاب مردانی که کشور سخت به‌آنان محتاج بود مداخله کند، بی‌آنکه اختیارات عملی خود را به‌نحوی که در خور قدرت پادشاهی است به‌کار بندد.

فقط دوراه قابل قبول وجود داشت: یکی عرفی و دیگری قانونی، که اگوستوس بدان وسیله می‌توانست در انتخاب رأی‌دهندگان نفوذ کند و نوع نامزدانی را که آنها انتخاب خواهند کرد، تعیین نماید. یك رسم قدیم جمهوری به‌هر فرد رومی صرف‌نظر از موقع سیاسی یا اجتماعیش اجازه می‌داد که به‌نفع یکی از دوستانش مبارزه کند. اگوستوس هروقت که در انتخابات حضور می‌یافت، با نامزدهای خود در میان رأی‌دهندگان می‌گشت و به‌رسم معمول برای آنان طلب رأی می‌کرد. خود او سپس مانند یك شهروند عادی رأی می‌داد. در سال ۸ میلادی او مبارزات عملی از این قبیل را ترك کرد و فقط اسامی نامزدانی را که دلخواهش بود، به‌عنوان توصیه اعلام می‌کرد.

ما نمی‌دانیم که اگوستوس از چند نامزد به‌این ترتیب پشتیبانی کرد، یابرای‌چه مناصبی. ولی می‌توانیم چنین انگاریم که این امر تنها شامل منصبهای پایین‌تر

بود که مداخلهٔ امپراتور در مورد آنها کمتر به‌مردم گران می‌آمد، و او هرگز به‌قدر مقامهایی که‌باید اشغال‌شوند، نامزد توصیه نمی‌کرد. توصیه‌های او شاید راهی بود برای‌اطمینان ازانتخاب چندنفرکه سابقهٔ آنهاارتقایشان را توجیه می‌کرد، بی‌آنکه باب‌ترقی بردیگران مسدود گردد.

اگوستوس در دوره‌های کنسولیش حق و وظیفه داشت که فهرست نامزدان تمام مناصب را وارسی کند و آنهایی را که برای مشاغل مربوط ناشایسته می‌دانست طرد نماید. ما نمی‌دانیم که او در این کار تاچه حد جداً اقدام کرد. به‌علاوه از اواسط سال ۲۳ق.م. تا زمان مرگش او فقط دوبار شاغل مقام کنسولی بود، در سالهای ۵ و۲ق.م. این بدان معنی نیست که او مخالفت خود را [با نامزدهای ناباب. ــ م.]، هنگام کنسول نبودن خویش به‌کنسولهای شاغل ابراز نکرده و آنها نیز **عناصر نامطلوب** (*personae non gratae*) را از نامزدشدن بازـ نداشته باشند. ولی اگر ما تصور کنیم که اگوستوس در مقام کنسولی، و نیز سایر کنسولها، فقط به‌همان تعداد از مشاغل که در یك سال معین وجود داشت اجازهٔ شرکت نامزدان را در انتخابات می‌دادند، اشتباه کرده‌ایم. در سال ۸ق.م. این اتهام وارد آمد که تمام صاحبان مناصب کلانتری از کنسول به‌پایین از طریق رشوه انتخاب شده‌اند. معمولا وقتی که هر نامزد خود به‌خود به‌انتخابـ شدن خویش مطمئن شود، رشوه امری زاید است.

از ۲۷ تا ۲۳ ق.م.، وقتی که اگوستوس هرساله

یکی از کنسولها بود، ما از بینظمی‌های انتخاباتی چیزی نمی‌شنویم. شاید امپراتور به‌طور غیررسمی می‌فهماند که مایل است چه‌کسی هرساله همکار کنسولی او باشد، و همان کس انتخاب می‌شد. وقتی که اگوستوس در اواسط سال ۲۳ از کنسولی خود استعفا داد، مراقبت کرد که جانشینش مردی باشدکه تنها حضورش درآن‌شغل یادآور گذشته و تجدید عهدی در این مورد باشد که اختلافات گذشته فراموش شده است. این شخص که لوسیوس‌سستیوس[1] نام داشت، در فیلیپی، در اردوی بروتوس جنگیده بود.

با بودن اگوستوس در شهر، کنسولهای سال ۲۲ به آرامی انتخاب شدند. ولی مردم چندان رضایتی حاصل نکردند، زیرا که اگوستوس را با مقام کنسولی یکی می‌دانستند و در آن مقام آشکارترین نشانهٔ تفوق را می‌دیدند. چنانکه گفتیم، کوشیدند تا در سال ۲۲ دیکتاتوری را به‌او تحمیل کنند. به‌زودی پس از عزیمت او از رم به‌غرب برای امور امپراتوری در شرق، دردسر ایجاد شد. مردم یکی از کنسولیهای سال ۲۱ را برای اگوستوس حفظ کرده بودند، ولی او آن را نپذیرفت. پس از آن دوسناتور خود را برای محل خالی کنسولی نامزد کردند و با حامیان خود مقداری از شورشی را که از خواص بسیاری از فعالیتهای انتخاباتی آخر جمهوری قدیم بود، به‌شهر باز آوردند. اگوستوس طبیعتاً آزرده‌خاطر شد. این نخستین دلیل بود براینکه وقتی او از

1- Lucius Sestius

راهنمایی دست بردارد، نامزدها و مردم به‌خودسری باز خواهند گشت. با این حال او از انتخاب میان نامزدها و تأمین انتخاب یکی از آنها، امتناع کرد. وی راه دیگری را برگزید، و آن عبارت بود از صدور فرمان اجرای انتخابات در غیاب نامزدها. این موضوع از بینظمی در محلهای اخذ آرا جلوگیری نکرد، ولی سرانجام یکی از دو نفر انتخاب گردید.

در سال ۱۹ این وقایع بطور کلی از سرگرفته شد. یك کنسولی برای اگوستوس حفظ شد. او از قبول آن خودداری کرد و نامزدهای رقیب و فرقه‌های آنان آشوبهای خونین به‌پا کردند. سنا از روی نومیدی نمایندگانی نزد امپراتور گسیل داشت و از او تقاضای مداخله کرد. این بار او با انتصاب یکی از نمایندگان به‌کنسولی برای یك سال، به‌قضیه خاتمه داد. در غیبت او بینظمی‌های دیگری رخ داد. یك ایدیله با اطفای چند حریق در خانه‌های شخصی به‌دست بردگان خود و باهزینهٔ خویش چنان محبوبیتی در میان مردم کسب کرد که مردم نه‌تنها به‌جبران خسارت وی رأی دادند، بلکه برای سال بعد نیز او را به‌پرتوری انتخاب کردند. این امر قانونی را که اشغال این مناصب را در سالهای متوالی منع می‌کرد، شکست.

اگوستوس از سوریه شتابان به‌رم باز گشت. او در ۱۲ اکتبر سال ۱۹ به‌شهر وارد شد. سنا که راحت شده بود، محرابی به یاد بود «اقبال نیك»(Fortuna Redux) که او را سالم به‌شهر باز گردانده بود، برپاداشت. او

تجربهٔ خود را با انتخابات کاملا آزاد آغاز کرده بود، ولی این تجربه نتیجهٔ نیك بـه‌بار نیاورد. مـردم بطورکلی شایدمایل بودندکه‌او صاحبان مناصب کلانتری رامنصوب کند و انتخابات را به‌سنا منتقل سازد. وقتی که موضوع کاملا به‌دست خودشان افتاد، خویشتن را برای میانه‌روی و قضاوت درست نالایق نشان دادنـد، و نـامزدهـا نیز مرتکب تقصیر شدند.

اگوستوس رسم انتخابات پیشین را حفظ کرد ولی از اغتشاش و زورگویی جلوگیری نمود. رشوه دادن به رأی‌دهندگان ادامه یافت، و انتخابات ننگین سال ۸ق.م. که ما از آن یاد کردیم، اگوستوس را وادار ساخت که در آینده یك سپردهٔ پولی از هر نامزد بخواهد تا درصورت نقض قوانین انتخابات از طرف او، ضبط شود. تصفیهٔ سنا در سال ۴ میلادی نشان می‌دهد که عناصر نـامطلوب هنوز وارد سنا می‌شدند، یا دست‌کم خود را در آن مجلس، ناصالح یا ناشایسته نشان می‌دادند.

وضع رضایتبخش نبود. رأی‌دهندگـان نـامزدهای توصیه شده توسط امپراتور را انتخاب می‌کردند و بعد در مورد سایر نامزدان بـه‌میل خود عمل می‌کردندـ و ایـن کار همیشه عاقلانه نبود. انتخاب نوع صحیح پرتورهـا وکنسولها پیوسته وضعی بحرانی‌تر می‌یافت. امپراتوری بیش از پیش بـه‌مدیرانی از تراز پـرتـور و کنسول نیازمند بود. در سال ۲ بعد از میلاد رسم انتخاب چهـار کنسول معمول شد کـه هردونفر آنهـا بـه‌مـدت نیم‌سال حکومت می‌کردند. این موضوع مسئلهٔ کمیت را حل کرد

ولی قضیهٔ کیفیت را لاینحل گذاشت.

سرانجام در سال ۵ میلادی اگوستوس نخستین گام‌را در اصلاح مؤثر روش قدیم انتخاب پرتورها و کنسولها برداشت. ما این موضوع را از سندی دریافته‌ایم که تازه کشف شده و لوح هبانا[1] نام دارد. جزئیات ایـن اصلاح روشن نیست، ولی به‌اندازه‌ای که‌بتوان به‌شرح زیر در‌بارهٔ آن پرداخت، کافی است.

گروهی از رأی‌دهندگان، شامل سناتوران که در آن زمان ششصدتن بودند، و سه‌هزار بهـادر، کـه از تمام طبقهٔ اسواران در ایتالیا برگزیده شده بودند، انتخابات مقدماتی پرتورها و کنسولها را انجام دادند. این‌بهادران توسط خود اگوستوس انتخاب شده بودند تاوظیفهٔداوران را انجام دهند، و برای این افتخار بـه‌شخص او مدیـون بودند. به‌علاوه، این گروه انتخاباتی کلا به‌ده‌دسته و هر دسته نیز به‌قسمتهای پنج نفری که هریك نام دو نـوهٔ مردهٔ امپراتور را برخود داشتند، تقسیم شده بود. ایـن دو نوه که امپراتور می‌خواست آنها را وارث خود سازد، گایوس و ژولیوس‌سزار نام داشتند. همین نامها که روی قسمتهای جزء گذاشته شده بود، گروه انتخاباتی را به شخص امپراتور منسوب می‌ساخت. این گـروه آن‌قـدر کوچك بود که می‌شد آن را به‌آسانی اداره کرد و درعین حال چندان بزرگ بود که هیچ‌کس نمی‌تـوانست آن را فقط اعوان امپراتـوری بدانـد. کاندیداهـای منتخب در این انتخابات مقدماتی بعداً توسط انجمن انتخابات

1- tabula Hebana

centuriate assembly ، برای انتخابات نهایی وارد عرصه می‌شدند، درحالی‌که‌از پشتیبانی عمومی عالیترین و متنفذترین جماعت شهروندان برخوردار بودند. سایر نامزدان مجاز بودند که در انتخابات نهایی در برابر انجمن برضد آنها شرکت کنند، ولی اگر کسی از آنها جرأت این‌کار را داشت، شانس موفقیتش درحقیقت بسیار کم بود.

بدین‌گونه اگوستوس بدون‌ازمیان‌بردن حق‌مردم‌برای انتخاب کلانتران عالیرتبهٔ خود، تدبیری اندیشیده بود که رأی‌دهندگان به‌موجب آن مجبور بودند به‌فهرست معینی از نامزدان رأی بدهند، اشخاصی که نامشان در این فهرست ذکر شده بود توسط کسانی برگزیده شده بودند که متصوراً منافع کشور را در نظر داشتند و خصایص هرنامزد مقام مهمی را به‌دقت می‌سنجیدند. ولی ما همچنین می‌توانیم مطمئن باشیم که انجمن انتخاباتی مقدماتی، محرمانه از امیال امپراتور اطلاع می‌یافت و افراد آن حقشناسی خود را برای الطاف گذشته و امید خویش را نسبت به‌مراحم آینده، با رأی‌دادن به‌طریقهٔ صحیح، ابراز می‌داشتند. یك مسألهٔ امپراتوری سرانجام به‌زیان رأی‌دهندگان شهر، حل شده بود. کلانتران درجهٔ اول پیشین برای فرماندهی لژیونها و فرمانداری ایالات در دسترس بودند. اما در مورد رأی‌دهندگان کمترین نشانه‌ای از اینکه نسبت به‌این تغییر نفرت می‌ورزیدند، در دست نیست.

اکنون به‌کلانتریها و مشخصات آنها بنگریم.

پسران سناتورها در حدود شانزده سالگی در سلك اسواران در می‌آمدند و به‌عنوان نامزدهای سناتوری به آنان اجازه داده می‌شد که نوار ارغوانی (*the latus clavus*) به‌قبای خود بدوزند. این نشانهٔ مقام سناتوری بود، ولی آنان عملا به‌سناتوری نمی‌رسیدند، مگر اینکه قبلا به کواستری انتخاب شده باشند. جوانان خانواده‌های اسوارانی نیز ممکن بود حق پوشیدن نوار پهن را از امپراتور دریافت دارند، و این البته در صورتی بود که او آنها را لایق کوشش برای نیل به‌مقام کواستری‌دانسته باشد. این یکی از راههایی بود که ورود به‌سنا را برای کسانی که به‌خانواده‌های سناتوری تعلق نداشتند، ممکن می‌ساخت. گرچه سنا می‌بایست به‌عنوان مرکز اشرافیت سیاسی باقی بماند، ولی به‌روی غیر اشرافیان نیز بسته نبود. جوانی از طبقهٔ اسواران که به‌دریافت نوار پهن نایل شده بود ولی مانند اوید شاعر نتوانسته بود نامزد کواستری بشود، نشانهٔ سناتوری را از دست می‌داد و نوار باریك متعلق به‌طبقهٔ خود را دریافت می‌کرد. این نوار را *angustus clavus* می‌گفتند.

مشاغلی که بامنصب کواستری بستگی داشتند، هم لشکری بودند و هم‌کشوری، وشامل افسری جزء در ارتش و عضویت یکی از هیأتها یاکمیسیونهای کوچك اداری یا قضایی می‌شدند،که در شهر رم کار می‌کرد. بدین‌گونه یك مرد جوان قسمتی ازکارآموزی خود را در خارج، در ارتش امپراتور، و قسمتی رادر رم، درزیرنظر امپراتور انجام می‌داد. این یك‌کارآموزی مقدماتی سالم بود، زیرا

که یك حرفهٔ موفق درآینده شامل مناصب کلانتری در مرکز و مشاغلی در ایالات بود.

مردانی که اجازهٔ نامزدی برای کواستری را داشتند، می‌بایست بیست و پنج ساله باشند و مکنتشان به ۱٫۰۰۰٫۰۰۰ سسترس (۵۰٫۰۰۰ دلار) برسد. وقتی که یك شخص حایز شرایط از جهات دیگر فاقد چنین پولی بود، اگوستوس غالباً آن را از کیسهٔ خود فراهم می‌کرد. ما ازیك مورد خاص آگاهیم که درآن او تمام ۱٫۰۰۰٫۰۰۰ سسترس را فراهم کرد تا آن شخص نه تنها به عضویت سنا درآید، بلکه نیز ازدواج کند و بچه‌دار شود. شخص مورد بحث نوهٔ کوینتوس هورتنسیوس هورتالوس[1] (کنسول سال ۶۹ ق. م.) بود که در سخنوری با سیسرون سخت رقابت می‌کرد. سخاوت اگوستوس نمونه‌ای است از علاقه‌ای که او به‌اخلاف خانواده‌های اشرافی جمهوری داشت.

بیست منصب کواستری وجود داشت. دست کم نصف کواسترهای منتخب می‌توانستند به‌انجام خدمت در ایالات سناتوری به‌عنوان معاون فرماندار، امیدوار باشند. در رم دو تن ازکسانی که برای انتخاب ازطرف امپراتور توصیه شده بودند، به‌منشیگری مخصوص او منصوب می‌شدند. هرکنسولی دوکواستر برای کمك به‌خود، در کارهای اداریش، داشت. سایرکواسترها به‌اجرای وظایف اداری مختلف، از جمله نظارت برآرشیوهای عمومی، اشتغال داشتند. در دورهٔ جمهوری، دوکواستر سرپرستی

1- Hortalus

خزانهٔ عمومی را عهده‌دار بودند. در سال ۲۳ ق. م. دوپرتور جای آنها راگرفتند. وظیفهٔ مالی مهمی‌که به‌کواسترها تحمیل شده بود، عبارت بود از شوسه کردن خیابانهای شهر. آنها این‌کار را دسته‌جمعی انجام می‌دادند.

در عصر اگوستوس، طبقهٔ حاکمه مرکب بود از اعضای خانواده‌های پاتریسی و پلبی. سنتوریها از جرگه خارج شده بودند، زیرا که‌کلانتریهای عالی صرفاً متعلق بود به‌اشرافیت نسبی. اعضای پلبی از لحاظ اجتماعی با اعضای پاتریسی اشرافیت سیاسی همطراز بودند، ولی آنان را نباید با اعضای پلبی‌که عامهٔ مردم روم بودند، اشتباه کرد.

چند فرق‌کهن، مخصوصاً در موضوعات مذهبی که به نحوی نامطلوب دربرابر تغییر استوارند، باقی مانده بود. فقط پاتریسیها می‌توانستند بعضی مقامات‌کاهنی را اشغال‌کنند و برخی از مراسم مذهبی را اجرا نمایند، ولی بسیاری از آنان در نتیجهٔ محکومیت و جنگهای داخلی کشته شده بودند. عدهٔ تقلیل یافتهٔ آنان مخصوصاً وقتی‌که اگوستوس می‌خواست احساسات و اعمال مذهبی را زنده کند اسباب زحمت شده بود. به‌علاوه، صورت ظاهری از موازنهٔ میان اعضای پاتریسی و پلبی هیأت حاکمه در جمهوری به‌وجودآمده بود، و به‌خاطر فورمالیته و رعایت احساسات، نگه داشتن‌آن مطلوب بود. در ۳۰ ق. م. قانونی گذشت‌که به‌موجب‌آن اگوستوس حق داشت طبقهٔ جدیدی از پاتریسیها ایجادکند. او سال بعد از این قانون استفاده

کرد.

در اوایل دورهٔ جمهوری تریبونها پلبیها را در مبارزه‌شان برای احراز حقوق مساوی با پاتریسیها رهبری‌کرده بودند. براثرهمین وضع بودکه هیچ‌پاتریسی نمی‌توانست داوطلب تریبونی شود. اگوستوس این موضوع را یك قانون‌کلی ساخت‌که پلبیها اگر بخواهند به پرتوری برسند باید داوطلب این مقام یا منصب ایدیلی بشوند. ده محل تریبونی و شش محل ایدیلی می‌بایست هرساله پرشود. بدین‌گونه پلبیهایی‌که‌قبلا کواستر بودند، در عالیترین مقامات بعدی به‌سوی سناتوری شانزده محل دربرابر خود داشتند. پاتریسیها اجازه داشتندکه بدون اشغال یك مقام واسطه ازکواستری به‌پرتوری برسند.

شگفت‌انگیز نیست اگر مردان جاه‌طلب مایل نبودند خود را نامزد تریبونی‌کنندکه سابقاً مقام مهمی بود، زیرا که اختیارات تریبونی امپراتورکاملا قدرت‌آنها را تحت‌الشعاع قرار می‌داد وآنها دیگر نمی‌توانستند استعداد سیاسی خود را پرورش دهند یا طرفداری مردم را جلب کنند. در ۱۲ پیش از میلاد، عدهٔ نامزدان برای این شغل به‌قدری کم بود که قانونی می‌بایست گذرانده شود تا به‌موجب آن کلانتران فهرستی از بهادرانی تنظیم‌کنندکه شرط مالی‌سناتوری یعنی داشتن ۱ر۰۰۰ر۰۰۰ سسترس را حایز بودند. رأی‌دهندگان از روی این فهرست محلهای خالی را پر می‌کردند. هر بهادری‌که بدین ترتیب وارد سنا می‌شد، مختار بودکه درآن بماند و در موقع مناسب برای رسیدن به کلانتریهای بالاتر تلاش کند، یا پس از

سرآمدن دورهٔ تریبونیش به‌طبقهٔ بهادری بازگردد. وقتی که رم در سال ۷ ق. م. به‌چهارده ناحیه تقسیم شد، برخی از تریبونهـــاکه به‌حکم قرعه تعیین شدند، بربعضی از نواحی ریاست یافتند.

وظایف معمول ایدیله‌ها در رژیم جمهوری، چنانکه توسط سیسرون خلاصه شده بود، عبارت بود از نظارت برشهر، ذخیرهٔ غلات، و بازیها. دو وظیفهٔ اخیر آنهایی بودندکه ایدیله بدان وسیله می‌توانست به‌کسب محبوبیت نـــایل شود و راه مقام آیندهٔ خود را از طریق تحصیل آرا هموارکند. وقتی‌که ما در صفحات‌آینده به‌بازیها وتقسیم مـــواد غذایی برمی‌خوریم، خواهیم دیدکـــه چگونه این وسایل جلب محبت مردم، تا آنجاکه به ایدیله‌ها مربوط بود، منسوخ شده یا بسیارکاهش یافته بود. وظیفهٔ نظارت براماکن عمومی مانند بازارهـــا، حمامها، میخانه‌هـــا و روسپی‌خانه‌ها، و نیز حفظ نظم و حق تعیین جرایم، به عهدهٔ ایدیله‌ها بود. این‌گونه فعالیتهاکه در خور پلیس بود، درنظربسیارکسان بامنزلت سناتوری چندان سازشی نداشت. در حقیقت به‌سال ۶ میلادی دیگر هیچ‌کس مایل نبود نامزد مقام ایدیلی شود، وکواسترها و تریبونهای سابق مجبور بودندکه برای پرکردن محل‌آن قرعـــه‌کشی کنند.

گرچه اگوستوس تا حد زیادی علت وجودی تریبونی و ایدیلی را باعهده‌دار شدن وظایف آن و انتقال تمام یا قسمتی از مهمترین تکالیف او به‌سایر صاحبمنصبان یا مأموران‌اجرایی مسؤول دربرابر خودش ازمیان برده‌بود،

نتوانست خودآن شغلها را از میان ببرد. آنها با موجود بودن به‌مدتی طولانی در دوران جمهوری‌کهن جنبهٔ‌تقدس یافته بودند و هیچ‌نوع جمهوری بازگشته، بدون آنها کامل نبود. ولی آنها در نشان دادن اینکه چه‌کسانی مایل به‌قربانی‌کردن حیثیت بالفعل خود بودند تاخود راشایستهٔ نامزد شدن برای دو منصب بعدی یعنی پرتوری وکنسولی سازند، سودمند بودند. اگوستوس نمی‌خواست مردانی را در رأس حکومت ببیندکه نتوانسته باشند یك سال‌گمنامی را تحمل‌کنند، یا چندان نسبت به‌خود بی‌ایمان باشندکه ازانتخاب شدن به‌بالاترین مقامات مأیوس شوند، مگراینکه بایك قانون عامه‌پسند و پذیرایی سخاوتمندانه وسیله‌ای برای جلب محبت رأی دهندگان به‌دستشان داده شود.

در سالهای بعدی رژیم اگوستوس، عدهٔ معمولی پرتورها دوازده نفر بود. دوتن از آنان مسؤول ادارهٔ خزانهٔ عمومی بودند، و بقیه بردادگاههای دایمی ریاست داشتند یا به‌نحوی با امور شهر سروکار داشتند. ولی مهمتر از همه این بودکه شخص بامقام پرتوری به‌منزلت سیاسی می‌رسید. اواکنون می‌توانست نامزد مقام‌کنسولی شودکه عالیترین سمت درکشور بود، و همچنین پیش از کنسولی می‌توانست در مقامهای عالی در خارج‌کشور خدمت‌کند. و نیز ممکن بود به‌فرمانداری یکی از ایالات کوچك، اعم از سناتوری یا امپراتوری، برسد. در ایالت سناتوری، عنوان فرمانداری اوپروکنسولی بود و در ایالت امپراتوری، نمایندگی شخص امپراتور یا فرستادهٔ پرتوری او (*legatus Augusti pro praetore*) از لحاظ

قانونی، انتخاب او به‌حکم قرعه برای حکومت بریك ایالت سناتوری تا گذشتن پنج سال از کلانتری شهر (city magistracy) ، غیر ممکن بود، ولی امپراتور هر- وقت‌که میلش اقتضا می‌کرد می‌توانست او را در رأس یکی از ایالات خود قرار دهد. یك پرتور پیشین، برای انتصاب به فرماندهی یك لژیون نیز شایسته بود.

آنگاه اگر پرتور پیشین آن‌قدر خوشبخت بودکه می‌توانست بالیاقت یا محبوبیت به‌بالای نردبان سناتوری برسد، نوبت به‌کنسولی او می‌رسید. ما قبلا دربارهٔ احتیاج به‌کنسولهای سابق برای حکومت برامپراتوری سخن گفته‌ایم. منزلت اساسی در خودکنسولی‌بود. باداشتن چنین مقامی باتاریخ رم پیوند می‌یافت و به‌گروه مردانی می‌پیوست که سالهای‌گاهنامهٔ رومی‌به‌نام آنان‌بودودرهالهٔ مقامی محاط می‌شدکه نشانهٔ تبدیل‌یك ده‌کوچك ایتالیایی به‌پایتختی جهان مدیترانه بود. اختیارات کنسولی هرگز به‌دست اگوستوس خراب نشده بود. وقتی‌که او خود کنسول نبود، در جنب دوکنسول دیگر قرار داشت وکاملا مقتدر بود، ولی ظاهراً درکارآنها شرکت داشت و بار تحمل‌ناپذیر مسؤولیت آنها را تاحدی سبك می‌کرد. اگوستوس نمی‌خواست‌که کنسولی چیزی از حیثیت‌کهن خود را از دست بدهد. وقتی که او مقام‌کنسولی را در سالهای ۵ و ۳ پیش از میلاد شاغل بود، همین امر را رعایت‌کرد تانوه‌های خود را نیز بتواند باتشخص‌آن مقام وارد زندگی عمومی‌کند. در این سالها او بار دیگر توانست درنتیجهٔ انتخاب به‌بالاترین‌کلانتریهای جمهوری

بر سنای رم ریاست‌کند.

ده‌سال پس ازاشغال مقام‌کنسولی، شخص می‌توانست باعنوان پروکنسول فرماندار یکی از دو ایالت سناتوری آسیا یا افریقا بشود، یا بلافاصله توسط امپراتور به فرمانداری یکی از ایالات بزرگ امپراتوری منصوب گردد. در این صورت او نه‌تنها مدیر عالیرتبهٔ‌کشوری در ایالت بود، بلکه سمت فرماندهی‌کل نیروهای مسلح‌آن را نیز برعهده داشت. اگوستوس هم هیأتهای دایمی و هم کمیسیونهای فوق‌العاده برای اجرای تکالیف مخصوص جهت ادارهٔ شهر و امپراتوری تأسیس‌کرد. رتبهٔ‌کنسولی معمولا به‌شخص حق می‌دادکه ریاست چنین‌گروههایی را به‌عهده بگیرد. این مقامها در داخل و خارج‌کشور دارای یك رشته مزایای سیاسی بودندکه یك سناتور جاه‌طلب می‌توانست‌آنها راآرزوکند.

اگوستوس برخود فرض می‌دانست‌که رفتاری با سنا داشته باشدکه شایستهٔ تاریخ‌گرامی‌آن بود. گرچه مردان شایستهٔ «جدید» هرگز از کنسولی برکنار نمی‌بودند، فهرستهای‌کنسولی عصراگوست نشان‌می‌دهدکه‌اگوستوس اعضای خانواده‌هایی راکه می‌توانستند از داشتن یك کنسول درمیان افرادمترقی خود سرافراز باشند، به‌نحوی روزافزون مورد پشتیبانی قرار می‌داد.

مناسبات او با سنا در ترکیب هیأت مشاوران رسمی او (*consilium*) منعکس است. این هیأت‌کاملا مرکب از سناتوران بود و شامل‌کنسولها نیز می‌شد. اعضای آن عبارت بودند از پانزده سناتورکه به‌حکم قرعه تعیین

می‌شدند، و یک عضو از هریك هیأتهای کلانتری غیر کنسولی. این هیأت در تنظیم دستور جلسه‌های سنا به‌وی یاری می‌کرد و او را در موضوعات مربوط به‌سیاست اندرز می‌داد. برای اینکه حداکثر عدهٔ سناتوران بتوانند از فرصت همکاری نزدیك با امپراتور در قسمتی از دوران سناتوری خود برخوردار باشند، عضویت این هیأت هرشش ماه عوض می‌شد. اگوستوس ارزشی راکه برای تصمیمات شورا قایل بود، آنجاکه در یکی از فرمانهایش گفت که درپی اندرز شورای سناتوری خود اقدام کرده است، علناً اعلام کرد. ولی حقیقت این است که در این مسائل تصمیم نهایی با امپراتور بود، و او به تنهایی مسؤول آن بود.

به‌سبب نقش مهمی که سنا در ادارهٔ رم و امپراتوری ایفا می‌کرد، حکومت رم در زمان اگوستوس دوجانبه (dyarchy) خوانده می‌شد، یعنی فرمانروایی مشترك امپراتور و سنا، به‌نحوی هریك حدود معینی از اختیار و عمل داشتند. بنابرآنچه قبلا دربارهٔ اختیارات ونفوذ عملی امپراتور، و میزان مراقبتی که وی به‌نحوی روزافزون برعضویت سنا و انتخاب کلانتران اعمال می‌کرد گفته شد، این تعریف چندان اعتباری ندارد. سنا به‌منزلهٔ محترم‌ترین آلت حکومت جمهوری، باردیگر مفید واقع شد و در مشروطهٔ اگوستی تکالیف مهمی به‌عهده‌اش گذارده شد. در مرکز نمای ساختمان جمهوری بازگشته، محلی به‌سنا داده شدکه به‌آن تعلق داشت. ولی اگر واژهٔ «شرکت» به‌معنی تساوی باشد، سنا شریك حقیقی و حتی

شریك کوچك حکومت اگوستوس محسوب نمی‌شد، بلکه مهمترین آلت حکومت بودکه امپراتور در فرمانروایی بر جهان رم با اختیارات فایق از طریق مجموع قدرتهایی که قانوناً در زیر ظواهر جمهوری اعمال می‌کرد، آن را به کار می‌برد.

بهادران

البته بسیاری از مشاغل در دستگاه امپراتوری بودکه اشغال آنها را از یك سناتور به‌سبب مقام بلندش در جهان اجتماعی و سیاسی رم، نمی‌شد انتظار داشت. معهذا این مشاغل مهمتر ازآن بودندکه دست‌کم‌گرفته شوند وشایستهٔ آن بودندکه توسط شهروندان‌آزادزادهٔ رومی که منزلت عالیتری از پلبهای شهری داشتند، احراز شوند. برای رفع این احتیاج، اگوستوس به‌طبقهٔ اسواران (*ordo equester*) متوسل شدکه عبارت بودند از شهروندان آزادزاده‌که منزلتشان بینابین سناتورها و پلبها بود.

بهادران (*equites*) سوداگران رم بودند. سناتوران از لحاظ عرف و قانون از شرکت در تجارت، صرافی و سایر فعالیتهای سودآور مالی، ازجمله گردآوری مالیاتهای ایالتی که‌کار پرسودی بود، مستثنی بودند. درآمد سناتور می‌بایست از زمین او و محصولاتش به‌دست‌آید. گرچه او غالباً از طریق‌گماشتگان خود و شرکت مخفیانه درکارهای پردرآمد راههایی برای گریز از عرف و قانون می‌یافت، زمین تنها منبع بزرگ ثروت برای او بودکه باوضع سناتوری‌کاملا سازگاری داشت.

عضویت طبقهٔ اسواران ظاهراً موروثی نبود. ولی طبیعتاً جوانانی که در یك خـانوادهٔ اسوارانی زاده شده بودند، می‌توانستند امیدوار باشندکه‌کم و بیش مانند یك مرد عادی در سلك طبقهٔ خود در خواهند آمد. در زمـان اگوستوس یك بهادر آینده می‌بایست آزادزاده شده و از پدر و جد پدری آزادزاده‌ای به‌جهان آمده باشد، ثروتی معـادل ۴۰۰ر۰۰۰ سسترس (۲۰ر۰۰۰ دلار) و وضـع اخلاقی خوبی داشته باشد. بهادر محسوب شدن رسمی او دریکی ازسرشماریهای ادواری‌اسوارانی صورت‌می‌گرفت که درآن امپراتور با یاری‌کمیته‌ای مرکب از ده سناتور، با افزودن اعضای جدید و طرد اعضای قدیمی‌که خود را ناشایسته نشان‌داده‌بودند، درفهرستها تجدیدنظر می‌کرد.

بهادر جدید اگرکمتر از سی وپنج سال داشت، در فهرست کهتران (*iuniores*) قرار می‌گرفت و به‌یکی از اسکادرانهای سوار منتصب می‌شد که ازگروه همسالانش تشکیل می‌یـافت. اسب او به‌هزینهٔ عمومی بـرای سان اسکادران او که هر ساله در ۱۵ ژوئیه زیرنظر افسران سناتوری انجام می‌گرفت، تهیه می‌شد. در سلطنت اگوست گاه پنج‌هزار بهـادر در این سان شرکت می‌کردنـد. این فقط قسمتی از طبقهٔ‌کامل اسواران بود، زیرا که مردان سی وپنج سالـه و بـالاتـر (*seniores*) در سان شرکت نمی‌کردند وبسیاری دیگر یا در خارج‌کشور انجام وظیفه می‌کردند یا درشهرهای دور از پایتخت می‌زیستند، و از حیث سن حایز شرایط بودند ولی به‌سبب بعد مسافت از شرکت عملی محروم بودند.

سان چیزی بیش از منظرهٔ باشکوهی بودکه درآن مردان جوان می‌توانستند پیوستگی طبقهٔ خود و مهارت سوارکاری خویش را نشان دهند. سان یادآور زمان‌گذشته بود که درآن بهادران سواره‌نظام ارتش رم را تشکیل می‌دادند. این سواره‌نظام اکنون از اهالی ایالات تشکیل می‌شد و به‌شرکت‌کنندگان وظایفی راکه اجرایش ازآنان در مقام افسری جزء ارتش دایمی انتظار می‌رفت خاطرنشان می‌ساخت. گذشته از این، سان معمولا با بازدید و آزمایش‌سوارکاران (*eguitum probatio*) دنبال می‌شد، که درآن کسانی که نمایش خوبی از شایستگی نمی‌دادند، از طبقهٔ اسواران خارج می‌شدند. این امر در متوجه ساختن بهادران جوان به‌اینکه خود را جسماً و روحاً به وضع خوبی نگه دارند، عامل‌کوچکی نبود و به‌آنان می‌فهماند که افتخاری که نصیبشان شده است، می‌تواند به‌آسانی سلب‌گردد. هیأتی مرکب از سه‌تن سناتورکه از طرف اگوستوس تعیین می‌شد وظیفهٔ بازدید را به‌عهده داشت، و می‌توان مطمئن بودکه اصولی‌که اساس قضاوت آنها را تشکیل می‌داد از طرف امپراتور تعیین می‌شد.

در زمان اگوستوس حرفهٔ نظامی بهادر جوان مانند جوان سناتورزاده‌ای بودکه چنانکه‌گفتیم درطبقهٔ اسواران وارد می‌شد تا اینکه باعنوان‌کواستر وارد سنا گردد. یك بهادر مانندفرماندهٔ یك‌واحدکمکی درارتش منظم خدمت می‌کرد. چنین واحدهایی از اهالی ایالات‌که شهروند رومی نبودند ولی پس از بیست و پنج سال خدمت و معافیت شرافتمندانه ازآن، به‌شهروندی مفتخر می‌شدند،

تشکیل می‌یافت. نیروی این واحدها چه پیاده و چه سوار، در روی‌کاغذ به پانصد تا هزار نفر می‌رسید. لاتین البته زبان رسمی تمام ارتش رم بود و مردم ایالات مجبور بودندکه آن را فراگیرند. درعین حال‌آنها نه‌تنها با انضباط و عادات زندگی رومی خو می‌گرفتند، بلکه با موازین عالی‌شرافت، وفاداری وشجاعتی‌که رم ازسربازان خود انتظار داشت، آشنا می‌شدند. به‌علاوه، یك واحد معمولا به‌یك پاسگاه مرزی که از محل استخدام آن مسافتی قابل‌ملاحظه داشت مأمور می‌شد، و برای سربازان کار-دیده چنین عادت شده بود که پس از پایان خدمت در محل باقی بمانند و با زنان محلی بطور دایم ازدواج‌کنند و از آنها دارای فرزند شوند. به‌سربازان درمدت خدمت‌اجازهٔ ازدواج داده‌نمی‌شد ولی‌دولت‌امپراتوری به‌نحوی‌محسوس پیوندزناشویی رادرخارج ازحدود قانون‌مجاز می‌دانست‌و پس از خاتمهٔ خدمت آن را قانونی می‌ساخت و به‌زن و فرزندان و فرزندزادگان او شهروندی اعطا می‌کرد. این روش‌یاری‌زیادی به‌رومی‌ساختن امپراتوری‌می‌کرد. به‌این ترتیب هر فردی از قبایل تراسی، اسپانیایی یا گلی به‌یك سرباز رومی لاتین‌دان و سپس به‌یك شهروند رومی در رأس خانواده‌ای ازشهروندان تبدیل می‌گردید. پیوندهای او با محل تولدش گسسته می‌شد و وفاداری عمدهٔ او ازآن پس به‌رم و امپراتور ارتباط می‌یافت. پسران او برای نامنویسی دریك لژیون صلاحیت می‌یافتند (سربازان لژیون می‌بایست‌شهروند باشند) و دارای وضعی‌می‌شدند که در خانواده‌های نظامی رواج داشت، و بسیاری از

پسران از این فرصت برای خدمت در زیرپرچم عقاب، که نشانهٔ جلال نظامی رم بود، استفاده می‌کردند.

یك بهادر جوان می‌توانست به‌عنوان تریبون (افسر جزء) نیز خدمت کند. پس از احراز یك یا چندتا از این مشاغل نظامی، او می‌توانست به‌زندگی خصوصی بازگردد یا در یکی از ایالات امپراتوری به‌مقام پروکوراتوری procurator منصوب شود. پروکوراتور عامل مالی امپراتور بود و برجمع‌آوری مالیات نظارت داشت و املاك امپراتوری را اداره می‌کرد. هرچندکه او از حیث رتبه ومنزلت پایینتر ازفرماندار ایالت سناتوری بود، نمایندهٔ شخصی امپراتور بود، و هر فرمانداری پیش از مداخله در امر مربوط به صلاحیت او می‌بایست قدری احتیاط‌کند. ما مواردی را می‌یابیم که بین این دو تن روابط نزدیك برقرار بوده است. امپراتور نیز در ایالات سناتوری مصالح مالی داشت و در تاریخ از پروکوراتورهایی یاد شده است‌که درمحل مأموریت خود مراقب این مصالح بودند.

نوع دیگری از پروکوراتورها از بهادرانی تشکیل می‌شدندکه اگوستوس برای حکومت برایالات‌کوچك یا حوزه‌های اداری تعیین می‌کرد. اینها در حقیقت یك عده فرماندار باسپاهیانی درزیرفرمان خودبودند وابوابجمعی آنها همواره واحدهای فرعی یا قوای محلی بود- بجز در مصر که یك فرماندار از طبقهٔ اسواران فرمانده کل سه لژیون بودکه هریك ازآنها دارای یك فرماندهٔ اسوارانی بود. مصر گرچه اسماً ایالت مردم رم بود، چنانکه دیدیم

اگوستوس بـاآن به‌عنوان یك مستعمرهٔ خصوصی رفتار می‌کرد که نسبت به‌آن تسلط‌کامل داشت. سناتوران نـه تنهـا از ادارهٔ آن برکنار بودند، بلکه حتی بدون اجـازهٔ امپراتور نمی‌توانستند به‌آن ایالت وارد شوند. در نظر مصریان اگوستوس شاه و فرماندارش نایب‌السطنه بود. مطمئنترین نایب‌السلطنه مسلمأمی‌بایست ازمیان مأموران کشوری شایسته و صمیمی انتخاب شود، و چنان باشد که به‌مقام بلندخود مغرورنشود. بلافاصله پس ازفرمانداری پرتوری در رم، فرمانداری مصر بالاترین پلهٔ نردبـام ترقی در طبقهٔ اسوارانی بود. وقتی‌که ما به‌بحث دربارهٔ ادارهٔ شهر رسیدیم، سایر فرمانداریهای مهم اسوارانی را موردگفت‌وگو قرار خواهیم داد.

آزادمردان، آزادشدگان، و بردگان

در گفت‌وگو از سناتـوران‌و بهادران، مـا دربـارهٔ تکالیف سیاسی در مشروطهٔ اگوستی به تأکید سخن‌گفتیم. آنها مردانی بودندکه شهر و امپراتوری را در زیر نظر امپراتور اداره می‌کردند. درعین حال ما فرصت اشاره به این موضوع را یافتیم‌که نقش شهروندان رأی دهنده، در انتخابات، سرانجام به فورمالیتهٔ صرف تبدیل شد، هرچند که اگوستوس به‌خاطر حفظ سنت از محو شبح این عنصر اساسی در حکومت جمهوری قدیم، امتناع‌کرد.

چیزی از همین قبیل می‌توان دربارهٔ عمل‌قانونگذاری مردم رم‌گفت. ارزشی‌که آنها برای حق انحصاری خود جهت قانونگذاری قائل بودند، از این موضوع پیداست

که درسال ۱۹ ق. م. ازاگوستوس استدعاکردند هرقانونی راکه خود او می‌خواهد وضع‌کند وگفتندکه حاضرند برای اطاعت از او سوگند بخورند. اگوستوس طبیعتاً از این‌کار به‌این عنوان‌که برخلاف سنت جمهوری است، امتناع‌کرد. قدرت تریبونی او وی را قادر می‌ساخت‌که لوایح را به مردم عرضه دارد، و قوانین ژولیوسی‌که او شخصاً ازآنها پشتیبانی می‌کرد، بدون شك از طرف انجمن خلق به تصویب می‌رسیدند. سایرکلانتران نیز لوایح را به مردم رجوع می‌کردند. این لوایح معمولا در سنا تنظیم می‌شدند و اگر مبنی برپیشنهاد خود امپراتور نبودند، لااقل به تصویب او می‌رسیدند. فرمان سنا[1]. در زمان اگوستوس برعکس دوران پس ازآن، دارای قوت قانونی نمی‌شد، ولی وسیلهٔ راحتی برای برقراری مقررات اداری در کشور و خارج‌آن بود. مردم می‌دانستندکه مسائلی‌که برای تصویب به‌آنها رجوع شده است به‌اختیارات اگوستوس متکی است و به‌همین‌جهت در تصویب‌آن‌شتاب می‌کردند.

ما اکنون ازآن شهروندان رومی سخن می‌گوییم‌که از حقوق مدنی کامل برخوردار بودند ولی عضویت سنا یا طبقات اسوارانی را نداشتند. معهذا این شهروندان فقط یك قسمت از مردمی بودند، که ما برای سهولت کلام، مردم‌عادی رم می‌نامیم. نظام‌برده‌داری وجوانمردی غیر عادی رومیان در آزاد ساختن بردگان، طبقه‌ای از مردان به‌وجودآوردکه آزاد بودند ولی از تمام حقوق

1- senatus consultum

شهروندی رم بهره نداشتند. مردان آزاد شده جزء مهمی از نفوس شهر را تشکیل می‌دادند. موقع آنها در جامعهٔ رم به‌نحوی محکم با موقع بردگان و آزادزادگان طبقهٔ پلبی پیوند دارد. ما این قسمتهای هم‌پیوند مردم را یکجا مورد بررسی قرار خواهیم داد.

درآخرین سده‌های جمهوری، وقتی‌که‌رم امپراتوری خود را بافتوحات نظامی در شرق و غرب گسترش می‌داد، هزاران اسیر برده‌ای به‌رم و ایتالیا سرازیر می‌شدند. مثلا پس از شکست آدواتوسی، سزار پنجاه وسه‌هزارتن از اهالی گل را به‌بردگی فروخت. نبردهای موفقیت‌آمیز اگوستوس و سردارانش همچنان بازارهای برده را می‌انباشت، ولی سیل اسیران جنگ روبه‌کاهش گذارد. بردگان نمی‌توانستند بطور شرعی ازدواج کنند، ولی همخوابگی‌دایمی (*contubernium*) به‌عنوان‌معادل‌برده‌سان ازدواج مجاز شناخته می‌شد. فرزندان چنین‌ازدواجی متعلق به‌ارباب بودند که ولی آنها محسوب می‌شد، واین‌گونه اتحاد به‌خاطر تولید نسل تشویق می‌شد.

بردگان روم باستان طبیعتاً انواع مختلف داشتند. بسیاری ازیونانیان تحصیلکرده، درنتیجهٔ اتفاقات ناگوار جنگ به‌بردگی افتاده بودند. وجود چنین مردانی طبیعتاً در خانواده‌های بزرگ به‌عنوان مربی بسیار لازم بود، و نیز برای احراز مشاغلی که به‌قابلیت سوداگری احتیاج داشت. لیویوس اندرونیکوس، که ادبیات رسمی رم را با ترجمهٔ ادیسهٔ هومر به‌زبان لاتین بنیاد نهاد، زندگی حرفه‌ای خود را در رم مانند برده‌ای در یکی از خانه‌های

نجبا آغاز کرد. در برابر اینان اسیران وحشی از ایالات شمالی بودند که برای کار به‌مزارع بـزرگ و مـراتع متعلق به‌مالکان ثروتمند فرستاده می‌شدند. همین‌اسیران بودند که هستهٔ شورش بردگان را کـه تاریخ جمهوری اخیر را تیره کرده بود، تشکیل می‌دادند.

برده اجازه‌داشت که‌برای خودپس‌انداز (*peculium*) کند. در روستا ممکن بود قطعه‌زمینی موقتاً به‌او واگذار شود که محصول آن را آزادانه بفروشد. در شهر اربـاب او ممکن بـود وی را به‌سوداگـری بگمارد و سهمی از منافع را به‌او بدهد. علاوه براین، انعام و هدایایی نیز برای او وجود داشت. پس‌انداز برده قانونـاً متعلق به‌ـ ارباب بود، ولی یك ارباب خوب هرگز به‌آن دست‌اندازی نمی‌کرد. احساس برده در اینکه پس‌اندازش به‌خود او تعلق داشت، تشویقش می‌کرد که آن را نگه دارد، زیرا ممکن بود که روزی آزادی خود را بـا آن بخرد. تصمیم فروش این آزادی و بهای آن البته با ارباب بود، او ممکن بود قیمت بازار را مطالبه کند، بهای نازلی را بپذیـرد یا برده را بلاعوض آزاد کند.

غرور، خست، مقتضیات، و نیز غیرخواهی، حقشناسی و محبت بی‌شایبه، همه از عواملی بودند کـه در آزادی بردگان دخالت داشتند. ما می‌دانیم که برخی از مـردان بردگان خود را در بستر مرگ خویش آزاد می‌ساختند تا آنها با پوشیدن کلاه آزادی که تازه به‌دست آورده بودند، در تشییع‌جنازه‌شان شرکت کنند. عده‌ای دیگر بـردگان خود را آزاد می‌ساختند تا مانند شهروندان از دهشهای

اگوستوس در ادوار معین به‌مردم برخوردار شوند، البته با این نیت که در این عطایا سهیم باشند. برده ممکن بود بدین منظور که در همان خانواده مسؤولیت بیشتری را عهده‌دار شود، یا با منزلت بیشتری عامل بازرگانی یا شریك امور مالی ارباب شود، آزاد گردد. بسیاری از بردگان آزادی خود را مرهون این بودند که سالها با اخلاص و درستی به‌ارباب خدمت کرده بودند. رشته‌ای از محبت و حقشناسی میان ارباب و یك پرستار پیر یا معلم، درامر برداشتن قیدبندگی دخالت داشت، وهروقت که اربابی یك بردهٔ اناث را آزاد می‌کرد، عشق به‌ازدواج با وی محرك او بود.

سه‌نوع آزادساختن رسمی برده وجود داشت. یکی از آنها شامل‌اجرای مراسمی دربرابر یك‌کلانتر ذیصلاحیت بود که معمولا سمت پرتوری رم را داشت. در نوع دیگر برده به‌فرمان ارباب خود توسط یك سانسور به‌فهرست رسمی شهروندان رومی اضافه می‌شد. این رسم درعصر اگوست منسوخ شد. در سومین نوع، ارباب در وصیتنامهٔ خویش به‌برده آزادی می‌داد. این نوع آزادی طبیعتاً تا مرگ ارباب صورت‌پذیر نمی‌شد. ارباب همچنین ممکن بود به‌وارث خود دستور دهد که بردهٔ معینی را آزاد کند. در تمام این آزادسازیها مالیاتی به‌میزان پنج‌درصد بهای برده به‌خزانه‌داری پرداخته می‌شد.

در جمهوری متأخر و اوایل دوران امپراتوری یك نوع غیررسمی‌ازآزادی،که «بین‌دوستان» (*inter amicos*) نامیده می‌شد نیز وجود داشت. در حضور دوستانی که

نقش شاهد را ایفا می‌کردند، ارباب شفاهاً به‌بردهٔ خویش آزادی می‌داد. با این عمل آزادی حقیقی برای تمام مدت عمر به‌برده اعطا می‌شد، هرچند که از لحاظ نظری قانون بردهٔ آزاد شده هنوز به‌ارباب پیشین خود تعلق داشت. پرتور این آزادی را در برابر هر کوششی برای باطل‌ساختن آن، حفاظت می‌کرد. ولی وقتی که یك مرد آزاد شده از این قبیل می‌مرد، تاآنجا که به‌ملك او مربوط بود، دوباره برده‌به‌شمار می‌رفت. اونمی‌توانست در مدت زندگی خود وصیتنامهٔ معتبری تنظیم کند، و اموال او کلا برای اربابش که پس از آزادی او به حمایتگرش تبدیل شده بود، به میراث می‌ماند. ظاهراً به‌این گونه آزادسازی مالیاتی تعلق نمی‌گرفت.

امپراتور با وسیله‌ای که ظاهراً نخستین قسمت قانون وی به‌نفع آزادشدگان بود، آنهایی را که در برزخ میان عبودیت قضایی و آزادی عملی می‌زیستند، بطور غیررسمی نجات داد. با قانون یونیا *lex Junia* که در سال ۱۷ق.م. تصویب شد، آزادی این کسان کامل و منسوخ‌ناشدنی اعلام شد و به‌موجب قانون رومی به‌مردان آزاد شده وضع مدنی محکمی اعطا گردید. آنها به‌حقوق لاتینی دست یافتند که به‌موجب آن گرچه از حق رأی و نامزدی کلانتریها محروم بودند، ولی از سایر حقوق شهروندان رومی بهره داشتند، بجز اختیار تعیین تکلیف اموالشان به‌موجب وصیت. در این مورد بردگان به‌همان وضعی باقی می‌ماندند که پیش از قانون یونیا داشتند؛ بدین معنی که حمایتگرانشان وارث تمام املاك

آنها بودند. بالاخره مالیات معمولی پنج‌درصد برای این نوع آزادسازیها مقرر گردید.

پیش از تعیین منظور از این فقره قانون، بهتر است نظری به‌سایر قوانین رم در همین زمینه بیفکنیم. ما قبلاآزاد سازی به‌موجب وصیت را مورد بحث قرار داده‌ایم. مرد ثروتمندی که بردگان متعدد داشت با آزاد ساختن بسیاری از بردگانش به‌موجب وصیت می‌توانست به‌آسانی پس از مرگ خویش شهرتی ازلحاظ حقشناسی و جوانمردی به‌دست آورد. چون این نوع رسمی از آزاد-سازی بود، عدهٔ زیادی از آزاد مردان جدید به‌وجود می‌آورد. در خانواده‌ای که دارای سیصدبرده بود، دربین آنها خوب، بد و متوسط یافت می‌شد. آزادسازی تمام این بردگان به‌موجب وصیت، ارباب را از قید انتخاب مزاحم و سوءظن‌خیز نجات می‌داد. و این مزیت را داشت که بار مالیات را به‌عهدهٔ وارث یا وارثان می‌گذاشت.

اگوستوس با قانون فوفیاکانینا *lex Fufia Canina* که درسال ۲ ق.م. به‌تصویب‌رسید، ازافراط وبی مسؤولیتی دراین‌کار جلوگیری کرد. به‌موجب این قانون مقیاس متحرکی برحسب‌ده‌درصد ازبردگانی‌که‌ممکن بودبه موجب وصیت از خانواده‌های دارای برده به‌تعداد مختلف آزاد شوند، مقرر گردید. مثلا هرگاه خانواده‌ای دارای سی تاصد برده بود، فقط یك‌چهارم آنها را می‌توانست آزاد کند؛ هرگاه عدهٔ بردگان از یکصد تا پانصدتن بود، درصد مقرر برای آزادسازی، یك‌پنجم‌بود؛ ودرخانواده-های دارای بیش ازپانصد برده، حداکثر عده‌ای که ممکن

بودآزاد شود یکصد نفر بود. این مقیاس منافع وارثان را حفظ می‌کرد، زیرا که نمی‌شد آنان‌را با تصمیم آنی وصیت‌کننده که ممکن بود تحت تأثیر خودپسندی صرف یامیل به‌جبران کردن ظلمها یاخستهای سابق خود از آن سوی گور، به‌جوانمردی بیجایی مبادرت کند، از تمام بردگان محروم ساخت. به‌علاوه، این قانون تکلیفی برای وصیت‌کننده تعیین می‌کرد که به‌موجب آن از روی فکر رفتار کند و از میان بردگان خود آنهایی را انتخاب نماید که مخصوصاً سزاوار آخرین و بهترین پاداش از طرف ارباب خود بودند.

ارباب البته می‌توانست در صورتی که مناسب بداند برده‌ای را صرف‌نظر از خصلت او آزاد سازد. برده مایملك او بود و او می‌توانست وی را نگه دارد، بفروشد یا آزاد کند. اگوستوس مایل نبود که در حق تملك که مرور زمان و سنت‌آن را تقدیس‌کرده بود، دخالت کند. ولی به‌خاطر مصالح کشور نمی‌توانست بگذارد که بدترین عناصر بردگان باآزادسازی رسمی به‌شهروندان رومی تبدیل شوند. قانون ایلیاسنتیا *lex Aelia Sentia* مصوب سال ۴ میلادی به‌حق ارباب برای آزادساختن یك بردهٔ بد، به‌نحو دلخواه، لطمه نمی‌زد، ولی طبقهٔ جدیدی از آزادشدگان به‌وجود می‌آورد که برده می‌توانست پس از رسیدن به‌آزادی، وارد آن شود. برده‌ای که محکوم به جنایت شده بود یا به‌سبب گستاخی به‌دست ارباب تنبیه شده بود، وارد طبقهٔ خاصی به‌نام ددی‌تی‌سی[1] می‌شد.

1- Dediticii

اعضای این طبقه دارای پستترین نوع آزادی بودند. اینان عملا آزادمرد محسوب می‌شدند ولی دارای هیچ‌یك از حقوق شهروند رومی نبودند. اگوستوس می‌خواست که رم را از شر این مزاحمان احتمالی نجات دهد، و آنها مجبور بودند دست‌کم صدمیل از شهر دور زندگی کنند. اگر این قاعده را نقض می‌کردند، مجازاتشان بازفروش شدن به‌بردگی بود و دیگر هرگز از آن رهایی نداشتند.

از طریق همین قانون، اگوستوس حملهٔ دیگری به آزادسازیهای شتاب‌آمیز کرد. یکی از مواد قانون هر ارباب کمتر از بیست‌ساله را از آزادساختن برده منع می‌کرد، مگر اینکه از طرف هیأتی مرکب از پنج سناتور و پنج بهادر، که برای بررسی علت آزادسازی و شاید هم اخلاق برده تعیین شده بود، قبلا مجاز شده باشد. این امر مانع از این می‌شد که اربابان جوان بردگان بی‌بند و بار را که از جوانی اربابان خود سوء استفاده کرده و آنان را با وسایل شرم‌آور زیر نفوذ خود قرار داده‌بودند، به‌خیل آزادمردان بیفزایند. خدمت‌صادقانه، حقشناسی و محبت واقعی، و سودمندبودن روزافزون در حالت آزادی، همه از علتهای مشروع برای آزادسازی محسوب می‌شدند ولی مناسبات ناشایسته علت مشروع به‌شمار نمی‌رفت. مادهٔ دیگری از قانون، به مردان آزاد شده پیش از سی‌سالگی فقط حقوق لاتینی اعطا می‌کرد. این امر باعث می‌شد که بردگان وظیفه‌شناس برای‌خریدن یا خواستارشدن آزادی خود برای احراز عالیترین منزلت آزادمردی و تحصیل موفقیت شهروندی به‌نحوی جدیتر.

منتظر بمانند. باید گفت که‌مرد آزاد شده باحقوق لاتینی می‌توانست از راه ازدواج بایك زن لاتینی و فرزنددار- شدن از او به‌حقوق شهروندی کامل نـایل شود. تشکیل خانواده نشانهٔ مسؤولیت بود، و زن نیز اگر قبلا شهروند رومی نبود، با فرزند خود به‌شهروندی می‌رسید.

اینها بود مقررات برجستهٔ قوانین رم دربارهٔ آزادی بـرده و وضع آزادشدگـان. منظور اصلی از آن در نظر بیشتر دانشمندان عبارت بود از پیشگیری از ورود خیل بردگان به‌جامعهٔ شهروندان رومی. حتی گفته شده است که اگر اگوستوس می‌توانست، ایـن پیشگیری را بطور کامل انجام می‌داد، ولی سنت و حقوق مالکیت از منظور او خیلی قویتر بود.

این طرز فکر تا حد زیادی نتیجهٔ بررسیهایی است که از بنیاد ملی آزادشدگان و بردگان رم به‌عمل آمـده. اساس این‌بررسیها راکتیبه‌هایی تشکیل می‌دهد که‌بیشتر به‌اولین دوقرن و نیم امپراتوری تعلق دارند و در حوالی شهر یافت شده‌اند. یك دانشمند برجسته از این مدارك استنباط کرده است که در دورهٔ یادشده، در حدود نود در صد ساکنان شهر از نسل بردگان بودند، و علاوه براین نامهای یونانی که در این آثار فراوان به‌چشم می‌خورد، نشان می‌دهد که جماعت آزادشدگان، که خونشان تدریجاً باخون‌نفوس اصلی‌آمیخته‌می‌شد، بطورعمده ازیونانیان‌و شرقیان یونانی شده تشکیل می‌یافت. بـدین‌گونـه این تصور ایجاد شد که «شرقی‌ساختن» رم در دورهٔ امپراتوری و تنزل موازین اخلاقی عالی رم، به‌این «اختلاط نژادی»

مربوط بود.

ارزش این بینهٔ آماری، تفسیر فوری آن و استنباط سطحی و کلیی که از آن شده است، بسیار مورد ایراد است. هرچند شك نیست در اینکه شهر رم بازار بسیار خوبی برای بردگانی بودکه دارای مهارتهای خاص بودند ـ مهارتهایی که در یونانیان و شرقیان وجود داشت ـ ما دلایل کافی برای اثبات تفوق عددی آزادشدگان شرقی ـ نژاد برآزادزادگان بومی درهر دورهٔ خاص از زمان، مخصوصاً عصر اگوست، در دست نداریم. علاوه براین، چنین تصور می‌رودکه خون آزادزادگان دارای نوعی خلوص ایتالیایی در زمان اگوست بود، ولی این تصور شدیداً مورد شك است.

نبردهای رومی در آسیای صغیر در نیمهٔ اول قرن اول ق.م. رم را از بردگان شرقی انباشته بود، و بسیار معقول است که تصور کنیم بسیاری ازآنها یافرزندانشان قبلاازطریق آزادشدن تااواخرقرن به‌جماعت شهروندان پیوسته بودند. به‌علاوه، هرچند که در طبقات عالی تعصب‌شدیدی برضدازدواج میان‌آزادزادگان وآزادشدگان وجود داشت، هرگونه سد قانونی که سابقاً در میان بود، در حال ازبین رفتن بود، وچنین می‌نماید که ازدواجهای «مختلط» غالباً بین‌مردان وزنان هم‌طبقه انجام می‌گرفت. کودکان این گونه ازدواجها در درجهٔ اول شهروندان رومی از طبقهٔ پلبها بودند، مانند فرزندان حاصل از ازدواج مردان آزاد شده با زنان شده. در روم دورهٔ اگوستی مسلماً کسانی بودند که به‌این اطفال به‌سبب

بردگی والدینشان طعنه می‌زدند. هوراس شاعر، که پدرش برده‌ای آزادشده بود، هدف‌چنین طعنه‌هایی بود ودر یك‌سخنرانی رسمی ومفصل دربارهٔ ارزش‌حقیقی انسان، به‌طرزی موقرانه و شرافتمندانه به‌نیشخند مخالفان خود پاسخ داد. این امر که یك مرد عادی که حسد دیگران را برنیانگیخته بود پدر یا جدش بردهٔ آزاد شده بود، شاید به‌کلی فراموش شده بود.

اگوستوس قبلا باطبقه‌ای از پلبهای شهری روبه‌رو شده بودکه بسیاری از اعضایش از تیرهٔ بردگان بودند. او دربارهٔ این قسمت از جامعه به‌عنوان ستون محکم عظمت رم ونگهبان فضایل ساده‌ای‌که اجدادش به‌نیروی آن آنیبال و شاهان هلنی را شکست داده بودند، هیچ شك نداشت. شهروندانی که می‌خواستند او را دیکتاتور یا کنسول مادام‌العمری‌کنند مسلماً به‌استقلال سیاسی چندان وقعی نمی‌گذاشتند مشروط براینکه حامی و محافظی داشته باشند. تنزل سیاسی پلبهای شهری تا حد زیادی در آخرین دهه‌های جمهوری با رشوه‌خواری بیشرمانه ونوعی عوامفریبی که به‌سطح دسته‌بندی سیاسی نزول‌کرده بود، انجام یافته بود. نامزدانی‌که رأی می‌آوردند، سازمان دهندگان باشگاههای سیاسی‌که در انتخابات خونریزی به پا می‌کردند، ثروتمندان و قدرتمندانی‌که خیل وابستگان گردشان راگرفته وآنها را در آزادی مساعدتهای مادی یعنی منابع فساد حمایت می‌کردند، مردانی نبودندکه خون بردگان یونانی یا شرقی در رگهایشان جاری باشد، بلکه اعضای خانواده‌های سناتوری در رم بودند.

آسیب وارد آمده بود. با این حال مردم عادی صرف‌ـ نظر از وضع حقیقیی‌که مانند یك عنصر سالم یا سودمند سیاسی پیداکرده بودند، می‌بـایست محلی در ساختمان جمهوری بازگشته داشته باشند. ماقبلادیدیم‌که اگوستوس از اینکه انتخاب‌کلانتران عالیرتبه را رسماً از دست‌آنها بگیرد امتناع‌کرده بود، هرچندکه سرانجام برآن انتخاب مراقبت‌کرد. او همچنین توانست شأن پلبهای شهری را با وارد ساختن شهرونـدان جدید یا احتمالی به‌جـامعهٔ سیاسی، بالا ببرد.

زیراکه مرد آزاد شده می‌توانست عضو بسیار مفیدی از جامعهٔ رومی در مدارج پایینترآن باشد. وضع سیاسی او، وی را خود به‌خود از طبقات سناتوری و اسوارانی و مقامات و مشاغل دولتی مخصوص‌آنها، خارج می‌ساخت. این وضع او را از خدمت در ارتش نیز منع می‌کرد. بنیان بردگی او اشغال هرگونه مقام‌کهانت قدیم رومی را برای او غیر ممکن می‌ساخت. بدین‌گونه او به‌مشاغل بیشماری روی می‌آوردکه در مدارج پـایینتری قرار داشتند ولی بسیار سودمند و مورد نیاز بودند.

قبلاگفتیم‌که یك برده ممکن بود آزاد بشود تا بتواند در خانوادهٔ اربابش مسؤولیت بیشتری عهده‌دار گردد. ما مردان آزاد شدهٔ بسیاری را می‌شناسیم‌که اداره‌کنندگان مؤسسات بزرگی بودند که یك زمان در آن به بردگی کار می‌کردند. مسؤولیتهای مالی چنین کاری کـوچك نبود، و مرد آزاد شده می‌بایست در زمان بردگی خود و پیش از رسیدن به‌آزادی، شرافتمندی و اخلاص خویشتن راکاملا

به‌ثبوت‌رسانده باشد. سایر بردگان‌که استعداد یاجاه‌طلبی کمتری داشتند ممکن بود پس ازآزاد شدن در همان مشاغل خانگی خود از قبیل منشیگری، آبداری، آشپزی و غیره، باقی بمانند. همهٔ این مردان با اربابان پیشین و حامیان فعلی خود تماس نزدیك داشتند. بجز برخی از تکالیف میان مردان آزاده شده و حامیان فعلیشان‌که به‌موجب قانون تعیین شده بود، علایق محبت و احترام شدید میان طرفین حکمفرما بود. برای یك فرد رومی تعیین مدفنی درمقبرهٔ خانوادگی برای مردان وزنان‌آزاد شده امری غیر عادی نبود.

بسیاری از مردان آزاد شده استقلال بیشتری را ترجیح می‌دادند. اینان یا از طرف حامیانشان به‌کسب کوچکی گمارده می‌شدند، یاخودشان به‌کاسبی می‌پرداختند. آنها در سراسر شهر درحال اشتغال به‌دادوستد، صنعت، بازرگانی، کارهای تفریحاتی و حرفه‌ای دیده می‌شدند. کسانی‌که برده بودند مانند رومیان به‌خاطرکسب وکار دستی مورد تحقیر قرار نمی‌گرفتند و فعالیت خود را با سرافرازی، هوشمندی و مهارت، انجام می‌دادند. آنها زیستن یا بدبختی و امرار معاش با اعانه و سربار یك شخص بزرگ بودن راشرافتمندانه‌تر از آن نمی‌دانستند که خود نانی به‌کف آرند. خوب می‌دانستندکه پول بهترین دوستشان است، و در طلب آن سخت می‌کوشیدند. آنها می‌خواستندکه هرکاری را از پست‌ترین مرحلهٔ‌آن آغازکنند و تدریجاً به‌عالیترین سطح آن برسند و دست به حرفه‌هایی بزنندکه حتی فقیرترین آزادزادهٔ رومی آن را

دون شأن خود می‌دانست. برخی ازآنان طبیعتاً از لحاظ اقتصادی درهمان مرحله‌ای‌که آغازکرده بودندمی‌ماندند، و اعقاب آنها در تودهٔ بی‌نام و نشان مردم مستحیل می‌شدند. عده‌ای دیگر به‌تحصیل ثروت که فرزندزادگانشان را قادر می‌ساخت از نردبام اجتماعی و سیاسی بالا روند، می‌پرداختند. سرانجام، حتی در زمان اگوستوس، مردان آزاد شده‌کاملا از شرکت در ادارهٔ امپراتوری مستثنی نمی‌شدند. کارمندان دبیرخانهٔ امپراتور ازآزادشدگان و بردگان خود اوتشکیل می‌شدند. این دبیرخانه مبنای دفاتر بزرگ امپراتوری بودکه رؤسای آنها از بردگان آزاده شده تشکیل می‌شدند. هم اینان بودندکه در دستگاه امپراتوران بعدی به‌صورت مقتدرترین مردان رم در آمدند. اگوستوس زمام آنها را به‌خوبی در دست داشت.

بنابراین مردان آزاده شدهٔ نیکو خصال می‌توانستند قدرت جدید و روح تعهد در پلبهای شهری واردکنند. اگوستوس طبیعتاً به‌اینکه این قسمت از جامعه در نتیجهٔ آزاد سازیهای بیحساب پر از عناصر نامطلوب و حتی جنایتکار نشود، ذیعلاقه بود. ولی هیچ دلیلی براینکه‌گمان کنیم او باپیوستن‌آزادشدگان پاك‌طینت وکوشا به‌جماعت شهروندان، صرف نظر از بنیاد ملی بردگان، مخالف بود، در دست نداریم. فرض اینکه او می‌کوشید از «اختلاط نژادی» بپرهیزد یا سیر آن را کند سازد، باوجود قوانین آزاد منشانهٔ ازدواج در زمان خود او منتفی است. در ازدواج یك بردهٔ آزاد شده با یك شخص آزادزاده، بجز

کسی کـه از طبقهٔ سناتوران می‌بـود، ممنوعیتی وجود نداشت. اشرافیت بلند پـایه‌ای‌که تکلیف حکومت رم و امپراتوری آن را برعهده داشت و از مزایای توأم باآن برخوردار می‌شد، می‌بایست طبقه‌ای باشد جدا از بقیهٔ مردم.

درگفت‌وگو از آزادشدگانی که در میان مردم عادی می‌زیستند، ما از آزادزادگان نیز سخن‌گفتیم، زیرا که فرزندان آزادشدگان‌کاملا ازآن طبقه‌محسوب می‌شدند. در شهرهای ایتالیا بدون شك مردان و زنـان ساده‌ای وجود داشتندکه می‌توانستند از نداشتن نیاکـان برده به‌خود ببالند. در رم، اوضاع جاری‌که ما بدان اشاره کردیم با این وضع مغایر بود. در اتحادیه‌های اصناف و باشگاههای تدفین، مـا به‌مردان آزاد شده و آزاد در جنب یـکدیگر برمی‌خوریم، ومردان آزاد ممکن بود دارای پدران وپدر-بزرگانی ازبردگان پیشین باشند. ما می‌توانیم مردم عادی رم را به رود بزرگی از آزادزادگـان همانند سازیم‌کـه همواره باورود شاخه‌هایی ازبردگان پیشین بزرگ می‌شد وآب این نهرهای فرعی پس از ورود به‌رود اصلی باآن مخلوط و یکنواخت می‌گردید.

در میان مردم عـادی رم مسلماً بسیاری از مـردان آزادزاده‌وجود داشتندکه در روابط شخصی خودشرافتمند بودند و سهم خود را در کارهای سخت و پست شهر انجام می‌دادنـد. این مردان همراه بـا آزادشدگان بناهـا را می‌ساختند، دکانداری می‌کردند و احتیاجات و تجملاتی را کـه شهر بدان نیازمند بود، تـأمین می‌کردند. عدهٔ

دیگری ذاتاً یا به‌سبب علاقه به‌تنپروری خاصیتی نداشتند و بیکارگی و نیمه‌گرسنگی را برقائم به‌ذات بودن ترجیح می‌دادند. در صفحات تاریخ تمام این مردم، اعم از خوب و بد، فقط به‌منزلهٔ یك گروه سیاسی جلوه‌گر می‌شوند، و درست در همین نقش است که بدترین طرف خود را نشان می‌دهند: طرفی که باطمع و فساد طبقات بالا در دوران جمهوری اخیر فاسد شده بود.

اگوستوس به‌هیچ‌وجه کوچکترین قصد ایجاد دموکراسی به‌معنی جدیدکلمه یا ادارهٔ امپراتوری توسط یك دولت مرکب از نمایندگان ملت نداشت. قصبات و شهرهای ایتالیا و امپراتوری برای رسیدگی به‌امور محلی دارای حکومت بلدی بودند، و به‌واحدهای ارضی بزرگتر برخی اختیارات محدود داده شده بود. ولی امپراتوری از رم توسط امپراتور باکمك عده‌ای از برگزیدگان‌که به دستگاه کشور ــ شهر قدیم متعلق بودند، اداره می‌شد. اگوستوس اینان را به‌جزء ضروری از نظم جدید تبدیل کرده بود، حکومت برشهر و امپراتوری توسط امپراتور و این‌گروه، در حقیقت‌کامل بود.

وقتی که مردم نسبت به‌مسؤولیت عمدهٔ‌خود وانتخاب کلانتران بیعلاقگی نشان می‌دادند، یا برای دیکتاتور ــ تراشیدن یاآشوب به‌پاکردن در فعالیتهای انتخاباتی سر ــ وصدا به‌راه می‌انداختند. در راه رژیمی‌که اگوستوس می‌خواست برقرار سازد مانع به‌شمار می‌رفتند نه عامل فعال. از این رو به نحوی روزافزون در سازمان جمهوری بازگشته به زوایای ناتوانی عقب رانده می‌شدند. این

موضوع معلول کیفیات تاریخی بود. اگوستوس نمی‌توانست بار دیگر روح انضباطی راکه مدتها پیش مرده بود زنده‌کند، و نیز نمی‌توانست حکومت خوب را فدای سنت‌کند.

فصل چهارم

شهر

وقتی‌که امپراتور کنستانتیوس برای نخستین‌بار در سال ۳۵۷ بعد از میلاد از رم دیدن‌کرد، از شکوه آن شهر باستانی درشگفت شد. آمیانوس مارسلینوس که این دیدن را برای ما وصف می‌کند، مخصوصاً و برخی از اوقات با ذکر جزئیات، از بناهایی یاد می‌کند که او را فوق‌العاده تحت تأثیر قرار داده بود. او از حمامهای عمومی نام می‌برد که هر یك «به‌بزرگی یك محله بود،» و از پیکر تناور آمفی‌تئاتر «که بشر در عالم خیال به‌زحمت برآن صعود می‌کند،» از پانتئون، که «مانند قسمت مدوری از شهر است و با طاق‌زیبا، بلند وگردی پوشیده شده است،» و از ستونهای بلندی سخن می‌گویدکه بامجسمه‌های امپراتوران پیشین تزیین شده، و از معبد شهر، میدان صلح، تماشاخانهٔ پمپئی، ادئون[1] و استادیوم، و بالاتر از همه میدان تراژان‌که امپراتور را به‌حیرت و تحسین واداشت.

1- Odeon

البته کنستانتیوس شهر را در اوج عظمت معماری آن دید. معهذا بینندهٔ امروزی‌که می‌خواهد بقایای رم کهن را باچیزی بیش از یك توجه شتاب‌آمیز ببیند، احساسات امپراتور رادر خواهد یافت. زیرا که او ردپای آن امپراتور را تعقیب خواهد کرد و بر برخی از ساختمانهایی خیره خواهد شدکه وی را به‌حیرت انداخته بود. معدودی از ساختمانها، مانند پانتئون و ستونهای تراژان ومارکوس‌ارلیوس به‌واقع دست‌نخورده مانده‌اند؛ برخی دیگر، مثل کولوسئوم و حمامهای کاراکالا و دیوکلیتان، تا حدی ویران شده‌اند، وبعضی دیگر، چونان تماشاخانهٔ پمپئی و استادیوم دمیتیان، آثار اندکی برسیمای رم جدید بجز شکل کلی آن به‌جاگذارده‌اند. (مثلا پیاتساناوونا[1] مطابق طرح استادیوم دمیتیان ساخته شده است.) بیننده باتشکیل یك تصویر کلی از این بناها، ممکن است چنین استنتاج‌کندکه بشر در یك محل و یك دوران هرگز نتوانسته است بامهارتی بیش از این و با این گشاده دستی و به‌نحوی چنین شکوهمند، ساختمانهایی برپا دارد.

ناروایی چنین استنتاجی در این تصور است‌که همهٔ آنها در یك زمان ساخته شده باشند. زیراکه این دوره عبارت است از رم باستان، و چنانکه دیدیم رم باستان در حدودهزار و دویست سال دوام یافت. درطی این سده‌های بسیار پیوسته آبادی، ویرانی، بازسازی و تغییرات اساسی در معماری و روشهای ساختمانی به‌وقوع

1- Piazza Navona

می‌پیوست. از زمان کلبه‌های خشن که برروی تپهٔ پالاتین بنا شده بود تا رم دوران کنستانتیوس، فاصله‌ای بسیار بود. رم اگوستوس از حیث زمان قدری به‌رم کنستانتیوس نزدیکتر است، ولی نباید آن را باشهری‌که‌کنستانتیوس دید اشتباه کرد. همان‌گونه که مشروطهٔ اگوستی نشانهٔ یك عصر سیاسی بود که جمهوری قدیم را از امپراتوری جدید مجزا می‌کرد، به‌همان ترتیب هم در عصر اگوست وارد یك مرحلهٔ جدید و امپراتوری شد. برنامهٔ ساختمانی اگوستوس راهی را آغاز کردکه در نهایت امر به‌شهر زمان کنستانتیوس منتهی شد. ولی باید در نظر داشت که این فقط آغاز بود.

برای توضیح این مطلب می‌گوییم که از بناهایی که آمیانوس در شرح خود از دیدار کنستانتیوس از رم یاد می‌کند، فقط اینها به‌چشم اشخاص عصر اگوستوس دیده شده است: تماشاخانهٔ پمپئی (سال گشایش، ۵۵ ق. م.) و حمامهای آگریپا (اگر آمیانوس فقط به‌گرمابه‌های بسیار بزرگتر زمانهای بعد نیندیشیده باشد). سایر بناها نیز،که‌تحسین یك‌بینندهٔ عصرجدید رابرمی‌انگیزد، به‌زمان بعد از اگوستوس تعلق دارند. از این قبیلند طاق نصرتهای تیتوس، سپتیموس سه‌وه روس، و کنستانتین، کاخهای تپهٔ پالاتین، معبد آنتونیوس و فوستینا[1] و بازیلیك ماکسنتیوس[2]. در حقیقت اگر با یك گردش عجیب تقدیر، از رم باستان بعد از عصر اگوستوس برای ما چیزی به‌جانمانده بود، با اطمینان می‌توان‌گفت‌که

1- Foustina 2- Basilica Of Maxentius

ویرانه‌های رم هرگز به‌تصور خلاق نویسندگان و نقاشان بیشماری که آنها را جذابترین موضوع در ادبیات و هنر غرب ساخته‌اند، چنین اثر سحرآمیز نیرومندی نمی‌داشت.

دربارهٔ شهری که به‌یك دورهٔ معین از زمان، درتاریخ گذشته‌اش ما را دلبسته می‌سازد، ما نخست مایلیم که بپرسیم، «در آن زمان به‌چه بزرگی بود؟» مقصود ما از این بزرگی معمولا میزان نفوس آن است. بدبختانه درمورد رم زمان اگوست ما با فقدان آمارگویا رو به‌رو می‌شویم. بطور ساده، ما چیزی که باگزارشهای آماری امروز تطبیق کند، در دست نداریم. ما می‌دانیم که ۳۲۰٫۰۰۰ عضو پلبهای شهری درسال ۵ ق.م. عطایای پولی از اگوستوس دریافت داشتند و در حدود ۲۰۰٫۰۰۰ تن سه سال بعد نامشان در فهرست اعانات ثبت شده بود. اینها محکمترین اعداد ما هستند. ولی این ارقام ما را به‌هیچ‌گونه برآوردی، ولو تقریبی، از اندازهٔ طبقهٔ پلبی بطوری که شامل تمام افراد آن شود، قادر نمی‌سازد. زیرا که توزیع این‌گونه عطایا و اعانات نسبت به شهروندان ذکور بالغ انجام می‌گرفت، شاید بجز اعاناتی که به‌برخی از بیوگان و یتیمان داده می‌شد. ما نمی‌دانیم چه عده‌ای از مردان معاش خانواده‌ها را اداره می‌کردند، و از حد متوسط عدهٔ افراد خانواده نیز بی‌اطلاعیم. به‌علاوه، بردگان و خارجیانی نیز بودند که بدون شهروند بودن در شهر زندگی می‌کردند. اما در مورد طبقات بالا، می‌دانیم که ۶۰۰ تن عضو مجلس سنا بودند و ۵۰۰۰ نفر به‌طبقهٔ

اسواران تعلق داشتند. در این مورد نیز مـا راهی برای برآورد عدهٔ وابستگان آنها نداریم.

قبلا به‌این موضوع اشاره کردیم که هیچ رقم قطعی در مورد تعداد بردگان در رم دوران اگوست نداریم. این حقیقت سرسختی است و باید خاطرنشان سازیم‌که چگونه برخی از محققان به‌جرأت کوشیده‌انـد تـا از آن اجتناب کنند، زیراکه این‌حقیقت خودبارزترین‌نشانهٔ‌کجرویهایی است‌که دریافتن راه‌حل بی‌اعتباری برای مسأله‌ای که به علت فقد دلیل محکم و مربوط نمی‌توان آن را حل‌کرد، پیش گرفته شده است.

تاسیتوس مورخ به ما می‌گوید که سناتور پدانیوس سکوندوس[1] به‌هنگـام مرگ خویش در سال ۶۱ بعد از میلاد، چهارصد برده داشت. بگذارید که این عده را دقیق یا تا حدی دقیق بدانیم. نخست ما باید بپرسیم‌که آیا چنین خانوادهٔ بزرگی واقعاً نمونهٔ خانواده‌های‌نجبا وثروتمندان زمان اگوستوس بوده است یـا نه. مـا سناتـورانی را می‌شناسیم‌که نسبتاًکم بضاعت بوده‌اند. درطبقهٔ سناتوران چند نفر می‌توانستند چنین دم ودستگاه پرخرجی داشته باشند، و بین آنهایی که می‌توانستند، چند تن به‌داشتن آن علاقه‌مند بودند؟ اینها چیزهایی است‌که ما نمی‌دانیم.

ما یادداشتهای پراکنده‌ای دربارهٔ مردان حقیرتری داریم، که ارباب یك تـا بیست برده بوده‌اند. در منابع مورد استفادهٔ ماگهگاه نامی از این اشخـاص برده شده است، وگرچه ما بعضی اوقات از درجات مختلف ثروتی

1- Pedanius Secundus

که چنین اشخاصی می‌بایست داشته باشند، مطلعیم، نمی‌دانیم‌که طبقات مالی آنها شامل چه نسبتهایی از جامعه بطورکلی بوده‌اند. همچنین نمی‌دانیم‌که آیا عدهٔ بردگانشان نسبت به‌منابع درآمد و وضع اجتماعیشان زیاد بوده است یا کم.

و نیز عبارت مشهوری در اثر جالینوس ما را آگاه می‌سازد از اینکه، در پرگاموم[1] واقع در آسیای صغیر در سدهٔ دوم بعد از میلاد، نسبت بردگان براشخاص آزاد یك بر دو بوده است. (او مجموع جمعیت شهر را، شاید بجز کودکان، به ۱۲۰،۰۰۰ تن بالغ می‌داند). این تا آنجا که مربوط به‌پرگاموم است، نشانهٔ خوبی است. ولی آیا ما حق داریم که این شهر را از منزلت کوچك ایالتی خود خارج سازیم و وضع آن را دربارهٔ پایتخت امپراتوری که از هزاران اسیر که طی فتوحات رم در تمام قسمتهای مدیترانه دستگیر شده بودند، انباشته بود، صادق بدانیم؟ به‌علاوه، این «معادلهٔ» جالینوس در حالی که ما فاقد یك قسمت ضرور آن، یعنی عدهٔ مردان و زنان آزاد در جمعیت رم هستیم، چه فایده دارد؟ بااین حال براساس چنین اطلاعات پراکنده‌ای که با حدسیاتی دربارهٔ عده‌بردگان عمومی درصنایع وجاهای دیگر تقویت شده است، ما این اندازه اطلاع داریم که نفوس بردگان رم به۳۸،۵۰۰ یا ۲۰۰،۰۰۰ و یا ۱۲۷،۰۰۰ می‌رسید.

نظرات دیگری نیز ابراز شده است که آن‌نیز چندان موثق نیست. مثلا نفوس شهر از روی مقدار غله‌ای که

2- Pergamum

هرساله ازآنسوی دریاها وارد می‌شده، برآورد شده‌است. اینجا مقدار غله با توأم‌ساختن ارقامی حساب شده که یکی از آنها به‌دوره‌ای که تقریباً شصت‌سال پس‌از عصر اگوست بوده، تعلق داشته است. عامل ضرور دیگر در این بررسی عبارت است از اطلاع دربارهٔ میزان متوسط مصرف سرانه که ما از آن آگاهی نداریم.

از این گذشته یك رشته بررسیهای باستانشناسی نیز وجود داشته که منظور از آن‌عبارت بوده‌است از تعیین ناحیهٔ محاط در دیوارهای اورلئان (ساختمان این دیوارها در ۲۷۲ بعد از میلاد آغاز شد) که با ساختمانهایی از قبیل معابد، ابنیهٔ‌عمومی، میدانها و خیابانها اشغال شده بود و از این‌رو از سکنهٔ انسانی خالی بود. پس مطابق این حساب ناحیهٔ مسکونی با تفریق ساده به‌دست می‌آید. ولی در اینجا نیز موانع چیرگی‌ناپذیری وجود دارد. بیشتر شهر باستانی رم هنوز در زیر شهر جدید مدفون است، و حدسیاتی دربارهٔ اندازهٔ ساختمانها، خیابانها و میدانهایی وجود دارد که از آنها اصلا، یا چندان، اثری باقی نمانده است، و بنابراین حدسیات مربوط به‌آنها تاحد خیال‌انگیزی فرق می‌کند. در تخمین وسعت ناحیه‌هایی که می‌توان آنها را جزئاً یاکلا اندازه‌گیری کرد، برآورد دو کارشناس جغرافیایی رم بیش از یك‌میلیون متر مربع باهم اختلاف دارد. وقتی‌که اختلاف‌نظر آنها را دربارهٔ اندازهٔ نواحی غیرقابل اندازه‌گیری به‌حساب آوریم، این تفاوت به‌بیش از دومیلیون می‌رسد.

به‌هر اندازه از وسعت کـه از روی تخمین بـرای ناحیهٔ قابل سکونت به‌دست آید، تراکم متوسطی ازجمعیت نسبت داده می‌شود. چون ما کوچکترین اطلاعی دربارهٔ تراکم جمعیت در رم، در هیچ زمانی از دوران باستان‌آن نداریم، باید به‌آماری رجوع کنیم که مربوط به‌شهرهای مدرن است. این امر فی‌نفسه مشکوك است و وقتی که یك گام گریزناپذیر دیگر در این راه برداشته می‌شود، یعنی دورهٔ معینی از زندگی یك شهر نوین انتخاب و تـراکم جمعیت آن‌دربارهٔ رم‌باستان صادق دانسته‌شود، مشکوك‌تر خواهد شد. زیرا که تراکم نفوس یك شهر نوین از هـر سرشماری بـه‌سرشماری دیگـر فـرق می‌کنـد و نسبت استواری با توسعهٔ مساحت شهر ندارد. حتی اگر مـا از مساحت ناحیهٔ مسکونی رم دوران اگـوستی نیز بـه‌دقت مطلع بودیم، و حال آنکه نیستیم، چنانچه یکی از تراکم نفوسهای بسیار، مثلا تراکم نفوس رم جدید، تـا حـد تقریب دربارهٔ رم باستان صدق می‌نمود، بـاز هم مایـهٔ خوشوقتی بود.

با حسابهایی از این قبیل غالباً برآوردی از جمعیت، از روی خانه‌های شخصی(*domus*)و خانه‌های آپارتمانی (*insulae*) ، همراه است. دوسند که ما آنها را منطقه‌ای (*Regionaries*) می‌خوانیم، از دوران باستان به‌ما رسیده است، که در آنها فهرستی از ساختمانها، ابنیهٔ عمومی، و عمارات مهم هریك از چهارده منطقهٔ شهر در آخرقرن سوم وآغاز قرن چهارم بعدازمیلاد، وجود دارد. به‌موجب خلاصه‌ای از هـر سند در رم آن زمـان ۴۶۶۰۲ خـانـهٔ

آپارتمانی و ۱۷۹۰ خانهٔ شخصی وجود داشته است. حد متوسطی از سکنه برای هر واحد از این دو نوع مسکن تخمین‌شده‌است. اماحتی‌اگرهرواحددرنوع‌خودبامشخصات یکسان بنا شده بود، و این امر در آن دوران همان اندازه عملی بود که در این زمان، و ما وسعت دقیق هریك را می‌دانستیم، نمی‌توانستیم بگوییم که تراکم ساکنان هر یك از آنها چقدر بود. بالاخره ما ممکن است یك سؤال جواب‌ناپذیر دیگر بکنیم، و آن اینکه: تاچه حد می‌توان ارقام مربوط به این مساکن را به دوره‌ای که تقریباً سیصدسال پیش از آن بود، منتقل ساخت؟

بنابراین خواننده باید از ارقامی که باهریك از این روشها، اعم از اینکه جداگانه به‌کار بسته شود یا توأم بایکدیگر، آگاه باشد. رم درزمان اگوستوس برای‌کسانی که آن رامی‌شناختند شهر بزرگی به‌شمار می‌آمد. در آن زمان‌این‌شهر باسعادتمندی، توسعهٔ بوروکراسی امپراتوری و جذابیتهای پایتختی خود شاید همچنان برنفوس خود می‌افزود. ولی گفتن اینکه یك میلیون تن، سکنهٔ آن را تشکیل می‌دادند، چیزی بیش از آسان و سرراست بودن این رقم نیست که به‌قدر کافی از لحاظ امپراتوری بودن بزرگ است و برای زننده نبودن کوچك: اگر این موضوع درست باشد، چیزی بیش‌از یك‌حدس شادسازنده نیست. ارقام بزرگتر یا کوچکتر ممکن است به‌حقیقت نزدیکتر باشند.

وقتی که یك رومی زمان اگوستوس از هفت‌تپهٔ رم سخن می‌گفت، از تپه‌های هفتگانهٔ واقع د رساحل چپ‌رود

تیبر دم می‌زد. چهارتا ازاین تپه‌ها ــ کاپیتولین، پالاتین، آونتین[1] وکایلیان[2] ــ مجزا بودند. کویرینال[3] و ویمینال[4]، مانند دماغه‌هایی از فلات واقع در شمال سربرزده بودند. این فلات اسکویلین[5] نامیده می‌شد و خود تپهٔ جداگانه‌ای محسوب می‌گردید. هفتمین تپه مخصوص مراسم مذهبی بود، و وقتی که سایر تپه‌ها مانند واتیکان و یانیکولوم[6] در فهرستهای رسمی بعدی ذکر می‌شوند، نامشان به‌جای نام بعضی از تپه‌های قبلی گذارده شده است.

تپه‌های واقع درساحل‌چپ در زمانهای معرفت‌الارضی در نتیجهٔ فرسایش سطح زمین ایجاد شده بودند. آبی که ازکوههای اطراف برجلگهٔ لاتین فرومی‌ریخت، نهرهایی تشکیل می‌داد که پیش از ریختن به‌رود تیبر که جنبه تاریخی یافت، خاك سست را در نقاط کم مقاومت‌تر می‌خورد. در بعضی جاها قدرت نفوذ آب برای جداکردن کامل قسمتهایی از فلات کافی بود، و توده‌هایی از زمین مجزا مانند تپهٔ پالاتین تشکیل می‌داد. در جاهای دیگر آب دره‌هایی در داخل خود فلات درست می‌کرد، مانند دره‌ای که کویرینال را از ویمینال جدا می‌کند.

تسطیح، عمارتسازی و بازسازی عمارات در عمر طولانی رم حدود تپه‌های شهر را نامشخص ساخته است. از پینچو[7] شخص هنوز می‌تواند پشته‌های آنسوی تیبر را که ازمونته‌ماریو[8] گسترده شده‌اند، در شمال

1- Aventine 2- Caelian 3- Quirinal 4- Viminal
5- Esquiline 6- Janiculum 7- Pincio
8- Monte Mario

به‌سمت جنوب تا مونته‌ورده[1] به‌وضوح ببیند. ولی بیننده می‌تواند به‌برخی از سایر تپه‌ها در قسمت شمالی شهر جدید از روی شیبهای ملایمی که نمودار تغییرات مشخصی در زمین نیست، نزدیك شود.

قدیمترین مساکن در این ناحیه از شهر بعدی، همه روی تپه‌ها بنا شده بودند که دامنه‌های تند و شیب یا پرتگاهی آن حفاظت طبیعی ایجاد می‌کردند. می‌توان تصور کرد که در ناحیه‌هایی که روی زمین صافی در مجاورت تپه‌ای قرارداشت، همچنان‌که درمورد کویرینال مصداق داشت، مثلا جایی که به‌فلات واقع در شمال می‌پیوست، یك سد مصنوعی بنا شده بود. این سد شاید از یك دیوار خاکی با خندقی در طرف خارجی آن تشکیل می‌شد. دلیلی نیست که چنین بپنداریم که یك خط پیوسته از استحکامات، این مساکن اولیه را به‌هم متصل می‌کرد. آنها جوامع جداگانه‌ای بودند که هریك در فکر حفاظت خود بود. به‌علاوه، دره‌های بین تپه‌ها غیرمسکون بودند و دفاع از آنها مورد نداشت.

قدیمترین نشانهٔ یك سیستم جامع‌تر از دفاع عبارت است از یك خاکریز دفاعی، که روی زمین صاف واقع در شمال شرقی تپه‌های کویرینال، ویمینال، سیسپیوس و اوپیوس ساخته شده بود. تاریخ این خاکریز را می‌توان به‌آخر قرن ششم یا اول قرن پنجم نسبت داد. هیچ‌شك نمی‌توان داشت که این همان خاکریز مشهوری است که

3- Monte Verde

در منابع ادبی ما به‌شاه سرویوس‌تولیوس[1] نسبت داده شده است. منظور از این دیوار حفاظت شهر بود که در آن مساکن جداگانه از مدتها پیش در سمت عاری از استحکامات طبیعی به‌یکدیگر متصل گردیده بودند. معلوم نیست که دیوارهایی که برای شهر یك خط پیوسته از استحکامات تشکیل می‌داد، در عرض دره‌هایی بناشده بود، که در آن زمان تپه‌های دیگر را از هم جدا می‌کرد. این نشانه تاکنون یك مدرك قطعی تلقی نشده و می‌توان آن را به‌طرق مختلف تعبیر کرد.

آنچه مسلم است اینکه متجاوزان گلی در ۳۸۷ق.م. یا حوالی آن پس از شکست‌دادن ارتش رم در صحنهٔ نبرد شهر را، به‌استثنای تپهٔ کاپیتولین، به‌آسانی تصرف کردند. از نوشته‌های قدیم آشکاراست که کاپیتولین در آن زمان در حکم یك دژ مستحکم بود که ساکنان شهر می‌توانستند هنگام اجبار به ترك بقیهٔ شهر، در آن پناه گیرند. فاجعهٔ حملهٔ گلها به‌رومیان درس عبرت داد و به‌تشخیص این موضوع وادارشان ساخت که برای دفاع یك خط‌ممتد از استحکاماتی که تمام شهر را احاطه‌کند، لازم است. در ۳۷۸ ساختمان دیوار قطوری آغاز شد که تشکیل می‌شد ازبلوکهایی ازسنگهای متخلخل معروف به‌گروتااسکورا *Grotta Oscura* . در سمت محفوظ با خاکریز سرویوس، دیوار جدید با اتکای به‌آن، رو به خارج، بنا شد. در سایر جاها مسیر این دیوار طوری می‌پیچیدکه از خطی‌که استحکامات قبلی قاعدتاًمی‌بایست

1- Servius Tullius

درامتداد آن‌قرار داشته‌باشند، اگرواقعاً چنین‌استحکاماتی وجود می‌داشت، فراتر می‌رفت. اکنون تمام تپه‌ها و دره‌های رم در ساحل چپ رود، محفوظ بودند.

رومیان عصراگوستی دیوارسال ۳۷۸را با استحکامات شاه سرویوس‌تولیوس یکسان می‌دانستند. نسلهای بعدی طبیعتاً این یکسانی را پذیرفتند و فقط در یک زمان نسبتاً جدید باستانشناسان این تصور را به‌قدر لزوم تصحیح کرده‌اند. رشتهٔ عظیمی از بلوکها که در نزدیکی ایستگاه ترمینی[1] قرار دارد، از قرن چهارم ق.م. باقی مانده است.

دیونی سیوس مورخ اهل هالی‌کارناسوس[2] که در عصراگوست در رم می‌زیست، می‌گوید که پیدا کردن دیوار شهر به‌سبب ساختمانهایی که از هرطرف به‌آن تجاوز کرده بودند، مشکل بود. حقیقت این است که شهر اکنون از دوسمت از دیوارهای زمان جمهوری فراتر رفته بود. نخست ناحیهٔ سکونت پیوسته که وسعت‌بالفعل شهر را تعیین می‌کرد در چندین سمت از دایرهٔ دیواری قدیم تجاوز کرده بود. دوم اینکه رم دیگر به‌این نوع حفاظت نیازمند نبود، و این بسیار مهمتر از عامل اول است. آخرین بازسازی بزرگ مقیاس دیوار که ما از آن مطلعیم، در سال ۸۷ق.م. انجام گرفت و علت آن حملهٔ نیروهای رومی ماریوس بود که می‌کوشید شهر را دریک جنگ داخلی تسخیر کند. آخرین دشمن خارجی که در دروازه‌های رم دیده شد آنیبال بود که در سال ۲۱۱ق.م.

1- Termini 2- Halicarnassus

به‌آنجا رسید. یك بـازدید شخصی از استحکامـات او را متقاعد ساخت که رم می‌تواند به‌مدتی نامحدود در برابر هرمحاصره یا هجومی‌که ازعهدهٔاو ساخته‌بود، مقاومت‌کند. در عصر اگوست شهر با مرزهای امپراتوری در ایـالات دوردست و دریایی که رم از آن خود ساخته بود (مقصود دریای مدیترانه است. ــ م.)،محافظت می‌شد.

هوراس، که دوست داشت در اطراف شهر بگـردد، در یکی از هجائیه‌های خود می‌گوید که در عصر اگوست در نزدیکی دروازهٔ اسکوی‌لین چه برسر دیوار سرویوس آمده بود. در دورهٔ جمهوری یك ناحیـه در طرف خارجی تپه و دیوار در این نقطه تبدیل به‌گورستان مخروبـه‌ای برای بردگان و بینوایان شده بود. مـایسناس ثروتمند این زمین را به‌دست آورده و آن را به‌قسمتی از باغهای تفریحی که در دوطرف‌خاکریز ساخته بود تبدیل کـرده بود. این خاکریز را همچنان به‌حال خود بـاقی گـذارده بودند تا مردم مانند گردشگاهی از آن استفاده کنند و از فراز آن منظرهٔ دلپذیر باغها راببینند. وضع این گردشگاه همانند وضع بولوار پاریس بود که قسمتهای بـزرگی از آن روی خطی از استحکامات پیشین قرار دارد. ایـن مناسبت در کلمهٔ «Boulevard»حفظ شده است که معنی اصلی آن«Bulwark»(خاکریز دفاعی یـا بـارو. ــ م.) است.

رم هرچند که حقیقتاً نامستحکم بود، بی‌سلاح نبود. حضور سپاهیان در رم در دورهٔ جمهوری بازگشته، بدعت حیرت‌انگیزی بود. یك اصل اساسی در جمهوری قدیم این

بود که شهر نباید پادگـان دایمی داشته بـاشد. بـرای جنگیدن در صحنه‌های نبرد، در شهر سربازگیری می‌شد. چنانکه دیدیم، هرسردار رومی مجبور بودکه‌هنگام عبور از مرزهای مقدس رم، فرماندهی خود را کنار بگـذارد، و تنها در روز برگزار شدن مراسم پیروزی او بـود کـه ارتش وی می‌تـوانست بـا او وارد شهر شود. شایـد مهمترین عمل شاهانـهٔ اگوستوس استقرار واحدهـای منظم نظامی در رم بود.

در جنگهای داخلی کـه پیش از فتح اگـوستوس در آکتیوم و آغاز صلح اگوستی در گرفت، نوع جدیدی از واحد نظامی به‌وجود آمد. این واحد که کوهورت[1] نامیده می‌شد، مرکب بود از سربازان منتخب یا کاردیده کـه بـا فرمانده خـود منـاسبات نزدیـك داشتند، از شخص او محافظت می‌کردنـد و وی را تـا میدان نبرد همراهـی می‌کردند. اگوستوس عدهٔ معینی از کوهورتهای پرتوری[2] خود را پس از نبرد آکتیوم اخراج کرد، ولی نه‌نفر آنها را در خدمت نگاه داشت. آنها متصوراً تحت فرماندهی مستقیم او بودند، زیرا ما دربارهٔ انتصابات فرماندهان پرتوری تاسال ۲ق.م. چیزی نمی‌شنویم.

در رم کوهورتهـای‌پرتـوری بـطور قطع سپاهیان امپراتور بودند، ولی نه‌گارد مخصوص او. گـروهی از بردگان آلمانی‌امنیت شخص امپراتور راتأمین می‌کردند. اگوستوس مجبور بود آن را در ۹ بعد از میلاد منحل کند، این به‌سبب نفرتی بود که پس از شکست سهمگینی کـه

1- cohort 2- Praetorian cohorts

ژرمنها به کوینتی‌لیوس و اروس و لژیونهای او وارد آورده بودند، در مردم تولید شده بود. اگوستوس ظاهراً احساس کرده بود که استفاده از بردگان خارجی در این شغل از استخدام رومیان آزادزاده که اعضای ارتش منظم بودند، کمتر نفرت‌انگیز است. او در *Res Gestae* هرگز از پرتوریها نام نمی‌برد، و چنانکه به‌زودی خواهیم دید، حضور آنها را در رم تا آنجا که می‌توانست نامحسوس می‌ساخت. ولی از طرف دیگر نیز گویا احساس می‌کرد که‌احتیاج به‌یك عده نظامی برگزیده، که وفاداری آن نسبت به‌خودش تردیدناپذیر باشد، بسیار مهمتر است تا گسستن از سنت جمهوری. در صورت شورش علنی در شهر برضد رژیم خودش، یا آشوب در ایالات بادخالت سایر واحدهای نظامی، اگوستوس نیروی لازم را برای اقدام متقابل، در دسترس داشت.

هیچ‌گونه شورش یا آشوبی روی نداد. توطئه‌هایی که علیه جان امپراتور ترتیب داده شد، کار گروههای کوچك بود. وقتی که ما برنقش بعدی پرتورها در امپراتورسازی و صحنه‌های غم‌انگیزی که ناچار در آن شرکت می‌کردند، بیندیشیم، از فرمانبرداری و گمنامی آنها در عصر اگوست، متحیر می‌شویم. آنها به‌عنوان احتیاط در رم و حوالی آن بودند. اگوستوس مراقب‌بود که آنها از حد وظایفی که برایشان مقرر شده بود، پا فراتر ننهند.

هریك از نه‌کوهورت، زیر فرمان یك تریبون بود (این‌تریبون رانباید باتریبون سیاسی اشتباه‌کرد). مایقین

نداریم که استعداد این واحد در زمان اگوستوس یکهزار یا پانصد تن بود. (در زمانهای بعد عدهٔ این واحد مسلماً هزار تن بود.) کوهورت به‌شش سدهٔ پیاده‌نظام تقسیم می‌شد و یك واحد مکمل از سوارنظام داشت. سربازان اصلی آن کاردیدگان جنگهای داخلی اگوستوس بودند. هرگاه محلهای خالی پیدا می‌شد، این محلها را مردانی پر می‌کردند که به قسمتهای رومی شدهٔ ایتالیا تعلق داشتند. گارد پرتوری از حیث مواجب، طول مدت خدمت و بسیاری از جهات دیگر، واحد ممتازی به‌شمار می‌رفت. این واحد منحصراً به روی آن عده از شهروندان رومی باز بود که خصایص مردانهٔ اجداد خود را در شهرهای ایتالیا واجد بودند. پلبهای رومی شهر رم مخصوصاً در میان پرتوریها محلی نداشتند.

اکنون ممکن است بپرسیم که اگوستوس برای دلپذیر ساختن حضور نامأنوس و غیر مشروطه‌ای سپاهیان در شهر، برای مردم رم چه چاره‌ای اندیشید. نخست، او هرگز اجازه نمی‌داد که بیش از سه کوهورت در داخل شهر مقیم شود. باقی سپاهیان در اردوهای تابستانی و زمستانی شهرچه‌های مجاور مقیم بودند. به علاوه، سربازان داخل شهر، اردوی دایمی نداشتند. اردوی پرتوری *castra praetoria* ، که‌در داخل دیوارهای اورلیوس نزدیك پرتا نومنتانا[1] ساخته شده بود و بقایای با عظمت آن را امروز می‌توان دید، تا سال ۲۳ بعد از میلاد یعنی زمان تیبریوس، جانشین اگوستوس، بنا نشده

1- Porta Nomentana

بود. پرتوریهای اگوستوس در منزلگاههای متفرق داخل شهر پراکنده بود و شاید هم به‌لباس غیر نظامی ملبس بودند. آنها محققاً قرار گاهی داشتندکه از آنجا فرمان می‌گرفتند، ولی ما نمی‌دانیم این قرارگاه کجا و از چه نوع بود. شایان توجه است‌که وقتی اگوستوس سرانجام یك فرماندهی عالی تعیین‌کرد، دوفرمانده منصوب نمود. این البته در یك واحد نظامی کاری پوچ بود؛ با این‌حال اصل ریاست مشترك در رژیم جمهوری را در جایی‌که بدان متعلق نبود، منعکس می‌کرد.

بینظمیهای بزرگ مقیاس که از مشخصات عادی زندگی سیاسی در جمهوری اخیر بودند، به روشنی نشان داده بودند که رم نیروی پلیس‌کافی ندارد. کلانتران کوچك (*tresviri capitales*) بانیرویی از بردگان عمومی، خود را از مقابله بادستجات سیاسی‌که انتخابات و سایر فعالیتهای مشروع را به‌صحنه‌های‌آشوب وخونریزی تبدیل می‌کردند، ناتوان یافتند. کلانتران کوچك از پشتیبانی‌کلانتران بزرگ برخوردار بودند و به‌فرمان آنها کار می‌کردند. ولی همین موضوع غالباً مانع هرگونه عمل مؤثر می‌شد، زیرا غالباً همان عالیجنابان بودند که شریرانه‌ترین حملات برامنیت عمومی را تحمل و حتی تقویت می‌کردند، مشروط براینکه منظورهای سیاسیشان بدان وسیله برآورده شود. شاید وحشتناکترین نمونهٔ هرج ومرج‌که ممکن بود در رم رواج یابد در سال ۵۲ ق. م. روی‌داد. پیروان تریبون پیشین، پوبلیوس‌کلودیوس[1]

1- Publius Clodius

خشمناك ازقتل‌او به‌دست یك‌رقیب‌سیاسی، درمیان عمارت سنا تودهٔ‌آتشی برافروختندکه باآن‌توانستند درآن واحدهم جسد قهرمان خود را بسوزانند و هم سنا را به‌آتش بکشند. سه تن از تریبونهای آن سال اوباش را به‌این عمل وحشیانه تحریك کردند.

اگوستوس نمی‌خواست که رم باچنین حوادث بیشرمانه‌ای در دوران حکومت خودش، دچار ویرانی شود. ولی‌حل مسئلهٔ حفظ‌نظم عمومی‌باپشتیبانی‌کلانتران کوچك وگذاردن عدهٔ بیشتری از بردگان عمومی دراختیار آنها، ممکن نبود. به‌آنها فقط می‌شد تکالیف کوچکتری از قبیل دستگیر کردن و تنبیه نمودن جنایتکاران کوچك و بردگان فراری، واگذار کرد. هرگونه شورش بزرگ مقیاس بیشتر کار شهروندان رومی بود، و بردگان مسلح را نمی‌شد به‌مقابله باآنان فرستاد. تنها چارهٔ این کار عبارت بود از سربازان تعلیم یافته و با انضباط. برای اطاعت دقیق از اوامر، استوار ماندن در برابر اوضاع خطرناك، احترام دیدن ازکسانی‌که می‌بایست از آشوبگریشان پیشگیری شود، فقط به چنان سربازانی می‌شد اعتماد کرد.

اجرای وظایف پلیس ضدشورش ازطرف پرتوریهای خود امپراتور آشکارا مورد تمایل نبود. آنها سپاه برگزیدهٔ تمام ارتش رم بودند و برای متفرق ساختن اوباش برگزیده نشده بودند. به‌علاوه، پرتوریها درعمل و از حیث طرز تفکر سخت به‌اگوستوس بستگی داشتند. هرگونه ناملایمی که آنها در اجرای وظایف پلیس به‌آن

برمی‌خوردند، تـاحدی به‌خود امپراتور مربوط می‌شد. ولـی این در مورد سایر سپاهیانی کـه ممکن بود برای منظور بخصوص حفظ نظم درپایتخت استخدام شوند نیز، اگر زیر فرمان مستقیم اگوستوس بودند، صدق می‌کرد. فرمان امپراتور همواره قاطع بود. ولی شخص محترم و بلند مقامی نیز می‌بایست وجود داشته بـاشدکه بتواند فرمانهای فوری را صادر و مسئولیت‌آنها را نیز به‌عهده بگیرد. بـه‌عـلاوه، چنین شخصی نمی‌تـوانست یکی از کلانتران عادی باشد که فقط یك سال برسر کار بودند و به‌کارهای دیگر نیز اشتغال داشتند. مقام جدیدی لازم بود تا یك نفر بتواندبه‌مدتی نا محدود برسر کار باشد و وجود خود را منحصراً وقف نگهداری نظم و قـانون در شهر بکند.

اگوستوس راه حل مناسبی برای این کار یافت، وآن عبارت بود از احیـای یکی از مشاغل جمهوری قـدیم و دادن تکالیف جدید به‌آن. در جمهوری قدیم رسم کنسولها چنین بودکه هروقت هر دو تن از شهر غیبت می‌کردند، یك تن «شهرپاد» (*Praefectus Urbi*) تعیین‌کنند تا امور قانونی شهر را هدایت‌کند و ادارهٔ آن‌را بطورکلی‌زیرنظر بگیرد. تعیین یك پرتور شهری در قرن چهـارم قبل از میلادکه نمایندگی‌کنسولها را در غیابشان داشت و قانوناً مکلف بود در شهر بماند، مقام شهرپادی را زاید ساخته بود، و این مقام به‌زودی از میان رفت.

اگوستوس در نخستین غیبت خود از رم (۲۶ ق. م.) پس از بازگرداندن جمهوری، این مقام را احیاکرد. بـا

این کار ارتباط نسبتاً پایداری با وظایف اصلی شهرپادی ایجاد شد، زیرا اگوستوس درآن زمان کنسول بود. مردی که او برای اشغال مقام شهرپادی انتخاب کرد مارکوس‌ـ والریوس‌مسالا[1] از کنسولهای پیشین بود که بـه یکی از قدیمترین و بزرگترین خانواده‌های رم تعلق داشت. او در فیلیپی دوشادوش بروتوس و کـاسیوس جنگیده بود ولی بعداً یکی از پشتیبانان وفادار اگوستوس شد و در آکتیوم برقلب ناوگان او فرماندهی کرد. او همچنان به‌امپراتور وکشور خویش با قابلیت و اخلاص خدمت‌کرد ولی منزلت و آزادی عقیده و عمل خویش را نیز محفوظ داشت. او یکی ازاعضای‌گارد پیشین بودکه نجات رم را درنظم جدید می‌دانست و می‌خواست سهم خود را در عملی ساختن آن ادا کند، ولی ضمناً خواستار آن بودکه‌آن سهم حتی الامکان مطـابق روشهـای پیشین انجـام‌گیرد. او شهرپـادی را پذیرفت ولی پس از چند روزکنار گذاشت. علت ادعای او برای این کـار آن بودکه نمی‌دانست‌آن شغل را چگونه اداره کند. اما حقیقت این بودکه وجدان جمهوریخواه او ناراحت بود.

سپاهیانی‌که اگوستوس زیر فرمـان مسالا قرار داد عبارت بودند از سه‌کوهورت شهری (*cohortes urbanae*) ما نمی‌دانیم که آیا در آن هنگام، این سپاهیان، از سربازان منتخب از سایر واحدها به‌خدمت گرفته شده بودند، یا قبلا تشکیل یافته بودند. این امرکه شمارهٔ آنها از ۱۰ تا ۱۲ بود، و به‌این ترتیب دنبالهٔ شماره‌های پرتوری (از ۱ تا ۹)

1- Marcus Valerius Messala

بود، ظاهراً معلوم می‌شود که همهٔ آنها در آن واحد تشکیل شده بودند. برای اگوستوس کاملا طبیعی بودکه نخست نیرو را فراهم کند و سپس تکلیف فرماندهی آن را معلوم سازد.

به‌گفتهٔ تاسیتوس، وظیفهٔ اصلی آنها در زمان اگوستوس عبارت بود از حفظ نظم در میان بردگان و شهروندانی‌که جرأت بینظمی به خود می‌دادند و از زور نمی‌ترسیدند. هرکوهورت شهری مانند یك واحد نظامی منظم، تحت فرمان یك تریبون، سازمان می‌یافت. وقتی‌که اردوی پرتوری در سال ۲۳ ق. م. تشکیل شد، آنها در جایگاههایش با پرتوریها شریك شدند ولی در مواجب، مدت خدمت، پاداشها وعطایا، ازآن برگزیدگان امپراتور پست‌تر بودند. ترفیعات در میان واحدهای پادگان شهر عبارت از این بودکه از قسمتهای کوهورت شهری به واحدهای پرتوری انتقال یابند.

وقتی‌که مسالا شغل یاد شده را در سال ۲۶ کنار گذاشت، اگوستوس‌ممکن است تاتعیین شاغل دیگری برای آن، به‌سبب نفرت گارد قدیم که نمایندهٔ آن مسالا بود، منتظر مانده باشد. ولی او هنوز به‌مطلوب بودن نقشهٔ اصلی خود دربارهٔ این فرماندهی معتقد بود، او به‌زودی مرد دیگری را بارتبهٔ کنسولی یافت. این شخص استاتی‌لیوس تاروس[1] بود، که مانند مسالا در اشغال آن مقام تردیدی نداشت. تا آخر رژیم اگوستوس شهرپادی، مانند کمیسر پلیس رم، یك قسمت عادی دستگاه اداری

1- Statilius Taurus

شهر بود.

در رم دورهٔ جمهوری جلوگیری از حریق و اطفای آن کار تأثرانگیزی بود. کلانتران جزء (*tresviri*) که ما در مورد امنیت عام قبلا به‌آن اشاره کردیم، با دستیاری یك دسته از بردگان عمومی، تنها آتش‌نشانان شهر را تشکیل می‌دادند. گهگاه کمکی نیز از طرف ایدیله‌ها و تریبونها به‌آنان می‌شد. این دستگاه ناکافی بود و آتشسوزیهای ویران‌کننده از اتفاقات عادی محسوب می‌شد. مانند همیشه، کسانی بودندکه می‌دانستند چگونه از بدبختیها بهره‌برداری کنند. وقتی که آتشسوزی روی می‌داد، مارکوس لیسینیوس کراسوس فوراً وارد صحنه می‌شد و در حالی که آتش هنوز مشتعل بود، مبلغ بسیار کمی برای ساختمان آتش گرفته و بناهای مجاور آن که در خطر نابود شدن در شعله‌ها بودند، پیشنهاد می‌کرد. او همواره دستهٔ مخصوصی از پانصد برده در اختیار داشت که برای کارهای ساختمانی تربیت شده بودند. در محل خرابه‌ها این‌عده‌را وامی‌داشت‌که خانه‌ها یا آپارتمانهایی بنا کنندکه درآمد خوبی به‌دست می‌داد. این یکی از راههایی بودکه او ازآن طریق قسمتهای بزرگی از املاك شهر را به‌دست می‌آورد و در نتیجهٔ آن ثروتمندترین فرد در جمهوری جدید شده بود.

اگوستوس نمی‌توانست این وضع را تحمل‌کند. زیبا ساختن شهری که قسمتهای‌آن پیوسته‌کنده می‌شد و براثر آتشسوزی زشت می‌گردید، چندان به‌زحمتش نمی‌ارزید. بااین حال نخستین اقدام او با احترام به‌سنت

جمهوری انجام گرفت. مراقبت کلی برشهر (*cura urbis*) از زمانهای پیشین از وظایف ایدیله‌ها بود. اگوستوس، که آتشسوزی سال ۲۳ ق. م. او را مصمم به‌اقدام کرده بود، به‌این کلانتران دسته‌ای مرکب از ششصد برده برای منظور بخصوص مبارزه باآتشسوزی داد. این اقدام بیثمر بود. ما قبلا از ایدیله‌ای کـه در غیاب اگوستوس از رم (۲۲ ــ ۱۹ ق. م.) با سازمان دادن بردگان خود به‌صورت گروهـان آتشنشانی و اطفای چند حریق بـه‌خرج خود محبت مردم را جلب کرده بود، نام برده‌ایم.

پس از تجدید سازمان شهر در ۷ ق. م. به ۱۴ منطقه (*regiones*) و درحدود ۲۶۵ بخش (*vici*)، روش جدیدی به‌معرض آزمایش گذارده شد. بردگان آتشنشان که به ایدیله‌ها خدمت کرده بودند، اکنون زیر فرمان رؤسای بخش گذارده شدند. این روش نیز مانند روشی که پیش از آن به‌کار بسته شد، بیحاصل بود. پس از یك‌آتشسوزی شدید در سال ۶ پیش از میلاد، اگوستوس آخرین اقدام اجتناب ناپذیر را به‌عمل آورد.

اوسپاهی ازآتشنشانان‌حرفه‌ای‌که نگهبان (*vigiles*) نامیده می‌شدند، تشکیل داد. این سپاه به‌هفت کوهورت تقسیم می‌شد که عدهٔ هریك هزار نفر بود، و هرکوهورت تحت فرمـان یك تریبون بود. فرمـاندهٔ کـل این سپاه شهرپادی در ردیف اسوار (*Praefectus vigilium*) بود و نسبت به‌امپراتور مسئولیت داشت.

گرچه کوهورتهای آنها با روشهای نظامی سازمان می‌یافتند، یك‌فرق اساسی نگهبانان را ازسربازان شهری

و پرتوریها متمایز می‌ساخت. در حالی که پرتوریها می‌بایست شهروندان آزادزادهٔ رومی باشند، عضویت در سپاه نگهبانان (*vigiles*) مخصوص آزادشدگان بود. به آنها شاید هنگام استخدام حقوق لاتینی داده می‌شد، ولی حتی در این صورت نیز از حیث وضع مدنی یک درجهٔ تمام پایینتر از سایرین بودند. وظایف آنها که قبلا به وسیلهٔ بردگان اجرا می‌شد، تاحدی پست بود و از این‌رو می‌توان به‌اکراه اگوستوس در تحمیل آنها به‌سربازان آزادزادهٔ رومی پی برد. از طرف دیگر با انتخاب آزادشدگان، از خطر متشکل ساختن هفت هزار برده در واحدهای نظامی که ممکن بود در آنها حس پیوستگی بیابند و در نتیجه در مواقع حساس باعث خطر شوند، جلوگیری می‌شد.

تقسیم شهر به‌چهارده منطقه سازمان سپاه نگهبانان را مشخص می‌ساخت. هرکوهورت مسئول مبارزه باحریق در دو منطقهٔ مجاور بود و قرارگاهش در محلی بودکه هر دو منطقه را بتواند به‌خوبی مراقبت‌کند. ما بعداً دربارهٔ پاسگاهها یا قرارگاههای فرعی در هر منطقه چیزهایی می‌شنویم که ممکن است قسمتی از دستگاه اصلی اگوستی باشند. نگهبانان علاوه بروظایف اصلی خود به‌عنوان آتشنشانان، برخی از تکالیف پلیس را نیز انجام می‌دادند که طبیعتاً به گشتهای شبانه‌شان مربوط بود. آنها حق دستگیری دزدان و شبروان را داشتند، و داروغهٔ آنان دربارهٔ دستگیرشدگان داوری می‌کرد. داروغه همچنین می‌توانست باچماق زدن به‌اشخاصی‌که درمبارزهٔ باحریق

اهمال جنایی نشان داده بودند، یا با ملامت کردن آنها، متنبهشان سازد. وظیفهٔ او این بود که تمام ساکنان خانه‌های استیجاری را موظف سازد که آب در آپارتمانهای خود نگه‌دارند تا در صورت وقوع حریق برای اطفای آن به‌کار رود.

اگوستوس با ایجاد کوهورتها و واحدهای نگهبان شهری به‌رم دو سازمانی داد که از مدتها پیش مورد نیاز آن بود. اکنون نیروی پلیسی وجود داشت که می‌توانست هر بینظمی بزرگ مقیاس را مانع شود یا دفع کند. عرصه برجنایتکاران عادی تنگتر شده بود و مبارزه با آتشسوزی در دست یك نیروی با انضباط و مجهز بود. هنوز شورش، جنایت و آتشسوزی اتفاق می‌افتاد، ولی اگوستوس دست کم نخستین اقدامات جامع را برای تبدیل پایتخت به‌محل امن‌تری برای زندگی به‌عمل آورده بود.

ما در بالا گفتیم که سازمان شهر نوع سازمان سپاه نگهبانان را تعیین کرده بود. در سال ۷ قبل از میلاد بود که اگوستوس شهر را به چهارده منطقه یا ناحیه تقسیم کرد. حدود شهر دیگر مصنوعاً با یك رشته خطوط مرزی پیشین مانند دیوار سرویوس، یا پومریوم، مرز مقدس شهر، تطبیق نمی‌کرد، بلکه هر جا ساختمانهای ممتد به انتها می‌رسید، همان جا حد شهر به‌شمار می‌رفت. بدین گونه، چندان‌که حدود شهر به درون اراضی اطراف پیش می‌رفت، حدود آن هم به‌خارج گسترش می‌یافت، و مناطق اطراف وسیعتر می‌شد. در زمان اگوستوس مناطق شهر گویا فقط از روی شماره تعیین می‌شدند، ولی به مرور زمان مردم به‌آنها نام محلهای مهم را می‌دادند یا آنها را

از روی محل جغرافیاییشان می‌شناختند. مثلا مناطق نهم و یازدهم به‌ترتیب «سیرك فلامینیوس»[1] و «سیرك ماکسیموس»[2] نامیده می‌شدند، و منطقه‌های سیزدهم و چهاردهم «آونتین»[3] و «ترانس تیبریوم»[4] (ـآنسوی تیبرـ Trastevere فعلی). ازمیان ایدیله‌ها، تریبونها و پرتورها هرساله یك نفر به حکم قرعه به‌عنوان رئیس اداری تعیین می‌شد.

هرمنطقه به‌نوبهٔ خود به عده‌ای از واحدهای کوچکتر تقسیم می‌شد که بخش نامیده می‌شدند. کلمهٔ *vicus* وقتی که به‌یك شهر اطلاق می‌شد، معنی آن هم یك خیابان و هم بخش شهری مجاور آن بود. درزمان امپراتور وسپازیان (۷۹ ـ ۶۹ بعد از میلاد)، ۲۶۵ بخش در رم وجود داشت، و شاید تعداد بخشها در زمان اگوستوس کمتر از این نبود. هر بخش دارای چهار رئیس (*magistri*) بودکه هر سال ازمیان مردان‌آزاد شده، با رأی ساکنان بخش انتخاب می‌شدند. اینها معاونانی (*ministri*) از بردگان داشتند. وظیفهٔ آنها بطور عمده مذهبی بود، از این حیث که سرپرستی مراسم حفظ خدایان چهار راهها (*lares compitales*) را به‌عهده داشتند. اعیاد این خدایان در بهار و تابستان برگزار می‌شد. «روح ملازم» (Genius) اگوستوس به این پرستش اضافه می‌شد. در سنت ایتالیا «روح ملازم» هرکس به معنی اخص کلمه عبارت بود از نیروی مردانهٔ بارور او، و به معنی اعم مجموع قوای

1- Circus Flaminius 2- Circus Maximus
3- Aventine 4- trans Tiberem

حیاتی وی. روح ملازم تقریباً الهی بود، زیرا که هنگام تولد انسان شراب نثارش می‌کردند، با این حال بامرگ شخص از میان می‌رفت. روح ملازم رئیس خانواده (*pater familias*) ، مخصوصاً مورد احترام اعضای خانواده بود.

وقتی که روح ملازم اگوستوس در قربانیهای مخصوص خدایان یك بخش مشمول مراسم واقع می‌شد، مقصود آن نبود که امپراتور ادعای منزلت الهی کرده باشد یا این منزلت براو تحمیل شده باشد. اگوستوس در حقیقت هرگونه کوششی را برای جلوگیری از توسعهٔ پرستش مذهبی شخص خودش در ایتالیا به عمل آورده ولی در این کار کاملا موفق نشد. در محیط جهان‌وطنی رم عدهٔ بسیار زیادی از مردم به‌پرستش هلنیستی شاهان به منزلهٔ مظهر خدایان معتاد بودند و در شخص امپراتور و نیکوکاریهای او یك عنصر یزدانی احساس می‌کردند. پرستش روح ملازم اگوستوس، که هیچ‌چیز آن حتی با احساسات سرسخت‌ترین سنت‌پرستان رومی نیزمعارض نبود، به‌کسانی که می‌خواستند او را بپرستند، اجازهٔ این کار را می‌داد. برای دیگران مراسم چهار راهها چیزی جزنشانه‌های اخلاص و محبت نسبت به‌یك پدر میرا و یك محافظ سخاوتمند نبود.

در پایان کتاب پنجم لیوی عبارت جالبی هست که ظاهر رم اگوستی را تاحدی روشن می‌سازد. پس ازغارت رم به دست گلها در ۳۹۰ق.م.، بنا بر یادداشتهای زمانی (chronology) لیوی، تریبونها به‌پلبها اصرار ورزیدند

شهر خراب خودرا ترك و به‌وئی[1] مهاجرت‌کنند. وئی یك شهرچهٔ اتروسکی بود که به‌تازگی بی‌آنکه آسیبی ببیند، به‌دست رومیان تسخیر شده بود. بیشتر به‌سبب مقاومت شدید کامیلوس[2]، مقصود تریبونها برآورده نشد، و رومیان به تجدید بنای شهر آغاز کردند. به هزینهٔ عمومی مقداری کاشی تهیه شد، و هرکس اجازه یافت که از هر مصالح ساختمانی که می‌توانست بیابد استفاده کند، مشروط براینکه تضمین دهد که ساختمانش در عرض یك سال تمام خواهد شد. در عملیات بازسازی سرعت به قدری بود که از راست درآمدن خیابانها جلوگیری کرد و مردم هرجا که فضای خالی می‌یافتند خانه‌سازی را در اراضی خود و دیگران انجام دادند. لیوی در پایان این عبارت می‌گوید: «این وضع سبب شد که فاضلابهای قدیم که اصلا در اراضی عمومی ایجاد شده بودند، اینجا و آنجا از زیرخانه‌های شخصی بگذرند و شکل [فعلی] شهر بیشتر به‌آلونك‌نشین تبدیل شود تابه‌یك جامعهٔ بانقشه.»

کاملا آشکار است که لیوی، که این قسمت از تاریخ خود را در حدود سال ۲۷ق.م. می‌نوشت، به‌عواقب‌اشغال رم نظر داشته است تا بدان وسیله فقدان هرگونه نقشه و نظام را در کوچه‌های آن روز رم توضیح دهد و عذر نهد. اما در حقیقت برای تبدیل رم به‌یك دالان هزارخم، هیچ‌گونه خار دشمن خارجی لازم نبود. رم نیز مانند آتن قدیم به‌نحوی اتفاقی رشد کرده بود و زمین، راحت‌طلبی

1- Veii 2- Camillus

انسان وعادات ناشی از آن، کوره‌راهها و معابری به‌وجود آورده بود که بعداً به‌صورت کوچه‌ها در آمد. این فقدان نقشه طوری تثبیت شده بودکه وقتی رومیان باشهرسازی ابداعی یونانیان آشناشدند، هیچ‌گونه تغییری امکان‌پذیر نبود. حتی پس از برنامهٔ ساختمانی اگوستوس، قسمتهای مسکونی رم خیلی کم تغییر یافتند. تاسیتوس شرح خوبی از شهر پیش از اینکه قسمتهای بزرگی از آن در سلطنت نرون[1] در ۶۴ بعد از میلاد با آتش منهدم شود، می‌دهد. در این شرح، تاسیتوس از کوچه‌های پیچ‌درپیچ محله‌هایی از خانه‌های بزرگ و بیقواره، و نیز بناهای بلند رم، یاد می‌کند. نرون نواحی خراب شده را دوباره به سبکی جدید با محله‌های منظم، کوچه‌های پهن، و میدانها و رواقهای وسیع، از نو ساخت، کسانی بودند که از تابش اشعهٔ آفتاب به‌خانه‌ها از برکت معماری جدید متأسف بودند و غبطهٔ روزهای بهداشتی‌تری را می‌خوردند که کوچه‌ها از روشنایی بی‌بهره بودند.

ساختمانهایی که در دوطرف این کوچه‌ها قرار داشتند، از انواع مختلف بودند. ولی اگر معابد و سایر بناهای عمومی را کنار نهیم، می‌توانیم برخی از انواع عادی ساختمانها را ازیکدیگر متمایز سازیم. اینهاعبارت بودند از: خانهٔ شخصی خانهٔ آپارتمانی یا استیجاری، و دکان (*taberna*).

منزل‌شخصی پمپیی شایدبرای مانمونهٔ نسبتاً مناسب از نوع خانه‌هایی باشد که اشخاص متنعم از طبقات

1- Nero

بالا در رم زمان اگوستوس در آن ساکن بودند. بسیاری از این خانه‌های رومی تا چندی هنوزبرپا بودند. خود اگوستوس، که به ساده زیستن بسیار دلبسته بود، در خانه‌ای روی تپه پالاتین که از خانوادهٔ هورتنسیوس خطیب به‌دست آورده بود، می‌زیست. این خانه از حیث کوتاهی سردر، که از سنگ محلی ساخته شده بود، فقدان سنگ مرمر که معمولا برای تزیین به‌کار می‌رفت، و نیز صاف نبودن کف اتاقها، مشهور بود.

این خانه‌ها، اعم از قدیم و جدید، برگرد اتاق روبازی که آتریوم[1] نام داشت، بنا می‌شدند. دهلیزی از کوچه به‌این اتاق حیاط‌مانند باز می‌شد. در پشت آتریوم ممکن بود حیاطی باشد که از هرطرف با رواقی (peristyle) ، یا باغچه‌ای، یا هردو، احاطه شده بود. اتاقهای کوچکتر در طرفهای دراز خانه قرار داشتند. این طرح عادی برحسب ثروت و سلیقهٔ صاحبخانه و اندازه و شکل ناحیه‌ای که خانه در آن بنا شده بود، ممکن بود تغییراتی بکند. ما می‌توانیم چنین تغییراتی را در خانه‌های پمپئی ببینیم و باید چنین انگاریم که در پایتخت حتی از این هم بیشتر بود. در آن شهر زمین پرارج بود و چون فضای بیشتری برای اجرای برنامهٔ ساختمانی دولت‌لازم‌بود قیمت‌زمین به‌نحوی روزافزون بالامی‌رفت.

حتی در زیباترین وخوش‌ساخت‌ترین خانه‌ها اتاقهای خواب چه بسا که پست بود و این اتاقها فقط جایی برای خوابیدن بودند. آتریوم دفتر معاملاتی رئیس خانواده

1- atrium

بود. در آنجا بود که او بردگان آزادشده و مشتریان خود را می‌پذیرفت، اظهارنظر می‌کرد، معاملات مالی را انجام می‌داد، صندوق پول و صورتحسابهای خویش را نگه می‌داشت. ماسکهای اجدادش که به‌دیوارهای آتریوم نصب شده بود همواره مقام اجتماعی و سیاسی وی، و امتیازات و تکالیفش را به یادش می‌آورد. ما بار دیگر در بارهٔ این ماسکها سخن خواهیم گفت.

زندگی خانوادگی در پریستیل متمرکز بود. به‌این ترتیب خانواده در بهار، تابستان و پاییز در هوای آزاد به‌سر می‌برد. رواق افراد خانواده را در تابستان از آفتاب و در بهار و پاییز از باران حفظ می‌کرد. قسمت مرکزی خانه به‌باغ، مجسمه‌ها و فواره‌ها اختصاص داشت و در میان شهری پرصدا و پرجنب‌وجوش به جزیره‌ای آرام می‌مانست.

دیوار اتاقها با گچ نگاره‌ها تزیین شده بود. در عصر اگوست آنچه را که ما دومین سبك پمپئی می‌نامیم، رواج داشت. این سبك یك شیوهٔ معماری بود که از تزیین پرنقش‌ونگار فراتر می‌رفت. چشم با دیواری روبه‌رو می‌شد که نقاشی شده بود تا با ستونها، نیم ستونها، قرنیزها، رواقها، کتیبه‌ها، مجسمه‌ها، یا هر چیز دیگری که به‌نظر نقاش می‌رسید، نمای جالبی برای عمارت فراهم کند. گرچه ساختمان محصول تصور او بود، نسبتها به‌معماری واقعی تعلق داشت. به‌علاوه، با کاربرد ماهرانهٔ فن مناظر، چشم از راه نقاط باز در نمای عمارت به‌دومین و سومین سطح جلب می‌شد. ساختمان از

راه در یا پنجره به‌سایر عمارات، یا از آنجا به‌خارج، به سمت منظره‌ای چشم‌انداز داشت. یا میان عناصر معماری سطح اول یك منظرهٔ افسانه‌ای مانند یك تابلو نقاشی تشکیل می‌شد. همهٔ اینها تصوری از عمق ایجاد می‌کرد و به طرزی افسانه‌وار به وسعت اتاق می‌افزود. مناظری ایجاد شده بودکه تحصیل‌آنها در یك شهر پرجمعیت غیرممکن بود، و نبوغ رومیان در معماری و عشقشان به مجسمه‌سازی نقش جدید و جذابی در یك زمینهٔ مختلف ایجاد می‌کرد.

یکی از مطبوعترین وقایع در رم امروز شام خوردن در خارج از منزل در ماههای بسیاری است که هوا برای این کار مساعد است. در خانه‌های بزرگتر و پمپئی ما غالباً دواتاق ناهارخوری می‌یابیم، یکی برای زمستان و دیگری برای تابستان.

این اتاق اخیر در باغچه‌ای یا در جای دیگری بنا می‌شد که هوا از همه‌جا آزداتر بود. تا عصر اگوست، عادت دراز کشیدن در مهمانیهای رسمی روی نیمکتهایی که دور یك میز چیده شده بود، در میان طبقات بالابسیار رواج یافته بود. در بسیاری از اتاقهای ناهارخوری این نیمکتها جزو ساختمان اتاق بودند ترتیب عادی عبارت بود از سه نیمکت که هر یك برای سه نفر جا داشت، در سه‌طرف میز. از این‌رو مهمانی شام محدود بود به‌نه‌نفر، به‌تعداد موزها[1] (خدایان شعر و هنر).

خانهٔ دارای آتریوم، تاریخ درازی در رم دارد. این

1- Muses

خانه به‌سنت کشاورزی زندگی قدیم ایتالیا متعلق بود. کاتوی سانسور هنگامی کـه اولین بـازیلیکای رم را در کنار فوروم ساخت، مجبور شد دوباب از این خانه‌ها را در ۱۸۴ق.م. بخرد و خـراب کند. خـانـهٔ پـوبلیوس افریکانوس به‌همین ترتیب ساخته شده بود. دیوارها از ملاط ساخته شده و غالباً نمایی از سنگهای‌کوچك داشتند کـه به‌یك شبکه (*opus reticulatum*) شباهت داشت. در گوشه‌ها و جای هر در، دیوارها با بلوك توفا تقویت شده بودند. گرداگرد آتریوم ممکن بود یـك طبقهٔ فوقـانی ساخته شود.

خانهٔ دارای آتریوم، پنجره‌هایـی بـه‌داخل داشت. پنجره‌های روبه‌بیرون چندان مهم نبودند. نور و هوا از فضای باز آتریوم و پریستیل وارد می‌شد. خلوت کـامل در این نوع منازل تأمین شده بود و جدایی خانه از سایر عمارات‌وحدت خانواده‌را تضمین‌می‌کرد. علایق نیرومندی که اعضای خانوادهٔ رومی را در سایهٔ اختیارات عالی پدر خانواده در جمهوریهای پیشین به‌هم می‌پیوست، ظاهراً محیط طبیعیش در خانهٔ رومی قرار داشت. خانه‌سرزمین بسته‌ای از یك واحد اجتماعی محکم و بی‌نیاز ازخارج‌بود.

در پمپئی نمونه‌های بسیار از خانـه‌هـایی دردست است که فضای آن در طول کوچه در هـرطرف در بزرگ برای دکان مورد استفاده قرار می‌گرفت: ایـن دکانهـا کاملا از قسمتهای مسکونی جدا بودند. در رم اگوستی هزاران دکان وجود داشت که قسمت اعظم آنهـا جـزو خانه‌های شخصی نبود. این خانه‌ها در ساده‌ترین شکل خود

عبارت بودند از ردیفی از اتاقهای مجزا که همه روبه کوچه داشتند. هر اتاق به‌منزلهٔ یك دکان مجزا بود و در بعضی موارد مسکن افزارمند یا دکاندار و خانوادهٔ او را تشکیل می‌داد. بعضی اوقات دوردیف از آنها وجود داشت که پشت به‌پشت هم قرار داشتند و یك دیوار مشترك یا راهرو باریکی آنها را از هم جدا می‌کرد. دکان ممکن بود یك نیم‌طبقهٔ فوقانی با پنجره‌های خود در بالای در باشد که برای انبار یا محل نشیمن به‌کار رود. یك نردبام کف دکان را با این نیمه‌طبقه مربوط می‌ساخت. عده‌ای دیگر اتاقهای عادی در طبقهٔ دوم روی دکانها داشتند که مدخل آنها از اتاقهای پایین یا از دهلیزها و یا از بالکنها بود. پله‌های جداگانه از کوچه به‌این اتاقها منتهی می‌شد. رواقی ممکن بود که جلو ردیفی از دکانها قرار داشته باشد و بام آن بالکن طبقهٔ دوم را تشکیل دهد. وقتی که نخستین بازیلیکاها در فوروم رم بنا شد، مستقیماً در پشت ردیفهایی از دکانها قرار گرفت به‌طوری که دیوار جلویی بازیلیکا دیوار عقب دکانها شد. این وضع را امروز می‌توان در بقایای بازیلیکاامیلیا[1] آشکارا مشاهده کرد.

بدیهی‌است که فقط جزء کوچکی از جمعیت شهر می‌توانستند مالك خانهٔ شخصی باشند. تمام مردم کم‌بضاعت نیز مجبور نبودند در جاهایی زندگی کنند که کسب و پیشهٔ خود را در آنجا انجام می‌دادند. مسألهٔ مسکن برای بیشتر ساکنان شهر با ساختن خانه‌های

1- Aemilia

آپارتمانی چند طبقه از آهك و دیوارهای مرکب از خرده مصالح که با تیرهای چوبی تقویت می‌شدند، حمل شده بود. ویتروویوس[1]، معماری از عصراگوست، به‌صراحت می‌گوید که شهر می‌بایست عموداً رشد کند زیرا که در روی زمین عرصهٔ کافی برای ساختن عمارات بیشماری که شهر بدان محتاج بود، وجود نداشت. بسیاری از مساکن آپارتمانی بد ساخته شده بود و غالباً درهم می‌ریخت. اگوستوس وقتی که ساختن بناهای با ارتفاع بیش از هفتادوپنج پا را در کوچه‌ها ممنوع ساخت، به امنیت عمومی می‌اندیشید.

خانه‌های آپارتمانی از ردیفهایی از دکانها به‌وجود آمده بودند که در کناره‌های خارجی یك حیاط مرکزی قرار داشتند. استفاده از فضای بالای دکانها برای اتاق یا آپارتمان و افزودن قسمتی از حیاط مرکزی را براین مساکن با برپاداشتن ساختمانهایی به‌درازای‌کناره‌های‌آن، اقدامی منطقی بود. در سطح کوچه یك خانهٔ آپارتمانی معمولی نمایی از دکانها داشت که یك راهرو منتهی به مرکز بنا و یك پلکان که مستقیماً به‌طبقهٔ دوم راهبر می‌شد، آن را قطع می‌کرد. در این طبقه بالکنی دور ساختمان می‌گشت که از آنجا شخص می‌توانست به‌اتاقها وارد گردد. دسترسی به‌اتاقها در طبقات بالاتر از راهروهایی تأمین می‌شد که اطراف قسمت باز مرکزی را احاطه می‌کردند.

یك خانهٔ آپارتمانی از این قبیل با آپارتمانهای یك

1- Vitruvius

یا دو اتاقه ساکنان فقیرتر را در خـود جـای می‌داد. در خانه‌های آپارتمانی بهتر جای وسیعتری برای کسانی که از عهدهٔ کرایـه برمی‌آمدنـد، داده می‌شد. بـرخی از آپارتمانها تمام سطح بنا را می‌گرفت. در خانه‌های پست بزرگ اجاق روباز نبود، وسیلهٔ پخت‌وپز و حرارت در هوای سرد با چندیـن منقل فـراهم می‌شد. بـرای تمام ساکنان معمولا یك چالهٔ مستراح واحد در زیر پلکان در طبقهٔ هم‌کف قرار داشت. آب با لوله وارد نمی‌شد ولی در فواره‌های عمومی که در میدانهای شهر و گوشهٔ کوچه‌ها قرار داشتند و پیوسته آب جاری آبراهه‌ها از آنها روان بود، برای استفادهٔ مردم آماده بود.

سیستم عالی آب شهر در عصر اگوست ایجـاد نشده بود. وقتی که مارکوس آگریپا درمقام ایدیله، آکوایولیا[1] را در۳۳ق.م. ساخت، ازچهار آبراهه آب‌وارد رم‌می‌شد. قدیمیترین این آبراهه‌ها، کـه آکواآپیا نـام داشت، در سال ۳۱۲ق.م. ساختـه شده بـود. در زمـان جمهوری، مسئوولیت تدارك آب به‌عهدهٔ سانسورها بود که از طرف ایدیله‌ها به‌آنان کمك می‌شد. نگهداری عملی آبراهه‌ها به‌پیمانکاران واگذار شده بود. اگوستوس مسؤلیت کامل سیستم آب را به دوست نزدیك و فرمانیار خود مارکوس‌ـ آگریپا محول کرده بود که نخستین کمیسر دایمی آب شد. آگریپاگروه‌هایی مرکب‌از ۲۴۰ برده جهت اجرای‌کارهای معمولی سازمان و تعلیم داد. علاوه بریولیا، اوآکواویرگو[2] را، که آب حمامهای او را درپشت پانتئون تأمین می‌کرد،

1- Aqua Julia 2- Aqua Virgo

در ۱۹ق.م. ساخت. این آبراهه در دوران رنسانس بازسازی شد، و سکه‌هایی که توسط جهانگران در فوارهٔ تروی[1] انداخته می‌شود برای‌مدتی باآب‌آن‌پوشانده‌می‌شود.

پس‌از مرگ آگریپا در ۱۲ق.م. گروه بردگانش به اگوستوس میراث رسید. او آنهارا به‌دولت واگذارکرد و ادارهٔ منابع آب را تجدید سازمان داد. امپراتور به موجب اختیاراتی که از طرف سنا به‌او تفویض شده بود، یك هیأت مدیریت آب تأسیس کرد که شامل یك رئیس، یك میراب *curator aquarum* و دو دستیار بود که آنها را آدیوتور *adiutores* می‌نامیدند. مارکوس والریوس مسالا کوروینوس، که ما در بحث از فرمانداری شهر از او گفت‌وگو کردیم، نه‌تنها ریاست را قبول کرد، بلکه آن را تا ۱۳ بعد از میلاد نگه‌داشت. مزایا و وظایف آنها در تصمیمنامه‌های سناذکر شده‌بود، ویکی ازامتیازاتشان عبارت بود از استعمال علامت کلانتری. ولی اگوستوس براساس یادداشتهای آگریپا تعیین می‌کرد که کدامیك از شهروندان اجازهٔ استفاده از آب را دارند.

نخستین منظور از سیستم آب رم عبارت بود ازتأمین جریان مستمر آب در فواره‌های عمومی. تأمین آب فقط رفع یك نیازمندی اساسی به‌مقیاس کافی نبود، بلکه مسألهٔ بهسازی و بهداشت عمومی نیز در آن مطرح بود. فقط مقدار فراوانی آب که از احتیاجات عادی شرب، پخت‌وپز و شستشو فراتر می‌رفت، می‌توانست کثافات شهر را از درون فاضلابها بشوید و ببرد. بیهوده نبود

1- Trevi

که آگریپا فاضلابها را درسالی‌که آبراههٔ یولیا راساخت، تمیز کرد و بعد از آنها با قایق به‌رود تیبر رفت. تدارك آب و دفع کثافات با یکدیگر ارتباط نزدیك داشتند. به‌علاوه، مستراحهای عمومی به جریان مداومی از آب محتاج بودند. هنوز آن‌روز که اتاقهای مرمر دادگاهها حتی شهرچه‌های ایالتی را نیز در امپراتوری بعدی زیبا می‌کرد، نیامده بود. ولی اصل دفع فوری فضولات کاملا تثبیت شده بود.

آبی که پس از رفع احتیاجات عمومی باقی می‌ماند به‌اشخاصی که آن را از منابع و شاه‌لوله‌ها با لوله به‌خانهٔ خود برده بودند، فروخته می‌شد. می‌توان تصور کرد که بیشتر خانه‌های دارای آتریوم، از آب جاری بهره‌مند بودند. منازل مجهزتر دارای گرمخانه و حوض شنا بودند. ساکنان خانه‌های آپارتمانی مجبور بودند از حمامهای عمومی آگریپا یا گرمابه‌های متعدد که بطور خصوصی اداره می‌شد و پولی بود، استفاده کنند.

با راه‌رفتن در قسمتهای قدیمی ناپل حتی در این زمان نیز می‌توان تصویر نسبتاً خوبی از بخشهای کهن رم زمان اگوستوس (*urbs vetus*) به‌دست آورد. آپارتمانهای بلندی هست که در طبقهٔ همکف تعداد کمی دکان یا کارگاه دارد. بیشتر آنها فقط یك اتاق دارند که به‌کوچه باز می‌شود ولی اتاق دیگری نیز، که در حکم اتاق نشیمن خانواده است، ممکن است در پشت‌آنها وجود داشته باشد. دری میان دکانها به‌حیاط مرکزی عمارت باز می‌شود. در دیگری مستقیماً به‌پله‌هایی باز می‌شود که به‌طبقه‌های

بالاتر منتهی می‌گردند. ممکن است طاق ممتدی در روی پیاده‌رو جلو منزل باشد که قسمتی از آن (پیاده‌رو) در تملك دکانداران است، و آنها برای نمایش کالاهای خودشان از آن استفاده می‌کنند. بام این طاق بالکنی برای طبقهٔ دوم فراهم می‌کند. زنان از اتاقها یا آپارتمانهای خود برای آب کشیدن از فوارهٔ عمومی به‌آنجا می‌آیند. مستراحها ابتدایی هستند. پیش از تأسیس گاز و برق، پخت‌وپز روی منقلهای‌زغالی یا بخاریهای بدساخت انجام می‌گرفت، و وسیلهٔ روشنایی چراغ روغنی بود.

کوچه‌ها از زباله، که گاه به‌گاه به‌درون فاضلابها شسته می‌شوند، پوشیده است. کوچه‌ها پر سر و صداست و آهنگران و فلزکاران متاع خود را با ضربه‌های چکش عمل می‌آورند. فروشندگان بافریاد و اشاره، مردم را به‌جایگاههای خود جلب می‌کنند. گفت‌وشنود و چانه‌زدن میان کاسب و مشتری با صدای بلند شنیده می‌شود. برعکس امروز، موتورسیکلت وسپا[1] و اتومبیلهای کوچك در رم زمان اگوست وجود نداشت تا صدای احتراق موتورشان آرامش را برهم زند، ولی پسران دانش‌آموز الفبا را یکصدا و با آوازی بلند تکرار می‌کردند و سهم کودکانهٔ خود را به‌همهمهٔ عمومی می‌افزودند.

گاه، درگاه جالبی بین دکانها قرار دارد. اگر یکی از دو لنگهٔ این در باز باشد. منظره‌ای از حیاط وسیع و نمای یك کاخ متعلق به‌قرن هفدهم و هجدهم، که زیبا و جدا، در میان زشتیهای محیط قدبرافراشته است، دیده

1- Vespa

می‌شود. پس در رم زمان اگوستوس، هر راهگذری قاعدتاً می‌بایست از درهای باز دالان یك خانهٔ شخصی به‌آتریوم خنك و بلند و در پشت آن از درون ناهارخوری به‌فضای سبز باغ، به‌فواره‌ها و به‌ستونهای هماهنگ یك پریستیل با عظمت نظر افکنده باشد. این رهگذار ضمن پیش‌رفتن در خیابان ممکن است با گردش به‌راست یا به‌چپ به‌یك میدان وسیع برسد که در آن یـك معبد یـا بنای عمومی قرار دارد که دیوارهای مرمرش با جلای مخصوص خود نمایندهٔ‌مقام وطبقه، ثروت وشکوه خدایان وکشوراست.

مانند ازمنهٔ بعدی، افزارمندانی که اشیاء معینی را می‌ساختند و می‌فروختند، مایل بودند که در محل واحد یا خیابان معینی از شهر، کار و معاملات خود را انجـام دهند. زیرا که دکان کوچك هم واحد کوچك توزیع بود و هم واحد تولید. مثلا ما می‌دانیم که راسته‌هایی بـرای نجاران، شیشه‌گران و عطرسازان وجود داشته است. این حس یگانگی در تشکیل اتحادیه‌های کارگری نیز نمایان بود. در جامعه‌ای کـه کـار دستی پست محسوب مـی‌شد، ارباب یك حرفه مخصوصاً اصرار داشتند که به‌شکل گروه واحدی که برای یکدیگر احترام و حمایت متقابل فراهم می‌کنند، مجتمع شوند. خود رومیان می‌گفتند که نخستین اتحادیهٔ اصناف خود را در زمان سلطنت نوماپمپیلیوس[1] دومین پادشاه رم، تأسیس کرده‌اند. از این عبارت چنین برمی‌آید که این مؤسسات در تاریخ کهنی از زندگی شهر به‌وجود آمده‌اند.

1- Numa Pompilius

هیچ دلیلی در دست نیست که اتحادیه‌های اصناف رم به فعالیتهای اقتصادی نیز مبادرت می‌کرده‌اند. هیچ کوششی برای مکلف‌ساختن اعضای اتحادیه به‌فروختن اجناس خود به‌قیمتهای ثابت یا عرضه‌داشتن خدمات‌خود در برابر دستمزدهای یکسان، به‌عمل نمی‌آمد. همچنین در این اتحادیه‌ها برخی از مختصات اتحادیه‌های اصناف قرون وسطی، مانندکارآموزی اجباری وموازین قابلیت. یافت نمی‌شود. حفظ منافع اعضای اتحادیه در دست مرد بانفوذی بود که حامی آنان محسوب می‌شد. در یک سطح کمتر دنیوی، خدا یا ماده خدایی برای حمایت اتحادیه انتخاب می‌شد. به‌این الوهیت قربانیهایی از طرف اتحادیه بطورکلی تقدیم می‌شد اما این امر مانع از آن نبود که در اوقات دیگر عضو معمولی اتحادیه تمایلات مذهبی عادی خود را عملی نکند.

قربانیهای مذهبی که جلسات اتحادیه با آن آغاز آغاز می‌شد، بهانهٔ محترمانه‌ای بود برای بزمی که درپی آن برگزار می‌گردید. کارگران و افزارمندان حقیر رم در محل اتحادیه‌های خود گرد می‌آمدند تا بخورند و بنوشند، از دوستی و انس همطرازان خود لذت برند، و لحظه‌ای ساعات طولانی کار سخت را که معاششان را تأمین می‌کرد، فراموش کنند. یقیناً تعداد زیادی میخانه وجود داشت که در آن می‌توانستند گیلاسی شراب ارزان بنوشند ومقداری‌نان وزیتون بخورند. همچنین دکانهای آشپزی وجود داشت که غذا را ممکن بود در آن خورد یا خرید و به‌خارج برد. ولی شام اتحادیه، که چندان

بهره‌ای از تجمل نداشت و محیطش بسیار خودمانی بود، برای کارگران فقیر تنها فرصتی بود که بتوانند با زندگی اجتماعی اقران بهتر خود رقابت کنند. اتحادیه‌ها دارای کارمندانی بودند، و عضوی که برای اشغال یکی از مقامات عالی اتحادیه انتخاب شده بود، می‌توانست از گرمی و لطف و اعتماد همگنانش برخوردار گردد.

در اتحادیه‌ها رسم متقابل وجود نداشت. آنها از صندوق اتحادیه، که از هر عضو مرتباً پول می‌گرفت، به‌اعضای بیمار، معلول یا بیکار خود کمك نمی‌کردند. ولی بیشتر آنهابرای عضوی که‌می‌مرد یك‌کار می‌کردند، و آن عبارت بود از اجرای مراسم تدفین نسبتاً خوب. آدم بینوا در رم قدیم نه‌تنها از بدبختیهایی می‌ترسید که ممکن بود زندگی آینده‌اش را به بیچارگی شدید بدل کند، بلکه دربارهٔ وضع خود در جهان پس از مرگ نیز نگران بود. برای اینکه تا ابد در مرز بیزمان دوزخ سرگردان نباشد، می‌بایست جسدش را طبق مراسم صحیحی بسوزانند یا به خاك بسپارند. و اگر وضعی داشت که در اعیاد مختلف مانند پارنتالیا *parentalia* یا رزالیا *rosalia* به‌خوبی از او یاد می‌کردند، به نفعش بود. این اعیاد به‌افتخار مردگان ترتیب می‌یافت. اگر اتحادیهٔ عضو متوفا از اتحادیه‌های فقیر بود، ممکن بود قسمتی از مخارج تدفین او را بپردازند. گروههای مرفه تمام مخارج تدفین را می‌پرداختند و آرامگاهی در شبستان اتحادیه، به‌عضو در گذشته می‌دادند. اعیاد سالانه برای مردگان با مراسم مذهبی خاص و مهمانیهای

یادبود توسط اتحادیه‌ها برگزار می‌شد.

بنابراین اتحادیهٔ اصناف، باشگاه کارگران و انجمن تدفین بود. کارگر برای سرگرمی و ورزش، استحمام و استراحت در عصر اگوست از بازیها، حمامهای آگریپا، پارکهای عمومی، و رواقها و بازیلیکاهای بزرگ بهره‌مند می‌شد. اما خوشترین لحظات او ظاهراً آنهایی بود که در مهمانیها و جلسات اتحادیه با همگنان خود صرف می‌کرد. این موضوع مخصوصاً در مورد بردگانی که با اجازهٔ اربابشان امکان پیوستن به‌اتحادیه‌ها را داشتند، صدق می‌کرد. در آنجا آنها با آزادمردان و آزادشدگانی که کارهای مشابه را باشأنی مساوی انجام می‌دادند، آمیزش می‌کردند. در خانواده‌های بزرگ، مانند آنهایی که به‌اعضای خاندان سلطنت تعلق داشتند، کسانی که به‌کارهای همانند گمارده می‌شدند، اجازه می‌یافتند که اتحادیه‌ای برای خود تشکیل دهند.

هیچ‌شاهدی دردست نیست که نشان دهد دولت تا پایان جمهوری مراقبت مخصوصی براتحادیه‌های اصناف اعمال می‌کرد. بعد، وقتی که نظم عمومی برهم خورد و رقابت رهبران برسر قدرت غالباً به‌کشمکش میان «داراها» و «ندارها» تبدیل شد، برای اتحادیه‌های اصناف شرکت در سیاسیات مغشوش زمان امری طبیعی بود. به‌علاوه دسته‌هایی از اوباش ایجاد شده بودند تا در زیر پردهٔ نام گرامی اتحادیه‌های کارگری، مقاصد جاه‌طلبانهٔ بعضی از رهبران را با توسل به‌زور برآورند. تا سال ۶۴ق.م. وضع به‌قدری وحشت‌انگیز شده بود که مجلس

سنا خود را ناچار دید که تمام اتحادیه‌هایی را که به‌زیان مصالح کشور رفتار می‌کردند، منحل سازد. ولی‌پوبلیوس کلودیوس درسال‌تریبونی خود(۵۸ق.م.) تمام‌باشگاههای سیاسی را دوباره ایجاد کـرد. مجلس سنا بـا احکـام و قانونهای بعدی دراصلاح آنهاکوشید ولی‌سوءاستفاده‌های رایج همچنان ادامه یافت تا اینکه دست نیرومند ژولیوس سزار، به آنها پایان داد. او تمام اتحادیه‌ها را بجز آنهایی که سابقه‌ای طولانی و آبرومند داشتند، منحل ساخت.

دردوران جنگهای داخلی پس‌از مرگ‌سزار اتحادیه‌های جدیدی به‌وجود آمد. اگوستوس باپیروی از سابقه‌ای که توسط سزار ایجاد شده بود،کار را به‌دست خودگرفت، اتحادیه‌های جدید را منحل کرد و آنهایی را که قدیمی و آبرومند بودند، باقی گذارد. ولـی یك گـام دیگر نیـز برداشت، و آن عبارت بود از گذراندن قانونی مبنی بـر اینکه هیچ اتحادیهٔ جدیدی نباید بدون اجازهٔ صریح سنا که در تصمیمنامهٔ رسمی درج شده باشد، تشکیل شود. این اقدام نسبتاً ملایم برای بـرقراری مراقبت دولت آغـاز نهضتی بود که در امپراتوری اخیر به انقیاد کامل کارگر و اتحادیهٔ او در برابر ارادهٔ امپراتور منجر شد.

نان، شراب، و روغن زیتون عناصر اصلی غـذای رومیان را تشکیل می‌داد. در عصر اگوست غله‌ای که قوت توده‌های مردم شهر بود منحصراً از شمال افریقا و مصر وارد می‌شد. کشتیهای باربر دریانورد که نمی‌توانستند در رود تیبر آمدورفت کنند، در نزدیکی استیا[1]، بندرگاه

1- Ostia

رم، لنگر می‌انداختند و بارشان به‌قایقهایی منتقل می‌شد که تا اسکله‌ها و انبارهای واقع در دامنهٔ آونتین، طول رودخانه را می‌پیمودند. از طرف دیگر شراب بیشتر در خود ایتالیا تولید می‌شد. اکثریت مردم شهر بدون شك شرابی می‌نوشیدند که قرینهٔ فرسکاتی[1] امروز بود. فرسکاتی نامی‌کلی‌است برای‌شرابهایی که‌در تاکستانهای واقع در شیب تپه‌های آلبا ساخته می‌شد. کسانی که از عهدهٔ خرید نوع‌بهتری ازشراب برمی‌آمدند، به‌شرابهای تولید شده در کامپانیا که فالرنیان[2] مشهورترین آنهابود، روی می‌آوردند. و داد و ستد شرابهای کامپانیایی در کرانه‌ها رونق داشت، وفالرنیان از نوع پست شاید همان اندازه به‌آسانی در رم قدیم به‌دست می‌آمد که چانتی[3] از نوع پست در رم جدید. شرابهای یونانی نوعی تجمل بود و نشانه‌ای در دست نیست که ثابت کند به مقادیر زیاد وارد می‌شده است. شرابهای اسپانیایی، تازه به واردشدن در شهر آغاز کرده بود. تاآن زمان صدور شراب از ایتالیا به گل شروع شده بود.

روغن زیتون جای کره را به‌عنوان چربی اصلی گرفته بود. این روغن برای روشنایی ونیزجهت استحمام و تدهین بدن پس از ورزش، به‌کار می‌رفت. شهر بهترین روغن خود را از کامپانیا به‌دست می‌آورد. مخصوصاً از اراضی ونافروم[4]. این روغن به‌درازای کرانه، با شرابهای کامپانیا تا رم با کشتی حمل می‌شد.

1- Frascati 2- Falernian 3- Chianti
4- Venafrum

ولی تا عصر اگوست، اسپانیا و افریقا با محمولات فراوان ازروغن خودکه‌معمولا پست‌تر ازروغن ایتالیایی به‌شمار می‌رفت، در بازار ایتالیا نفوذ کردند. مقداری زیتون برای خوردن از آنسوی دریا وارد می‌شد، ولی نوع بسیار مرغوب آن از ناحیهٔ پیسنوم[1] در ساحل آدریاتیك می‌آمد.

این اجناس ــ روغن، شراب، و نان ــ قوت غالب مردم عادی بود. روغن در دکانهای کوچك توسط خرده‌فروشان عرضه می‌شد. آنان متاع خود را از واردکنندگان عمده، که انبارهایشان نزدیك اسکله‌ها بود، می‌خریدند. صاحبان شراب‌فروشیها و میخانه‌ها که شراب کامپانیایی و خارجی می‌فروختند، می‌توانستند نیازمندی خود را با مراجعه به‌واردکنندگان مستقر در بازار شراب (*forom vinarium*) که نزدیك مونته‌تستاچو[2] واقع بود، رفع‌کنند. مونته‌تستاچو تپهٔ نسبتاً بزرگی بود که در ازمنهٔ پیشین از ظروف سفالین شکسته مانند کوزهٔ شراب و غیره تشکیل یافته بود. روغن، غله و شراب در این ظرفها وارد می‌شد. بسیاری از خرده‌فروشان شراب محلی گویا برای تهیهٔ کالای خود با کشاورزان اطراف شهر قرارداد می‌بستند. در زمان اگوستوس ارابه‌های شراب کشاورزان از تپه‌های آلبا از طریق راه لاتین[3] که والریوس مسالا آن را مجدداً تسطیح کرده بود، وارد رم می‌شدند.

در رم قدیم نانوایی کسب پررونقی بود. نانوا

1- Picenum 2- Monte Testaccio 3- Via Latina

آسیابان و توزیع‌کننده نیز بود. مرد عادی که در دکان خود یا یك آپارتمان مخروبه می‌زیست، وسیله‌ای برای آرد کردن غله یا پختن نان نداشت و ناچار به‌نانوا نیازمند بود. شهروند جیره‌بگیر نیز همین وضع را داشت، زیرا که جیرهٔ خود را به‌شکل غله دریافت می‌کرد. این امر موجب شده بود که نانواییهای بزرگ به‌وجود آید، که برخی از آنها برای رساندن نان به‌مردمی که دولت آنها را مستقیماً تغذیه می‌کرد، مانند بردگان عمومی، قرارداد داشتند. ولی عدهٔ نانواییهای کوچك که احتیاجات مردم محل را روزانه تأمین می‌کردند، شاید بیشتر بود. چنین نانواییهایی هنوز در ایتالیا و فرانسه که نان در آنها مایهٔ اصلی حیات است و باید تازه وخوب باشد، بسیارند. در خانه‌های آتریوم‌دار که مخصوص متمکنان بود، پخت نان در خانه انجام می‌گرفت و یك خانوادهٔ بزرگ معمولا نانوایی حرفه‌ای در میان خدمتکاران خانه داشت.

آدم بینوا اصلا نمی‌بایست در فکر گوشت باشد، زیرا که جز در روزهای تعطیل کمتر اتفاق می‌افتاد که نان در سر میز خود ببیند. سبزی و میوه‌ای که تنوعی در غذای او ایجاد می‌کرد، معمولا در باغهای اطراف شهر کشت می‌شد، ولی از کامپانیا و از راه رود تیبر از داخلهٔ ایتالیا نیز با قایق به‌رم می‌رسید. در بازار سبزی نزدیك رود تیبر مقادیر فراوانی از محصولات فصل در روی دکه‌های فروشندگان دیده می‌شد. خریدار همچنین می‌توانست معاملات خود را در بازار عام در نزدیکی فوروم یا بازار جدید در اسکویلین، که توسط اگوستوس

بنا شده و به‌نام زنش لیویا موسوم گردیده بود، انجام‌دهد.

بیشتر گوشت مورد نیاز شهر رم، شاید با چارپایان به‌بازارگاو (*forum boarium*) حمل‌می‌شد. مانمی‌دانیم که این بازار برای کشتار و آماده کردن گوشت دارای چه وسایلی بوده است. قصابان خرده‌فروش شاید گوشت‌مورد احتیاج خود را شقه‌ای می‌خریدند و سپس در دکانهای خود خرد می‌کردند، یا خود حیوان را می‌خریده و در آماده‌کردن گوشت آن نظارت می‌کرده‌اند.

رومیان به‌هنر چاق کردن ماکیان برای بازار و خوراك، کاملا وارد بودند. املاك بزرگ برای صاحبانشان شکارگاههای خوبی بودند. ماهی در جهان مدیترانه در ایام باستان نیز مانند امروز، یك غذای تجملی بود. رومیان ثروتمند برکه‌های مخصوص پرورش ماهی داشتند که به‌ویلاهای روستاییشان متصل بود. سیسرون با تحقیر از برخی اعضای طبقهٔ نجبا نام می‌برد که، صاحب برکه‌های پرورش ماهی، (*piscinarii*) بودند و با چنین مالکیتی راحتی خود را برمصالح کشور مقدم می‌داشتند.

عسل، احتیاج رومیان را به‌شکر رفع می‌کرد. مرغوبترین عسل ایتالیا از تارنتوم و پست‌ترین نوع آن از ساردنی و کرس می‌آمد. حتی بهترین عسل ایتالیا در برابر عسل وارد از شیبهای کوه هیبلا[1] در سیسیل و هی‌متوس[2] و پنته‌لیکوس[3] در افریقا، پست‌تر بود. برای

1- Hybla 2- Hymettus 3- Pentelicus

تهیهٔ چاشنی، سسهای ماهی بسیار مورد تقاضا بود. این سسها به‌مقدار زیاد از شهرهای ایتالیا در جنوب رم، وارد می‌شد.

می‌توان گفت که به‌استثنای گندم، غذایی که ساکنان عادی شهر می‌خوردند، در عصر اگوست معمولا در حوالی رم، یا لااقل در ایتالیا، تولید می‌شد. برای ثروتمندان، بازارهای رم بهترین محصول جهان مدیترانه را از صدف بریتانیا تا آلوی دمشق، تهیه می‌کرد. ایالات طبیعتاً ممتازترین خوراکیهای خود را به‌پایتخت می‌فرستادند که در آنجا مورد تقاضای مشتریانی بود که استطاعت یا میل پرداخت بالاترین قیمت را برای آنها داشتند. جمعیتی به‌وجود آمده بود که از سلیقهٔ غذایی برخوردار بود و در آن هنر آشپزی از موضوعات جدی گفت‌وگو بود. هوراس ممکن بود جلوه‌گری، اسراف و اثرات مادی و معنوی شکمبارگی زمان خود را مسخره کند. او ممکن بود این عقیده را که، بهترین چاشنی اشتهای نیرومندی است که با ورزش سالم ایجاد شده، تبلیغ کند و از غذاهای سادهٔ خود مانند ضیافت خدایان سخن گوید، ولی معاصران اوکه بنیهٔ‌مالی خوبی داشتند، در مورد اینکه در ضیافت خدایان چه‌چیز باید عرضه شود، دارای عقیدهٔ دیگری بودند.

بنابر منابع موثق، اگوستوس همواره در منزل لباسی می‌پوشید که به‌دست زنان خانواده تهیه شده بود. این کار مطابق سنت جمهوری قدیم بود، که براساس آن رشتن‌وبافتن در منزل زیر نظر خانم خانه انجام می‌گرفت.

اگر خواهر، زن، دختر و دخترنوهٔ اگوستوس هوس او را دراین مورد مسخره‌می‌کردند، می‌توانیم یقین داشته‌باشیم که شرکت‌مستقیم آنها در تهیهٔ‌لباس خانه در همان‌جامتوقف می‌شد. آنها در خانواده‌های خود، مانند خانواده‌های سایر ثروتمندان، زنانی بودند که زیر نظر سرپرستان شایسته به‌تهیهٔ لباسهای مورد احتیاج خانواده مبادرت می‌کردند. در آن خانواده‌ها همچنین قصارانی بودند که کاربافتن پارچه را تکمیل می‌کردند، رنگرزانی که پارچه را رنگ می‌کردند، دوزندگانی که پارچهٔ تمام شده را تبدیل به لباس می‌کردند، و خدمتکارانی که رختدانهای بانوانشان را مرتب می‌کردند. پارچه‌های تجملی که از شرق وارد می‌شد، از فروشندگان مخصوصی خریداری می‌شد، و سپس دوزندگان ماهر آنها را می‌بریدند و می‌دوختند.

همسر یك مرد فقیر وقت و وسایل رشتن و بافتن را نداشت. او و خانواده‌اش جامه‌های مورد احتیاج خود را از خرده‌فروشی‌که مقداری لباس خشن حاضر داشت، می‌خریدند. این خرده‌فروش خود پارچه نمی‌بافت. پارچه‌های فروشی او محتملا در جاهایی بافته می‌شدکه پشم به‌مقدار زیاد تولید می‌گردید، مانندگل، درهٔ رودپو، آپولیا و روستاهای اطراف تارنتوم. مؤسساتی نیز بودند که شنلها و قباهای ارزان و همچنین جامه‌های گرانتری تهیه می‌کردند که‌گاه، جای معینی، ممکن بود شهرت خاصی به‌خاطر چنین لباسهایی کسب کند. صاحب یك دکان لباسفروشی که پوشاك طبقات فقیر را تهیه می‌کرد، متاع خود را از انبارهای واردکنندگان بزرگ به‌دست

می‌آورد. سوداگران لباسهای گرانترکه دکانهایشان در ویکوس توسکوس[1] واقع بود، شاید لباسها و پارچه‌های خود را از شرق، باخرید مستقیم ازسازندگان‌آنها، وارد می‌کردند.

قصاران، گازران، تمیزکاران و رنگرزان رم قدیم در زندگی بازرگانی آن شهر باستانی، نقش مهمی ایفا می‌کردند. قصاران نه‌تنها لباسهای کثیف را تمیز می‌کردند، بلکه پارچه‌های خانه‌بافت را نیز پرداختگری می‌کردند. آنها به‌آب فراوان وتسهیلات مخصوص‌احتیاج داشتند و فقط خانواده‌های بزرگ می‌توانستند چنین کارهایی را در خانه انجام دهند. قصاران در دکانهای بزرگ کار می‌کردند و برای آب برداشتن از مجاری عمومی‌آب، از امتیازات خاصی برخوردار بودند. رنگرزان چند کار انجام می‌دادند. رنگهایی راکه از شرق وارد می‌شد می‌فروختند. لباسهای‌کهنه را، و نیز پارچه‌های نو را به‌سلیقهٔ مشتریان، رنگ می‌کردند. برخی ازآنها شایدپارچه‌هایی می‌فروختندکه در دکانهای خود رنگ می‌کردند.

کسانی بودندکه هم کهنه جمع می‌کردند و هم لباسها و پتوهای چهل تکه می‌ساختند و کسبشان پر رونق بود. اینان را سنتوناری‌ها *centonarii* می‌نامیدند. کفشدوزی را پینه‌دوزان منفردی به‌عهده داشتند، وکفشهایی می‌فروختندکه در دکانهای خودشان ساخته شده بود. این حرفه بسیار تخصصی بود. کسانی هم بودند که فقط

1- Vicus Tuscus

پوتینهای سنگین، صندل یا سرپایی زنانه می‌ساختند. آنها چرم مورد احتیاج خود را از دباغیهایی به‌دست می‌آوردندکه پوستهای‌محلی و وارداتی راآماده‌می‌کردند.

بشقاب و فنجان مورد نیاز بی‌بضاعتان، در رم ساخته می‌شد. اگر آدم بیچیز می‌توانست از عهدهٔ تهیهٔ چیز بهتری برآید، ممکن بود سفالینهٔ منقوش‌که از آره‌تیوم به‌رم وارد می‌شد، بخرد. تنها قطعهٔ نقره در روی میز او احتمالا یك نمکدان اجدادی بودکه تا حدی نشان نجابت محسوب می‌شد. اثاث مبلی سادهٔ او در کارگاه یك نجار محلی ساخته می‌شد. در عصر اگوست، شیشه از خارج وارد می‌شد.

انبوهی از افزارمندان برای اغنیا وسایل تجملی می‌ساختند. اشرافی‌ترین خانواده‌ها غالباً از خودشان زرگر و جواهرساز داشتند ولی بیشتر متمکنان از صنعتگرانی‌که اشیای خود راطراحی می‌کردند، می‌ساختند و می‌فروختند، حمایت می‌کردند. بسیاری از این صنعتگران بدون شك به‌موجب سفارش چیز می‌ساختند. مشتری‌ممکن بود موادخام راخودبدهد. در زمان‌اگوستوس زرگران چندان متعدد بودندکه به دو اتحادیه تقسیم شده بودند: یکی زرگران ساده و دیگری آنها که با ورقهٔ طلا کار می‌کردند. بهترین بشقاب نقره از کامپانیا وارد می‌شد، ولی مقادیر زیادی از آن در رم تولید می‌شد. ساختن اشیای نقره معمولا توسط گروهی از سیمگران با موفقیت انجام می‌گرفت، و در برخی از دکانها این‌کار ممکن بود میان ریخته‌گران، کنده‌کاران و پرداختگران

تقسیم شود. با این حال باید اکثریت نقره‌کاران راکه انفراداًکار می‌کردند ودست‌آوردهای خود را در دکانهای کوچك می‌فروختند، به‌حساب‌آورد. معاملات سنگهای قیمتی و مروارید، که توسط گوهرسازان منفرد از شرق وارد می‌شد، رونق داشت.

اثاث مبلی ثروتمندان، توسط مبلسازان ماهر ساخته می‌شد و غالباً با عاجی که از افریقا به‌رم فرستاده می‌شد، خاتمکاری می‌گردید. چوب‌لیمو بسیار ارزش داشت، مخصوصاً برای میز، و از شمال‌افریقا وارد می‌شد. مرغوبترین شیشه‌آلات از کارخانه‌های اسکندریه و فینیقیه بود. عربستان مواد بخوری و هندوستان مرهم معطر و ماده‌ای به‌نام مالاباتروم[1] به‌رم می‌فرستادند. کاپوا[2] در ساختن عطریات، که توسط خرده‌فروشان در رم عرضه‌می‌شد، معروف بود. درعصر اگوست اتحادیهٔ عطرسازان صد سال سابقه داشت.

درآخرین قرن جمهوری، ثروتمندان به‌آراستن‌خانه‌های خود بامرمرآغازکردند. درعصر اگوست معادن سنگ کارارا[3] در ایتالیا احتیاجات آنان را برآورده می‌کردند. لوحها یاستونهای مرمر با کشتی ازلونا به استیا حمل می‌شد و از استیا باقایق از روی رود تیبر به‌اسکله‌های رم می‌رسید. پیمانکاری که در روسازی یك عمارت شخصی یاساختن‌آن شرکت می‌کرد، می‌توانست احتیاجات خود را از انبار یك تاجر مرمر بخرد. اگر کارفرما در

1- malabothrum 2- Capua 3- Carrara

داشتن چیز زیباتر و گرانتری اصرار داشت، می‌توانست وارد کننده یا حمل کننده‌ای را بیابدکه قطعه‌های مرمر سبزگون را از معادن سنگ کاریستوس[1] در اوبوآ[2] فراهم می‌کرد؛ یامرمرهای ارغوان‌گون را ازسینادا[3] در فریجیه. نام فنی این دو نوع به‌ترتیب سی‌پولن[4] و پاوونـاتسو[5] است. اما استعمال مرمر توسط افراد، نسبت به‌کاربرد آن وسیلهٔ امپراتور، بسیار کم بود. او فخر می‌کرد به‌اینکه رم را شهری از خشت خام یافته و از مرمر به‌جاگذاشته است.

تا آنجا که مطلب به‌تمام شهر مربوط است، این بیان اغراق‌آمیز است. ولی اگوستوس در ابنیهٔ عمومیی کـه خود ساخت یا بازسازی کرد، مرمر به‌کار برد. معبد روی تپهٔ پـالاتین راکه او بـه‌آپولو، خدای حـامی خویش، تخصیص داد از قطعات مرمر کارارا ساخت، و رواق این معبد بـه ستونهـای مرمر نومیدی[6] کـه *giallo antico* خوانده می‌شود، متکی بود. در سایر ساختمانها، ستونها معمولا از مـرمر سخت بود و دیوارهـا پوششی از مرمر داشتند. استعمـال آجر، کـه در خرابه‌هـای رم قدیم و مخصوصاً استیای باستان به‌چشم جهانگردان می‌خورد، در رم عصر اگوست تازه‌آغاز شده بود. تا هنگامی‌که بازسازی قسمت اعظم رم پس از آتش‌سوزی بزرگ سال ۶۴ بعد از میلاد مقرر نشده بود، استعمال آجر به‌مقیاس وسیع آغاز نشد. بجز بناهای عمومی‌که به‌نحو خیره‌کننده‌ای بازسازی

1- Carystus 2- Euboea 3- Synnada 4- cipolin
5- pavonazzo 6- Numidian

شده بودند، و به‌استثنای داخل خانه‌های ثروتمندان، رم عصر اگوست گویاظاهر غم‌افزایی از نماهای شفته‌ای یا سنگی، خشتی، قطعات توفا یا تراورتن ، یا چوب، داشته است.

از طرحی‌که ماکوشیده‌ایم از اقتصاد رم در عصر اگوست به‌دست دهیم، چند نتیجهٔ کلی برمی‌آید. معدودی از مبادرات، مانند خبازی و قصاری، ممکن بود عدهٔ نسبتاً زیادی از مردان را در یك محل واحد به‌کار بگیرند، ولی کارخانه به‌شکل امروز، وجود نداشت. پیشه‌وران و دکانداران، که منفرداً با یاری چند تن کار می‌کردند، احتیاجات شهر را از محصولات خود تأمین می‌کردند، یا اجناس وارداتی را آماده و توزیع می‌کردند.

تنها رشتهٔ بازرگانی که از طرف دولت اداره می‌شد، مربوط‌بود به‌غله. قسمت عمدهٔذخیرهٔ شهرازخراج ایالات تأمین می‌شد و مال دولت بود. قسمتی از این غله به‌شکل جیرهٔ مجانی بین طبقات فقیر تقسیم می‌شد. بقیهٔ آن ظاهراً به بهایی ثابت به‌سوداگران غلهٔ شهر فروخته می‌شد. این‌کار قیمتهای خرده‌فروشی را برای نوعی از غله، که توسط دولت به فروش می‌رسید، تا حدی ثابت نگه می‌داشت. وقتی که مشتری دقیقاً می‌دانست که‌خرده‌فروش دربرابر جنس چه مبلغی پرداخته است، دیگر به احتمال زیاد هیچ سوداگری نمی‌توانست بهای بیشتری از آنچه رقیبانش برای جنس می‌خواستند مطالبه‌کند و مدت زیادی به‌کسب خود ادامه دهد. در مواقع کمیابی، دولت قیمتها را تعدیل می‌کرد، زیرا که نمی‌توانست مردمی

گرسنه و ناراضی را سربار خود داشته باشد. ولی هیچ نشانه‌ای در دست نیست که ثابت کند در عصر اگوست قیمت غله جز در موارد اضطراری تثبیت شده باشد.

علاوه براین، ظاهراً دادوستد مستقل و پر رونقی درگندم وجود داشت. هیچ چیز حمل‌کنندگان و واردکنندگان را از بهره‌گرفتن از قیمتهای جالب در مراکز تولید وکوشش برای سود بردن در رم، باز نمی‌داشت. کسانی که می‌توانستند بهترین‌گندم کامپانیا را بخرند، طبیعتاً می‌دانستند که باید برای‌آن قیمت بیشتری از نوع معمولی شمال‌افریقا بپردازند. عرضه‌وتقاضاتعیین‌کنندهٔ قیمت کالایند، و به‌اشکال می‌توان تصور کرد دولت در تثبیت قیمت اشیای تجملی ذیعلاقه بود. اما غله کالایی بودکه دولت واقعاً به‌آن علاقه داشت، و این به‌سبب نقش دولت به‌عنوان بزرگترین واردکننده بود، و نیز به‌علت اثراتی که کمیابی یا گرانی ممکن بود روی تودهٔ مردم داشته باشد. تاآنجاکه رقابت آزاد اثر نامطلوبی در مردم نداشت، دولت مایل بودکه دادوستد در دست اشخاص بماند. روش اگوستوس نسبت به‌نظارت دولت دربارهٔ کالاها، در بیانیه‌ای منعکس است‌که او هنگام شکایت مردم از کمیابی وگرانی شراب صادر کرد. دراین بیانیه‌اوگفت که دامادش آگریپا با ساختن چند آبراههٔ جدید این مشکل را حل کرده است و دیگرکسی تشنه نخواهد ماند.

از لحاظ‌کسانی که امروز عادت‌کرده‌اند تمام اجناس را در زیر یك سقف بیابند، فروش یك نوع جنس بخصوص در یك دکان رومی شاید امر ناراحت‌کننده‌ای

به‌نظر برسد. برای زن عادی حتی تحصیل غذاهای ساده مستلزم مقدار زیادی پرسه‌زدن بود. نمی‌توان تصورکرد که یك بانوی ثروتمندکه به‌کارهای جاری منزل رسیدگی می‌کرد، شخصاًبه‌خریدمی‌پرداخت. بردگان وخدمتکارانی بودند که هروقت اشیاء مورد لزوم درخانه ساخته نمی‌شد، خرید و سایر خرده‌کاریها را برای او انجام می‌دادند. شاید هروقت‌که او نمی‌خواست طرحها و نمونه‌ها را برای ملاحظه‌اش به‌خانه‌اش بیاورند، به‌جواهرساز خویش یابه‌دکان یك‌واردکنندهٔ اجناس رجوع می‌کرد. یا ناخدای یك‌کشتی که تازه از اسپانیا یا شرق آمده بود ممکن بود به‌خانهٔ او برود تا یك شیء عالی راکه درسفرهایش به دست‌آورده بود، عرضه‌کند.

سایر زنان کمتر متعین همراه بایك خدمتکار برای تأمین بیشتر احتیاجات خود، در شهر می‌گشتند. زنان بیچیز خرید خود را شخصاً انجام می‌دادند. اما هرکس‌که روزانه خرید می‌کرد، از تازه بودن غذا مطمئن بود؛ زیرا که‌نان‌روزانه پخته‌می‌شدومیوه‌وسبزی‌هم هرروزباارابه به شهر می‌رسید. آن وقت نیز مانند حالا در خرید روزانهٔ مواد غذایی مزایایی وجود داشت.

در فصل پیش ما دربارهٔ طبقات بالای جامعهٔ رم، در مورد تکالیف و وضعشان در جامعهٔ سیاسی بطوری‌که در زمان اگوستوس تجدید سازمان یافته بود، بحث کردیم. حال بار دیگر از لحاظ اجتماعی و سیاسی به‌آنها نظر افکنیم. طبقهٔ سناتوران هم ثروتمندترین طبقه بودند و هم اشرافیت اجتماعی آن عصر. آن روز که گردآوری

ثروتهای سرسام‌آور با استثمار بیرحمانهٔ یك ایالت در پناه فرمانداری، یا خریدن ملك اشخاص محکوم به‌تبعید به مسخره‌آمیزترین ثمن‌بخس امکان داشت، سپری شده بود. محکومیت سیاسی به‌مقیاس بزرگ با استقرار مجدد جمهوری پایان یافته بود، و یکی از هدفهای مهم قانون اساسی اگوست، دادن حکومتی شایسته به ساکنان ایالات بود.

ولی املاك بزرگی وجود داشت‌که در اواخر جمهوری قدیم جمع شده و دست نخورده به زمان اگوستوس رسیده بود، و وارثان آن املاك مردم واقعاً ثروتمندی بودند. در عصر اگوست نیز تحصیل ثروت مشروع ممکن بود. برخی ازسرداران‌اگوستوس، مانندآگریپا وستاتیلیوس تاوروس پایهٔ مکنت خود را باسهم غارتهایی‌که در نتیجهٔ نبردهای نظامی قانوناً به‌آنان رسیده بود، گذارده بودند. قیمت زمین در شهر پیوسته رو به‌افزایش بود، و بسیاری از خانواده‌های کهن شاید مالك قطعه زمینهایی بودندکه یك زمان در دور و بر شهر یا در مناطق حومه‌ای قرار داشت که شهر بعداً به‌سوی آنها گسترده شده بود. قیمت این گونه املاك می‌تواند در دورهٔ کوتاهی از زمان به‌طرز خیال‌انگیزی ترقی‌کند، و از این رو ممکن بود مضارباتی باسود هنگفت در این معاملات وجود داشته باشد.

به‌علاوه، چه‌کسی ردیفهایی از دکانها و خانه‌های آپارتمانی راماللك بود؟ مسلماً نه‌دکانداران و افزارمندان و نه ساکنان‌آپارتمانها. این‌ساختمانها سرمایه‌گذاریهایی بودندکه بهره‌شان همانا مال‌الاجاره بود. ما می‌دانیم‌که

قسمت بزرگی از ثروت کراسوس، متمولترین مرد جمهوری جدید، در املاك شهر سرمایه‌گذاری شده بود. به‌حق می‌توان پنداشت‌که عدهٔ نسبتاً زیادی از سناتورهای عصر اگوست املاك خوبی در شهر داشتند. البته یك سناتور شخصاً برای جمع‌آوردی اجاره به‌این سو وآن سو نمی‌رفت و مستقیماً بامستأجران سروکار نداشت. گماشتگان او این کار را برایش انجام می‌دادند. اما در حالی‌که سناتوران ممکن بود حتی به‌عنوان شریك غیر فعال، از سرمایه‌گذاری در کارهای تجارتی، تردید داشته باشند وآن را دون‌شأن خود بدانند، زمین برایشان همواره گرامی‌ترین‌شکل ثروت بود. بهره‌برداری از زمین به‌شکل ساختمان، وکرایه‌گرفتن، طبق شرایط جاری شهرننگ اجتماعی محسوب نمی‌شد.

این بدان معنی نیست‌که سناتور رومی دیگر دارای ملك یا املاك روستایی در ایتالیا یا ایالات نبود. در بسیاری از موارد چنین ملکی بزرگترین منبع ثروت خانوادهٔ سناتور بود. شاهد وسعت این املاك روستایی در عصر اگوست، وصیتنامهٔ یك بردهٔ آزادشده به‌نام گایوس کایسیلیوس ایسیدوروس[1] است‌که در سال ۸ بعد از میلاد مرده است. او ملکی با ۴۱۱۶ برده، ۳۶۰۰ جفت گاو، ۲۵۷۰۰۰ رأس ازسایرانواع دام، ونیز ۶۰٫۰۰۰٫۰۰۰ سسترس (۳٫۰۰۰٫۰۰۰ دلار) پول نقد، داشت. او بدون شك از تمام مالکان، بجز سناتورهای بسیار ثروتمندتر، بزرگتر بود.

1- Gaius Caecilius Isidorus

بالاخره عدهٔ زیادی از سناتوران‌محتملا به‌وام‌دادن با ربح زیاد می‌پرداختند. ژولیوس‌سزار صدی‌دوازده ربح را نرخی قانونی ساخته بود. در سال ۳۳ میلادی نسبت به‌کسانی‌که ربحی بیش از این می‌خواستند، اعتراضات زیادی شنیده می‌شد. پرتور موضوع را در سنا مطرح‌کرد، ولی عدهٔ زیادی از سناتوران از این امر ناراحت شدند. زیرا چنانکه تاسیتوس می‌گوید، حتی یك سناتور هم نبودکه از این حیث آلوده نباشد. با درنظر گرفتن اغراق‌گوییهایی که غالباً در آثار نویسندگان وجود دارد، باز می‌توان ادعای این مورخ را نشانه‌ای از این امر دانست که وام دادن منبع مرتبی برای ثروت سناتوران بود. این وضع بطور قطع یك شبه به‌وجود نیامده بود، و نا معقول هم نیست‌که تصورکنیم چنین وضعی مبین فعالیتی است‌که در عصر اگوست انجام می‌گرفت.

اما در مورد بهادران، ما مطالبی شنیده‌ایم‌که در جمهوری جدید بیشتر مربوط بوده است به‌شرکتهایی‌که از آسیا و سایر ایالات شرق مالیات جمع‌آوری می‌کردند. اسناد مربوط به‌این موضوع مبین طمع سیری ناپذیر و بیعلاقگی مفرط نسبت به‌منافع اهالی ایالات است. سزار سرانجام محصلی عشریه‌های آسیا را از آنها سلب، و در نتیجه دستشان را از پر برکت‌ترین منبع درآمدکوتاه‌کرد. در زمان اگوستوس مالیات مستقیم توسط محصلان امپراتوری جمع‌آوری می‌شد، و گرچه تحصیل سایر مالیاتها ممکن بود به‌رسم اجاره به‌شرکتها واگذار شود،

ولی این شرکتها زیر نظر مقامات امپراتوری بودند.

یك نوع دیگر از معاملات پرسودی که به‌دست طبقهٔ اسواران انجام می‌گرفت، عبارت بود از وام دادن با نرخهای گزاف به‌شهرداریهای ایالتی‌که برای برآوردن تعهدات خود، مخصوصاً پرداختهای خویش به‌دولت رم، سخت درمضیقه‌بودند. معهذا بهادران تنهاکسانی نبودند که در این راه کسب ثروت گام برمی‌داشتند. مارکوس یونیوس بروتوس، آن مظهر فضایل عالی، به شهر سالامیس درقبرس، بابهرهٔ ۴۸ درصد در سال، پول قرض می‌داد. او چندان نجیب بودکه به‌میانجیگری یك صراف اهل سیلیسیا به‌نام اسکاپتیوس[1] وام می‌داد، و آنقدر نانجیب که از سیسرون، هنگامی‌که وی فرماندار سیلیسیا بود، تقاضا می‌کردکه برای وصول آن بهرهٔ غیر قانونی با اعمال زور به‌اسکاپتیوس‌کمك‌کند. در زمان اگوستوس این نوع ظلم فاحش برطرف شده بود. اسواران همچنین شرکتهایی برای مقاطعه‌کاری جهت ساختن وتعمیر ابنیهٔ عمومی و اجرای کارهای بزرگ، از قبیل استخراج‌معدن، تشکیل داده بودند.

وقتی که اگوستوس سیستم مالیاتی را در ایالات اصلاح‌کرد، بهادران ثروتمند را از سودآورترین زمینهٔ سرمایه‌گذاریشان محروم کرد. ولی آن بهادرانی که می‌توانستند سرمایهٔ لازم را برای تشکیل شرکتهای بزرگ تحصیل مالیات تشکیل دهند، گویا همواره نمایندهٔ قسمتی از مردم رم و ایتالیا بودند که اموالشان به‌آنها

1- Scaptius

حق می‌داد که خود را بهادران رم بنامند. ما بسیاری از بهادران را می‌شناسیم‌که به‌زندگی محقری در شهرهای زادگاه خود، در ایتالیا، و رسیدگی به‌امور زمین خود قانع بودند. پسرانشان ممکن بود به‌رم بیایند و در حرفهٔ سیاسی پیشرفت‌کنند، و عدهٔ‌نسبتاً زیادی ازآنها توانستند وارد مجلس سنا شوند. آنها چه به‌این کار دست می‌زدند و چه در طبقهٔ خود باقی می‌ماندند، مزارعی راکه به‌ارث می‌بردند شاید محکمترین منبع درآمدشان بود. برخی از آنها گویا دارای املاك غیر منقول در شهر بودند. عده‌ای دیگر به‌پول قرض دادن مبادرت می‌کردند، و ما بعضی از آنها را می‌شناسیم که اگوستوس آنها را به‌خاطر وام گرفتن بانرخهای نازل و وام دادن با ربح گزاف، ملامت کرده است. و شناختن عدهٔ زیادی که مالك یا شاید شریك مؤسسات بازرگانی بزرگ از قبیل کشتیرانی، بنگاههای وارداتی، کالنباری یا عمده‌فروشی، بودند، برخلاف انتظار نخواهد بود. شواهد مربوط به‌این موضوع ضعیف است ولی این امر دلیل نمی‌شودکه تصورکنیم بهادران بی‌سر وصدا و باواگذاردن ادارهٔ امور به‌دیگران، در مؤسسات بازرگانی بزرگ شرکت نمی‌کردند. حقیقت این است‌که درعصر اگوست یك‌بهادر می‌توانست باورود در طبقهٔ اسواران در ارتش یا خدمات‌کشوری معاش خود را تأمین‌کند، زیراکه پاداش خوبی می‌گرفت. افراد این طبقه در زمان‌اگوستوس به‌گروهی از افسران وکارمندان کشوری تبدیل شده بودندکه حدنصاب سرمایه‌داریشان پیوسته‌کم می‌شد، تا جایی‌که به‌بیش از ۴۰۰ر۰۰۰

سسترس احتیاج نداشتند، که برای رتبهٔ آسواری شرط لازم بود.

سناتوران و بهادران گروه اجتماعی و اقتصادیی تشکیل‌می‌دادندکه بسیاربالاتر ازآزادمردان وآزادشدگان بود، تا چه رسد به‌بردگان. پلبها در دکانهاکار می‌کردند، به‌اتحادیه‌های اصناف تعلق داشتند و در خانه‌های اجاره‌ای زندگی می‌کردند. معدودی از آنان ممکن بود از لحاظ اقتصادی مرفه و حتی ثروتمند باشند ولی شانس اختلاط اجتماعی با اعضای دو طبقهٔ بالاتر عملا برایشان وجود نداشت. اخلاف آنها پس از چند نسل ممکن بود به‌بهادری برسند و حتی وارد سنا شوند، ولی خود آنها جز درصورت جلب لطف امپراتور یا داشتن نبوغ‌کسی مثل هوراس، که از حدود طبقاتی فراتر رفت، از لحاظ اجتماعی درهمان مقامی که هنگام زاده شدن داشتند، می‌ماندند. ما قبلا درباره ترکیب پلبها، وضع سیاسیشان در جمهوری بازگشته، و برخی از فعالیتهای اجتماعی و اقتصادیشان سخن گفته‌ایم. حال باید بار دیگر از جهت جیرهٔ مجانی به‌ایشان بپردازیم.

خود اگوستوس اعلام کردکه یك‌بار می‌خواسته است توزیع مجانی غله را موقوف سازد زیرا که این کار موجب اهمال دربارهٔ کشاورزی می‌شد، ولی از این امر صرف نظر کرد زیرا به‌یقین می‌دانست که اگر جیرهٔ غله ازمیان برود، روزی به‌علل سیاسی دوباره معمول خواهد شد. امپراتور ازکیفیت عوامفریبانهٔ قوانین غله‌که پیش از روی‌کارآمدن او تصویب شده بود، خوب آگاهی داشت. او

چنان سخن می‌گویدکه گویی می‌توانست فقط بایك فرمان ساده جیرهٔ غله را موقوف سازد. ولی هیچ چیز، شاید بجز قطع بازیها و نمایشهای عمومی، نمی‌توانست به‌قدر بریدن جیرهٔ غله، به‌محبوبیت او در میان قسمت بزرگی از مردم رم لطمه وارد آورد. در حقیقت بسیار محتمل بود که قطع جیره به‌شورشهای خونین منتهی شود. علاوه براین، چنین‌کاری نسبت به‌شهروندان شرآفتمندی که برای زنده ماندن به‌این جیره احتیاج داشتند، عملی ظالمانه بود.

حتی پیش از تریبونی‌گایوس‌گراکوس (۱۲۳ ق.م.)، جمهوری در زمان قحطی غله وارد کرده و آن را به بهای نازل به‌مردم فروخته بود. گراکوس لایحه‌ای پیشنهاد کرد که مقرر می‌داشت غله باید به تمام شهروندان ساکن رم به‌نصف قیمت بازار فروخته شود و خزانه‌داری کشور نیم دیگر را بپردازد. این قانون برای تحقق موفقیت‌آمیز برنامهٔ اصلاحات ارضی خود گراکوس، که برای ایجاد شرایط کشاورزی سالم در ایتالیا با تقسیم املاك بزرگ به‌مزارع کوچك تنظیم شده‌بود، مانع‌مهمی ازکار درآمد. این مزارع‌کوچك می‌بایست به‌تملك‌کسانی درآید که روی‌آنها کارمی کردند. بیش‌ازهر وقت دیگر، ترغیب‌اشخاص‌درمیان بینوایان‌شهر، به‌ترك‌شهر، برای‌کار در اراضی کشاورزی، مشکل بود. به‌علاوه، چون دولت می‌کوشید تا زیان‌خزانه‌داری را با واردکردن‌گندم ارزان از خارج به‌حداقل تقلیل دهد، بازار محصولات کشاورز ایتالیایی سخت دچار نقصان وکسادی می‌شد. با این حال،

علی‌رغم نتایجی که بـه‌آسانی پیشبینی می‌شد، گراکوس لایحهٔ خود را به‌صورت قانون درآورد. او برای اصلاحات دیگر خود به‌پشتیبانی مردم عادی احتیاج داشت، و قانون غلهٔ او خشن‌ترین و مؤثرترین طریقهٔ تـأمین این منظور بود.

اقدام آشکـار بعدی توسط پوبلیوس کلودیوس در سال ۵۸ ق. م. به‌عمل آمد. او قانونی گذراندکه توزیع مجانی مقدار ثابتی غله را به‌هر شهروند مقرر می‌داشت. گویا فهرستی از کسانی‌که حق‌گرفتن جیره داشتند موجود بوده است، زیرا که غیر شهروندان و بردگان فاقد چنین حقی بودند. وانگهی نمی‌توان تصورکردکه کسانی از قبیل سیسرون و کراسوس خود را در زمرهٔ جیره بگیران درآورده بوده باشند. این مـوضوع شایـد دربـارهٔ تمام سناتـوران و بهـادران و اعضای نسبتاً مستطیـع طبقات پایین که نمی‌خواستند خود را همطراز همگنان فقیر خود قرار دهند، صدق می‌کرده است.

تاسال۴۶ق.م. عدهٔ دریافت‌کنندگان‌غله‌به ۳۲۰،۰۰۰ تن رسیده بود. ژولیوس سزار با سرشماری دقیق ساکنان تمام محلات شهر، این عده را به ۱۵۰،۰۰۰ تـن تقلیل داده‌بود. تاسال۲ق.م. اگوستوس توانسته بودعدهٔدریافت‌کنندگان را به‌حدود ۲۰۰،۰۰۰ تثبیت کند، زیـرا در *Res Gestae* به‌ما می‌گوید کـه در آن سال او ۶۰ دینـار (۲۴۰ سسترس) سرانه به‌پلبهایی که جیرهٔ غله دریـافت می‌داشتند داد، و کمی بیش از ۲۰۰،۰۰۰ تن از ایـن دهش بهره‌مند شدنـد. در همان فصل او از دادن همان

مبلغ پول در سال ۵ق.م. به ۳۲۰،۰۰۰ نفر از پلبهای شهری سخن می‌گوید. اگر این رقم اخیر نمودار تقریبی جمعیت پلب شهر در چهارده منطقه باشد، درحدود ۶۲ درصد این طبقه می‌بایست غلهٔ مجانی دریافت کرده باشند.

صاحبنظران معتقدند که وقتی سزار عدهٔ دریافت‌کنندگان غله را تقلیل داد، برخی شرایط اقتصادی مقرر گردید و شاید به‌موجب این شرایط تنها پست‌ترین افراد طبقهٔ پلب *plebs sordida* که همواره بیکار و بینوا بودند، به‌خرج دولت می‌زیستند. اما این بعید می‌نماید. خود گراکوس مراقب بود که قانونش اساساً شامل حال تمام شهروندان بشود، هر چند که در حقیقت متوجه یك طبقه یا گروه بود. به اشخاص مرفه می‌شد اطمینان داشت که از چنین اعاناتی بهره نگیرند. دلیلی در دست نبود که با طبقاتی‌کردن جیره‌بندی، این اقدام در نظر ثروتمندان و صاحبان قدرت نفرت‌انگیزتر شده باشد. تا زمان سزار عموماً پذیرفته شده بود که دوشرط دریافت جیره عبارت است ازشهروندی رم‌وسکونت در رم. سزارشاید ازفهرستهای جیره‌بندی، نام تمام کسانی را که بطور غیرقانونی وارد آن شده بودند، حذف کرده بود. همچنین تا حدی معلوم است که، شاید به‌استثنای برخی از بیوه‌ها و یتیمان، کسانی که جیره دریافت می‌داشتند کسانی بودند که به بلوغ سیاسی رسیده بودند. اینها مکلف بودند که عائلهٔ خود را در جیرهٔ خویش سهیم سازند.

چنین فرض کنیم که برآورد ما در این مورد که ۶۲ درصد نفوس پلب جیره می‌گرفتند، درست باشد. اگر ما این درصد را با اعانه‌ای که امروزه در مورد بیکاری و فقیر کم‌وبیش کامل معمول‌است برابر سازیم، رقم تکان‌دهنده‌ای را تشکیل می‌دهد. همچنین بسیار حیرت‌انگیز خواهد بود اگر تصور کنیم که تمام دریافت‌کنندگان جیره کسانی بودند که زیستن با بدبختی به‌هزینهٔ دولت رابرکار شرافتمندانه، درصورت وجود، ترجیح‌می‌دادند. این هردو تصور، اغراق‌آمیزند.

بدون شك در رم قدیم نیز، مانند هرشهر مدرن، کسانی بودند که برای اجتناب از کارکردن، صرف‌نظر از هر فرصتی که ممکن بود برایشان پیش آید، به‌هر وضعی تن می‌دادند. این بیکاره‌های فطری، کمال استفاده را از شهروندی رم و سکونت در آن شهر برای تحصیل نان بخورونمیری از غلهٔ دولت، می‌کردند. ولی دهش دولت فقط غله بود نه‌چیز دیگر. دولت، خانه، لباس، یا نوع دیگری از غذا، تأمین نمی‌کرد. اگر مردی خوشبخت بود، ممکن بود سربار یك خانوادهٔ ثروتمند باشد و گهگاه نانی از قبل آن به‌دست آورد. همچنین در مواردی که امپراتور سخاوتی به‌خرج می‌داد، اوممکن بود بهره‌ای از گشاده‌دستی وی ببرد، اما این دهش مرتباً روی‌نمی‌داد. برای شهروند بینوایی که‌اصلا تن‌به‌کار نمی‌داد، بدترین بدبختی وجود داشت.

البته کسانی نیز بودند که می‌خواستند کار کنند، ولی هنر یا حرفه‌ای برای عرضه کردن نداشتند. ابتدا

می‌پردازیم به‌کشاورزان کوچکی که بر اثر شرایط مقاومت‌ناپذیر، از املاك خودرانده شده‌بودند. صرف‌نظر از طرد بیرحمانهٔ کشاورزان در جنگهای داخلی پیش از نبرد آکتیوم، که در آنها، مزارع مالکان کوچك جهت برآوردن تقاضای جنگدیدگان برای پاداش از دستشان گرفته شد، دلیلی نیست که تصور کنیم املاك بزرگ در دوران صلح اگوستی توسعه نیافت و زمینهای کشاورزان کوچك را که نمی‌توانستند با مالکان عمده رقابت کنند، در خود مستحیل نساخت. آیا کاریسیلیوس ایسودوروس با چهارهزار برده و احشام بیشمار، توانسته بود املاك بزرگ خود را بدون بیرون راندن عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از کشاورزان کوچك از زمینهای خویش، خریداری‌کند؟ به‌فرض اینکه کشاورز قیمت زمین خود را دریافت میکرد، آیامی‌توانست دنبال زمینهای دیگری‌برای زراعت بگردد، یا اینکه ترجیحاً می‌بایست به‌رم برود تا در آنجا بتواند شغل دیگری به‌دست آورد و پولی را که از فروش مزرعهٔ خود دریافت کرده بود، به‌تدریج، با کمك جیره به‌مصرف زندگی خویش برساند؟

عده‌ای گویا به‌رم آمده و با خود فقط مهارتی در کشاورزی‌آورده‌بودند که‌رم‌به‌آن‌محتاج‌نبود. شایدهم‌باخود نوعی غرور آورده بودند که آنها را از تن‌دادن به‌کارهای پست باز می‌داشت. گذشته از هرچیز، آنان و نیاکانشان مدتی دراز شهروند و مالك بودند. جیره حق قانونی آنان بود و می‌توانستند آن را تا هنگامی که گشایشی حاصل شود برتن دادن به‌برخی کارها ترجیح دهند.

بالاخره اکثریت بزرگی از شهروند ساده می‌بایست بوده باشند که کار تمام وقت داشتند و جیره را مکمل خوبی برای درآمد ناچیز خود می‌شمردند. دکانها و کارگاههای پررونق‌در رم عصراگوست، تجارت‌وارداتی، و برنامهٔ ساختمانی امپراتوری، عده زیادی کارگر ماهر وغیرماهر می‌طلبید، و مدارك موجود نشان می‌دهند که این احتیاج بیشتر به‌دست آزادمردان و آزادشدگان رفع می‌شد نه‌توسط بردگان. تصویر نامطلوبی‌که ازشهروندان عادی رم‌به‌عنوان گروهی رسم شده است که در باتلاق تنبلی فاسدکننده فرو رفته بودند، به‌مقدار زیادی اصلاح نیازمند است.

این البته بدان معنی نیست‌که‌جیره اثرفاسدکننده‌ای نداشت. مسلماً چنین اثری داشت، زیرا که بیکارگی را برای بیکارگان آسانتر می‌ساخت و دیگران را نیز به قصور آنها آلوده می‌کرد. ولی ما باید یك موضوع را در نظر بگیریم. قرنها، ایالات طبقات بالا را بطور موجه و غیرموجه ثروتمند ساخته بودند. حتی وقتی که اگوستوس ادارهٔ امور را برای آنها شرافتمندانه‌تر و منصفانه‌تر ساخت، شهر همچنان از کمکهای مالی ایالات برخوردار بود. جیره قسمت مردم عادی رم بود زیرا وارث ثروت امپراتوری بودندکه اجدادشان به‌وجود آورده بودند. اگر آنها استفاده از این مزیت نسبتاً کوچك را حق خود می‌دانستند، ما نمی‌توانیم آنها را زیاد ملامت کنیم.

لازم به‌تذکار است که چگونه در این مسألهٔ تدارك غله و توزیع آن، اگوستوس اصلا کوشید که دستگاه دولتی

جمهوری راکه به‌میراث برده‌بود، به‌کار بندد. ژولیوس‌ـ سزار عدهٔ ایدیله‌ها را بـا افزودن دوتن به‌نام «غله‌بـان» (*aediles Cereales*) از چهار به‌شش رساند. این دونفر مخصوصاً وظیفهٔ تدارك، انبارکردن وتوزیع‌غلهٔ عمومی‌را عهده‌دار بودند. اعتبار لازم برای این کـار از خزانـهٔ عمومی (*aerarium*) که زیر نظر سنا بود، تأمین می‌شد.

اگوستوس گویااین‌موضوع راپیشبینی کرده‌بود که‌دو کلانتر کوچك نمی‌توانند بـه‌طور نـامحدود بـه‌نحوی رضایتبخش تمام امور تدارك و توزیع غله را عهده‌دار شوند. با این حـال در نخستین کمیابی سخت در ایـالت تحت حکومت خود، ترجیح داد که به‌عنوان یك نیکوکار منفرد به‌یاری مردم گرسنه بشتابد. او در *Res Gestae* می‌گوید که در یازدهمین کنسولی خود (۲۳ق.م.) دوازده بار با خرج خویش به‌توزیع غله مبادرت کرد، و این کار را متصوراً با دستگاه موجود دولتی انجام داد. این سخاوت آشکار ظاهراً اشتهای مردم را از هر حیث تیز کرده بود. سال بعد سال بلا و قحطی بود. مردم برای تسکین رنجهای خود به‌اگوستوس متوسل شدند و کوشیدند تا او را وادار سازند دیکتاتوری و مسؤولیت مربوط بـه‌تـدارك غلـه (*cura annonae*)را عهده‌دار شود. سابقه‌ای که در زمـان پمپئی‌کبیر برقرار شده بود، ذکر شد. این سابقه عبارت بود از مأموریت فوق‌العاده‌ای که برای تـدارك غلـه در ۵۷ق.م. به‌پمپئی داده شده بـود. میل مـردم مبنی بـر دیکتاتورشدن اگوستوس تاحدی در نتیجهٔ این بـدگمانی ایجاد شده بود که حکومت می‌رفت دوباره بـه‌دست نجبا

افتد. سبب فشاری که برای عهده‌دار شدن دیکتاتوری و مسؤولیت تدارك غله به‌او وارد می‌آمد، عبارت بود از درماندگی فوری و اعتقاد به‌اینکه تنها او می‌تواند در آینده از این حوادث جلوگیری کند.

اگوستوس از قبول دیکتاتوری امتناع‌کرد ومسؤولیت تدارك غله را پذیرفت. اینکه آیا او از آن زمان به‌بعد همچنان مسؤول تغذیه اهالی‌رم باقی‌ماند یانه، هنوزمورد بحث است. ولی موضوع گویا از این قرار نبوده است. معهذا اگوستوس عمل تدارك و انبار کردن غله را از توزیع آن جدا ساخت. برای نظارت در امر اخیر، او کلانتران شاغل را وادار ساخت که فهرستی از پرتورهای پیشین تهیه کنند، و از آن میان دونفر به‌قید قرعه انتخاب شدند. (در سال ۱۸ق.م. این دو به‌هیأتی مرکب از چهارنفر تبدیل شدند.) آنها با اختیارات عالیتر و تجربهٔ بیشتر، می‌توانستند مشکلات توزیع را باصلاحیت بیشتری حل کنند. به‌علاوه، آنها کلانتران فوق‌العاده بودند و در برابر سنا مسؤولیت داشتند نه‌در برابر نایبان امپراتوری. پول مخصوص تدارك غلهٔ دولتی همچنان از خزانه‌داری کشور تأمین می‌شد. متصوراً پس از آنکه بحران سال ۲۲ پیش از میلاد از میان رفت، تکلیف تدارك غله بار دیگر به‌عهدهٔ «**غله‌بانان**» افتاد.

درسال ۶ بعد از میلاد شهر بار دیگر دچار قحطی شد. این وضع بحرانی موجب شد که اگوستوس مسألهٔ غلهٔ شهر را تماماً مورد تجدیدنظر قراردهد. او باردیگر برای کاستن از شدت قحطی از بودجهٔ خود یاریهایی کرد.

ولی برای او کاملا محقق بود که برای اجتناب از تجدید بحران خواربار، مداخلهٔ دایمی قدرت امپراتور لازم است. اگوستوس موقتاً دوکنسول بیشین را برای نظارت بر تمام جنبه‌های تدارک و توزیع غله تعیین کرد. اما این دو در برابر خود او مسؤول بودند. پیش از مرگ او در سال ۱۴ میلادی، تدارک غله زیر نظر شهر پادی از طبقهٔ آسوار (*prefectus annonae*) قرار گرفت که تحت فرماندهی مستقیم امپراتور بود. توزیع غله در رم همچنان زیر نظر پرتورهای پیشین بود. این عنوان «غله‌بان» در اواخر قرن سوم بعد از میلاد به‌وجود آمد، ولی در آخرین سالهای سلطنت اگوستوس، ایدیله‌ها هرگونه ارتباطی را با تدارک غله از دست داده بودند.

حال اگر ما، باتبعیت از ترتیب وقایع‌نگاری ژوونال[1]، از نان به‌سیرک عطف توجه می‌کنیم، می‌بینیم که پس از مرگ ژولیوس سزار در ۴۴ ق. م. عامهٔ مردم رم انتظار داشتند که دست کم هفتاد و شش روز سرگرمی مجانی داشته باشند. این سرگرمی طی هشت دوره از بازیهای عمومی (*ludi publici*) که هر سال در روزهای معین از ماههای مختلف تدارک می‌شدند، فراهم می‌گردید. مثلا بازیهای رومی که بازیهای بزرگ نیز نامیده می‌شدند، از ۴ سپتامبر تا آخر ۱۹ سپتامبر برگزار می‌شدند. شش فقره از این بازیها کهنه یا نسبتاً کهنه بودند، یعنی اعیادی بودند که به‌خدا یا ماده خدای خاصی تخصص یافته بودند. بازیهای رومی به‌افتخار ژوپیتر

1- Juvenal

کاپیتول[1]، بزرگترین خدای مردم رم، برگزار می‌شدند و براساس سنت‌رومی ازطرف تارکوینیوس پریسکوس[2] یکی از شاهان رم، ابداع شده بودند. جدیدترین این شش عید در آخر قرن سوم ق. م. به عنوان قسمتی از آیین پرستش مادر بزرگ خدایان که تازه از آسیای صغیر به رم برده شده بود، مرسوم گشت. هرچندکه برخی از اعمال مانند قربانی وضیافتهای مذهبی به‌رومیان عصراگوست اهمیت اصلی بازیها رایادآوری می‌کرد، بطور کلی هرفرد رومی این بازیهـا را نوعی سرگرمی به‌شمار می‌آورد که درآن لذت و هیجان بر هر جنبهٔ دیگر غلبه داشت.

کرنلیوس سولا و ژولیوس سزار دو بـازی جدید به بـازیهـای قدیم افزودنـد. سولا مراسم پیروزی خـود برسامیهـا را در سال ۸۲ ق. م.، در دروازهٔ کولین[3]، بـا برقراری جشنهـای سالانه‌ای به‌مدت هفت روز، برگزار کرد. این جشنها خاص الههٔ شخصی پیروزی وی به‌نـام ویکتوریا سولانـا[4] بود. یازده روز بـازیهایی که در سال ۴۶ ق. م. برقرار شد، اصلا به‌افتخار ونوس‌مادر بودکه معبد او را سزار در میدان جدید خود در همان سال افتتاح کرد. در زمان اگوستوس این جشنها از ۲۰ تـا آخر ۳۰ ژوئیه برگزار مـی‌شدند و به بازیهـای پیروزی سزار معروف بودند.

خود در میان سه نوع عمده از فعالیتهای تماشایی را بـدین سان فرق می‌نهـادند: بازیهـای سیرکی (*ludi*

1- Capitoline Jupiter 2- Tarquinius Priscus
3- Colline 4- Victoria Sullana

(*circenses*) ، بازیهای صحنه‌ای (*ludi scaenici*) ، و نمایشهای گلادیاتوری (*munera gladiatoria*) . جنگ با حیوانات وحشی‌که «شکار» (*venationes*) نامیده می‌شد، جزو این‌دستهٔ اخیر بود. رزم میان‌گلادیاتورها از اتروریا به رم آمده بود و نخستین بار به‌منزلهٔ قسمتی از بازیهایی اجرا شد که در مراسم تشییع جنازهٔ یك مرد متشخص‌که توسط خانواده یا وارثانش برگزار شد، (*ludi funebres*) صورت گرفت. در ۱۰۵ ق. م. ما برای اولین بار وصف یك نمایش گلادیاتوری را می‌شنویم‌که توسط‌کلانتران رسمی رم ــ در این مورد کنسولها ــ به‌عنوان یك نمایش عام ترتیب یافته بود. ولی نمایش‌گلادیاتوری تا سال ۴۷ بعد از میلاد، در زمان امپراتور کلودیوس، جزو برنامهٔ بازیهای عمومی رسمی نشده بود. این نمایش علی‌رغم محبوبیت روزافزونش درجمهوری جدید وعصر اگوست، فعالیت فوق‌العاده‌ای بود که به‌سرگرمیهای رسمی کشور افزوده شد ولی قسمتی ازآن را تشکیل نداد.

از هفتاد و شش روز بازیهای عمومی، پنجاه و پنج روز به‌نمایشهای تئاتری وهفده روز به‌مسابقهٔ اسبدوانی و ارابه‌رانی تخصیص یافته بود، چهار روز باقی مانده صرف ضیافتهای مذهبی وآزمایش اسبهامی‌شد. اگوستوس مایل نبودکه عدهٔ بازیهای عام سالیانه را به‌میزان قابل توجهی افزایش دهد. ما فقط از دوبازی اطلاع داریم که او مقرر داشت. هر یك از این دوبازی به‌یك روز محدود بود و به‌مسابقه در سیرك اختصاص داشت. اگوستوس برای برگزاری مراسم مربوط به‌بازگرفتن پرچمهای هنگی

از پارتها با اقدامات سیاسی ماهرانه، بازیهای مارس (*ludi Martiales*) را در سال ۱۹ میلادی در ارتباط با گشایش ضریح کوچکی که روی تپهٔ کاپیتول به‌نام مارس ساخته شده بود، برقرارکرد. این پرچمها در سال ۵۳ ق. م. در نبرد کارهه[1] بر اثر شکستی که به‌کراسوس و ارتشش وارد شده بود، به‌دست پارتها افتاده بود. این ضریح برای این ساخته شده بودکه پرچمها را موقتاً در خود جای دهد تا معبد بزرگ مارس در میدان اگوستوس تکمیل شود. این معبد در اوت سال ۱، ۲ ق. م.، در سالگرد روزی‌که آنتونیوس مرد و مصر زیر فرمان رم قرارگرفت، گشایش یافت. اگوستوس به‌نوه‌های خویش، گایوس و لوسیوس سزار، که آنان را در سال ۱۷ق.م. به‌فرزندخواندگی برداشته بود، اجازه داد برمسابقه‌که قسمتی از مراسم بود، نظارت کنند. در بقایای سالنامه‌ای‌که به‌طرزی بینظیر نقاشی شده و از استیا بندر رم به‌دست آمده است، برگزاری جشنهای ژوئیه و اوت باشرکت‌کودکان خردسال دیده می‌شود، و در جشن اول اوت تصاویر گایوس، لوسیوس، و خود اگوستوس، دیده می‌شوند.

امپراتور به‌خاطر عدم تمایل خود به برقراری بازیهای رسمی جدیدکه جانشینانش مجبور به‌ادامهٔ‌آن باشند، پاداش خوبی به‌همشهریان خویش داد. سوئه‌تونیوس می‌گویدکه اگوستوس از حیث تکرر، تنوع و عظمت صحنه‌های تماشایی که ترتیب داده بود، از تمام پیشینیان خودگوی سبقت ربوده‌بود. اوعلناًاز علاقهٔ‌مفرط

1- Carrhae

خود به‌تمام انواع بازیها دم‌می‌زد و وقتی‌که در اجرای آنها حضور می‌یافت این دلبستگی را با تعقیب جریان بازی جداً نشان می‌داد. گروه تماشاگران از ژولیوس سزار به این علت که حین اجرای نمایشها در جایگاه خود مطالعه می‌کرد و به‌عریضه‌ها و نامه‌ها جواب می‌داد، انتقاد می‌کردند.

در *Res Gestae* اگوستوس فهرستی ازکمکهای مالی خود به سرگرمیهای مردم رم برای ما به‌جای‌گذارده است. این فهرست سومین قسمت از بخش میانهٔ اثر اگوستوس است‌که باشرح‌الطاف امپراتور به همشهریانش ارتباط دارد. دربررسی این‌قسمت ماخواهیم کوشیدکه‌یادداشتهای کوتاه او را در متن تاریخی بزرگتری بگنجانیم.

اگوستوس می‌گوید که او چهار بار بازیها را به‌نام خودش و بیست وسه بار به‌جای سایرکلانتران برگزار کرد. اینها بازیهای رسمی سالانه بودندکه تصدی بیشترشان در دوران جمهوری با ایدیله‌ها بود، هرچندکه گاه برحسب اقتضا ممکن بود کلانتران بالاتری ریاست بازیها را به‌عهده داشته باشند. اصولا هزینه‌های این بازیها از وجوه خزانه‌داری تأمین می‌شد، ولی وقتی‌که این وجوه کفایت نمی‌کرد، برایدیله‌ها لازم بودکه تفاوت آن را از در آمد شخصی خود تأمین‌کنند. از این‌گذشته، چون منصب ایدیله یکی از راههای رسیدن به‌مقامهای عالیتر پرتوری وکنسولی بود، که درآن شخص می‌توانست به باز یافتن و افزودن ثروت خود از طریق فرمانداری ایالات امیدوار باشد، ایدیله‌ها برای‌کسب محبوبیت و

تحصیل آرای آیند، با پرشکوه ساختن نمایشهایی که به مردم عرضه می‌داشتند، بریکدیگر پیشی می‌گرفتند. کار به‌جایی‌رسیده بودکه سناتوران بی‌بضاعت‌که نمی‌خواستند به‌امید رسیدن به‌مقاماتی که در آینده ممکن بود به‌ادای قرض قادرشان سازد، زیربار وامهای سنگین بروند، از به‌عهده‌گرفتن شغل ایدیله امتناع می‌کردند.

مدارج ترقی (*cursus honorum*)در زمان اگوستوس طوری بودکه پاتریسیها مجبور بودند پیش از داوطلب شدن برای‌کلانتریهای بالاتر، مدتی در مقام ایدیله خدمت کنند. تریبونی فقط به‌روی خانواده‌های پلبی گشوده بود. اگوستوس البته نمی‌توانست بگذارد که پاتریسیهای شرافتمند و لایق از داوطلب شدن برای شغل ایدیله به سبب مخارجی که در برداشت، محروم بمانند. همچنین نمی‌توانست به‌وضعی‌که مردان بد یا ناصالح را فقط با مخارج مسرفانه‌ای‌که ازعهدهٔآن برمی‌آمدند یا نمی‌آمدند به محبوبیت عام می‌رساند، بانظر مساعد بنگرد. در نتیجه او درسال ۲۲ ق. م. بازیهای عمومی‌رسمی را از ایدیله‌ها به هیأت پرتورها، که درآن هنگام ده نفر بودند، منتقل کرد و بودجهٔ مناسبی برای تأمین مخارج مربوط تعیین نمود. وی هر پرتور را از اینکه ازکیسهٔ خود بیش از پرتور دیگر خرج‌کند منع نمود تا رقابت مسرفانه را از میان ببرد. معهذا چهار سال بعد لازم‌آمد که حدی برای کمکهای خصوصی تعیین شود. به‌پرتورها بعداً اجازه داده شدکه از مال شخصی خود معادل سه برابر مبلغ تعیین شده از طرف دولت، به‌هزینهٔ بازیها کمک‌کنند. در سال

۲۲ پرتورها از ترتیب دادن نمایشهای گلادیاتوری نیز بدون موافقت صریح مجلس سنا منع شدند، و در هرحال بیش از دو نمایش در سال نمی‌توانستند ترتیب دهند. عدهٔ گلادیاتورهایی که در نمایش می‌بایست شرکت‌کنند به ۱۲۰ تن تثبیت شده بود.

با این مقررات و باپرداخت سخاوتمندانه برای بازیهایی که به‌نام کلانتران رسمی اجرا می‌شد ـ کلانترانی که نمی‌توانستند بارمخارج را به‌دوش بکشند ـ اگوستوس کوشید تا بازیهای رسمی را از محیط جاه‌طلبی سیاسی خارج‌کند، درحالی‌که ارتباط نزدیك آنها را نیز برطبق سنت باکلانتران شهر حفظ‌کرده بود.

غیرعادی‌ترین مراسمی که امتیازمشاهده‌اش در زمان اگوستوس نصیب مردم رم شد، بازیهای سده‌ای بودکه در سال ۱۷ ق.م. انجام‌گرفت. از کتاب *Res Gestae* چنین برمی‌آیدکه این بازیها توسط اگوستوس، باهمکاری آگریپا، به‌نمایندگی از طرف یك هیأت پانزده نفری ترتیب داده شدکه مأمور نظارت برمراسم مذهبی خارجی وکتابهای سیبیلی[1] بودند. این‌بازیها نخست درسال ۲۴۹ ق. م.، وقتی که جنگ پونیك به زیان رومیان در جریان بود، اجرا شد. در سه شب یك قربانی در محلی در نزدیکی تیبر، در یك مذبح زیرزمینی، برای دیس‌پاتر[2]، خداوند جهان زیرزمینی، و همسرش پروزرپینا Proserpina گذارده شد. این دو خدا از ایتالیای جنوبی یونان‌آورده شدند، و مراسم مربوط به‌آنها برای‌کفار به‌عمل آمد. از

1- Sibylline Books 2- Dis Pater

بازیهای عملی مافقط می‌دانیم‌که مسابقهٔ اسبدوانی انجام گرفت. سوگند یادشد که آن مراسم پس ازگذشت یك قرن تکرار خواهد شد. بـه‌این سوگند سه سال پس ازگذشتن یك سده درسال ۱۴۶ ق.م.، وفا شد.

اگوستوس تشخیص دادکه بازیهای سده‌ای رامی‌توان برای یاری به‌قلمرو فکر و احساسات، که او می‌خواست آن را در رژیم خود حکمفرماکند، اجراکرد. دورهٔ تاریك جنگهای داخلی به پـایان رسیده بود و عصر جـدیدی از سعادت و صلح، یك عصر طلایی واقعی، در برابر رم و امپراتوری در حال گشوده شدن بود. پارتها پرچمهای رم را بـازگردانده، و قبایل شورشی شمال غربی اسپانیـا سرانجام به‌دست آگریپا شکست خورده بودند. بزرگترین قسمت برنامهٔ قـانونگذاری اگوستوس که برای حفـاظت ازدواج وخانواده و افزایش میزان تولد تنظیم شده بود، به‌ثمر رسیده بود. از طرف دیگر اوضاعی درگذشته به وجود آمده بود که می‌بایست اصلاح‌شود، وخطاکاریهایی شده بودکه می‌بایست جبران گردد و آثارش از میان برود. اجرای این منظور از راه اجرای مراسم‌کهن امکان پذیر بود. ولی به‌این مراسم می‌بـایست عناصری افزوده شود که رومیان را به‌تشخیص نعمتهای حاضر واقف سازد و آنها رابه‌آیندهٔ سعادتمندتری امیدوارکند، واین موضوعی بودکه در ادبیات و هنر اگوستی مورد تأکید قرارگرفته بود.

خود اگوستوس تصمیم گرفت کـه این مـراسم در ۱۷ق.م. صورت گیـرد. جمهوری ده سال پیشتر بـاز-

گردانده شده بود، و مشروطهٔ جدید که در آن سال برقرار شده بود، ارزش اساسی خود را آشکار کرده بود. پس از فعالیت سیاسی بزرگ، نوبت به‌فعالیت روح و فکررسیده بود. مانع انتخاب سال ۱۷ پیش از میلاد آن بودکه نمی‌شد آن را بایك سیستم مراسم‌سده‌ای که بامراسمی که در۲۴۹ ق.م. شروع شده‌بود، وفق‌داد. این مانع باابداع یك قرن *saeculum* جدید که به‌جای ۱۰۰ سال ۱۱۰ سال طول بکشد، حل‌شد، و ازآن‌پس مراسم‌مزبور رادرهر ۱۱۰ سال بامبناقراردادن ۴۵۶ق.م. که‌تاریخ‌اجرای نخستین مراسم سده بود، برگزار می‌کردند. حتی در آن صورت نیز مراسم زمان اگوست یك سال زودتر انجام گرفت، یعنی در سال ۱۷ به‌جای ۱۶، و علت این اختلاف هرگز به‌نحو رضایتبخش توضیح نشده است. با تبعیت از سنت، به کتابهای سیبیلی رجوع شد و به‌موجب یك‌تفسیر مخصوص برگزاری مراسم از لحاظ مذهبی تصویب شد. طرح این مراسم توسط یك تن قاضی متشخص به‌نام آتیوس‌کاپیتو[1] تنظیم شد.

درسه شب متوالی اگوستوس برای «سرنوشتها» (The Fates)، ماده خدایان تولد (the Ilithyae)، و مادر زمین (Mother Earth) به فرمان کاهن سیبیلی، قربانی گذارد. نکتهٔ مهم این است که این ماده خدایان جایگزین دیس‌پاتر و پروزرپینا، فرمانروایان دنیای مردگان، شده بودند. در این کار نوعی نشانه‌گرایی (Siymbolism) برای تولد و باروری وجود داشت، زیرا که «سرنوشتها»

1- Ateius Capito

مشی زندگی کودك نوزاد را تعیین می‌کردند، خدایان تولد درآمدن او به زمین کمك می‌کردند، و مادر زمین معاش او را با میوه‌های خود تأمین می‌کرد. ولی وقت اجرای مراسم (شب) و محل‌آن (مذبح زیرزمینی نزدیك رود تیبر) یادآور مراسم قدیم‌کفاره بود. زبان ورافتادهٔ دعاهایی‌که لطف خدایان را برای امنیت، سعادت و پیروزی مردم رم جلب می‌کرد نیز متعلق به‌گذشته بود. اگوستوس به‌تنهایی این قربانیها راگذراند و دعاهای مربوط به‌آن را خواند. او این موضوع را روشن ساخت که تنها کسی که تکلیف بستن دوران گذشته و جبران مافات را دارد، تنها خود او است.

حیرت‌انگیزترین ابداعات‌قربانیها ودعاهایی‌بودکه‌در روز برای ژوپیتر، ژونو، آپولو و دیانا انجام می‌شد. این دو خدای اخیر در سومین روز مورد ستایش قرار می‌گرفتند. در این مراسم دستیار اگوستوس دامادش آگریپا بود که در قدرت با او بستگی نزدیك داشت. حضور آگریپا نشانهٔ آن بود که اگوستوس او را لایق کمك به‌خودش در حفظ و افزایش نعمتهای مردم رم یافته، و او را لایق اجرای برنامهٔ خدماتش در صورت مرگ یا معلولی خودش می‌دانست. قربانیهای ژوپیتر و ژونو در اولین و دومین روز در تپهٔ کاپیتول در برابر معبد بزرگ ژوپیتر انجام می‌گرفت. اگوستوس نمی‌توانست از مقدم داشتن خدای خدایان و همسرش خودداری کند. ولی آپولو، خداوند حامی امپراتور، و خواهرش دیانا، مورد ستایش مخصوصی در جلو معبد

آپولو برروی تپهٔ پالاتین قرار گرفتند که اگوستوس در ۲۸ پیش از میلاد آن را گشوده بود. یك‌گروه هماوایان، مرکب ازبیست و هفت‌پسر و بیست و هفت‌دختر، سرودی خواندند که مخصوصاً توسط کوینتوس هوراتیوس‌ـ فلاکوس برای آن مراسم ساخته شده بود. فلاکوس پس از مرگ ویرژیل در سال ۱۹ ق. م.، بزرگترین شاعر رم شناخته شده بود. این سرود که *Carmen Saeculare* نام داشت، در نسخه‌های خطی هوراتیوس به‌ما رسیده است. سرود مزبور دعایی است جهت خدایان جشن برای آیندهٔ رم و ثنای رژیم اگوستوس. در موزهٔ ترمه[1] رم ما امروز می‌توانیم بقایای کتیبه‌ای راکه شامل شرح آن زمان از بازیهای سده است، ببینیم. در آن کتیبه نام هوراس به‌عنوان سازندهٔ سرود ذکر شده است.

نمایشهای تئاتری در پی تمام قربانیها اجرا می‌شد. در نخستین شب به‌احترام سنت حاضران را وا می‌داشتند که برپا بایستند، زیرا فقط در ۵۵ پیش از میلاد بود که پمپئی اولین تماشاخانهٔ دایمی را، که در آن نیمکتهایی برای تماشاگران وجود داشت، از سنگ ساخت. یك تالار که شاید دارای نیمکتهای چوبی بود، برای استراحت تماشاگران در فاصلهٔ بین مراحل عملیات، ساخته‌شده‌بود. پس از اتمام مراسم سومین روز، یك میدان مسابقه به طور سردستی درست شد و مسابقهٔ ارابه‌رانی برگزار گردید. این مسابقه پایان رسمی بازیها بود، اما سرگرمی مردم هنوز تمام نشده بود. پس از یك‌روز استراحت

1- Terme

(۴ژوئن)، هفت‌روزمتوالی به‌نمایشها تخصیص‌می‌یافت‌که به‌سه نمایشنامه، مسابقهٔ‌اسبدوانی وشکارحیوانات تقسیم شده بود. این‌بازیهای اضافی، «بازیهای‌افتخاری» نامیده می‌شد. از این نام چنین بر می‌آید که مخارج این بازیها از طرف خود اجراکنندگان تأمین می‌شد نه از جانب خزانه‌داری، ولی محتملتر آن است که در این مورد نیز اگوستوس هزینهٔ لازم را، به‌نیابت از طرف هیأت پانزده نفری، از کیسهٔ خود تأمین می‌کرد.

در همین فصل از *Res Gestae*، اگوستوس به ما می‌گوید که هشت نمایش گلادیاتوری که او داد، سه‌تا به نام خودش بودند و پنج‌تا به‌نام پسرانش و نوه‌هایش. وی می‌افزاید که در حدود ۱۰،۰۰۰ گلادیاتور در این نمایشها شرکت کردند. از این رقم برمی‌آید که بطور متوسط ۱۲۵۰ گلادیاتور در هر نمایش شرکت داشتند. وقتی که ما به‌یاد می‌آوریم که عدهٔ پرتورها حد اکثر ۱۲۰ نفر تعیین‌شده‌بود، به‌تبذیری که‌در نمایشهای امپراتوری می‌شد، پی می‌بریم. ولی چنانچه عبارت جالب تاسیتوس را به‌کار بریم، باید بگوییم که ساکنان شهر رم ظاهراً عشق به‌چنین سرگرمیهایی را «در رحم مادران خود» پیدا می‌کردند. ژولیوس سزار بسیار اهل ذوق بود و از راه دادن نمایشهای عالی برمحبوبیت خویش نزد توده‌های مردم افزود. ذوق‌خود اگوستوس بیشترمتوجه مسابقه‌های قهرمانی بود، مخصوصاً کشتی، و وحشیگری رزم گلادیاتوری را با ممنوع ساختن رزمی که طرف شکست‌خورده بیچون وچرا به‌دست‌حریف پیروزمند کشته‌می‌شد،

تخفیف داد. ولی هرنفرتی که‌ممکن بود نسبت به‌جنبه‌های ظالمانه‌تر نمایشهای گلادیاتوری احساس کند، او را به محروم ساختن مردم از این سرگرمی وادار نساخت. در اجرای نمایشهایی که به‌مناسبت مرگ آگریپا در سال ۷ق.م. برگزار شد، او در حقیقت نه‌تنها رزمهایی را بین دوگلادیاتور مقرر داشت، بلکه گروههایی را به‌جان هم انداخت و خونریزی بزرگی ایجاد کرد.

جنگهای میان حیوانات، که درآن جانوران به‌یکدیگر حمله می‌کردند یا مورد حملهٔ مردان یاسگان قرار می‌گرفتند، در سال ۱۸۶ق.م. در رم معمول شد و به‌زودی نزد مردم محبوبیت یافت. در پایان جمهوری نمایشهای به‌دقت تنظیم شده‌ای اجرا شد که ایالات رم برای کمك به‌تدارك آن‌وادار شدندعجیبترین و وحشیترین حیوانات خود را بفرستند. ضمناً باید خاطرنشان ساخت که عامهٔ مردم رم در آن هنگام به‌دیدن برخی از حیوانات وحشی معتاد شده بودند که پس از دوران رم باستان تا دورهٔ رنسانس و حتی قرن نوزدهم بار دیگر در اروپا نمایان نشدند. اگوستوس نوشته است که اوبیست‌وشش نمایش از حیوانات افریقایی برای مردم ترتیب داده بود که طی آن سه‌هزاروپانصد رأس از آنها کشته شدند. به‌تدریج که میل جنون‌آسای مردم برای این نوع نمایش افزایش یافت، نسل‌برخی ازحیوانات‌در بسیاری‌از ایالات‌برافتاد. البته می‌توان فایده‌ای برای این موضوع قایل شد و گفت که با از میان رفتن حیوانات وحشی کشت زمینهای بیشتری امکان‌پذیر گشت، ولی عده‌ای از مردم هم

برمنقرض شدن نسل آن حیوانات افسوس می‌خوردند.

زشت‌ترین منظرهٔ نمایشهای گلادیاتوری و جنگ حیوانات، اثر آن روی تماشاگران بود. رزم میان گلادیاتورها یا یك حیوان جنگی تعلیم یافته با یك جانور وحشی، مسلماً نمایشی از مهارت‌بود، ولی با هیجان حاصل از خونریزی و مرگ نیز ارتباط نزدیك داشت. توسعهٔ روزافزون نمایشها در دوران امپراتوری دلیل واضحی است براینکه فرد رومی لذت خود را با مقدار خونی که پیش چشمش می‌ریخت می‌سنجید نه بادیدن مهارت حرفه‌ای. این تشنگی برای ناهنجارترین هیجان از روی عادت رومیان، در انداختن بدترین جنایتکاران پیش حیوانات وحشی در نمایشهای عمومی یا وادارکردن آنها به‌جنگ با یکدیگر تا حد مرگ، معلوم می‌شود. در یك نمایش گلادیاتوری در فوروم در عصر اگوست، یك راهزن معروف سیسیلی روی سکویی قرار داده شد که آن را مخصوصاً برای فروریختن ساخته بودند، و درنتیجه آن بدبخت از بالا در قفس حیواناتی افتاد که وی را از هم دریدند. این نمایش وحشیگری پیشگوی پالودگیهای ظلمی بود که ما در امپراتوری جدید می‌بینیم. در این امپراتوری تماشاگران خسته، خرده‌خرده برشدت خواهش خود می‌افزودند، و خواهششان برآورده می‌شد. تا آنجا که ما اطلاع داریم، نمایشهای اگوستی برروی هم نسبت به‌آنچه بعدها اتفاق‌افتاد، تاحدزیادی جنبهٔ انسانی‌داشت.

پس عجیب نیست اگر مسابقه‌های قهرمانی به‌روش یونانی به‌نظر مردم رم امری ملایم می‌آمد. اگوستوس

علی‌رغم علاقهٔ شخصی خود به مسابقه‌های قهرمانی، فقط سه‌بار آنها را برای همشهریان خود برگزار کرد، برای رومیان بهترین قهرمانان جهان را دعوت نمود ودر میدان مارس[1] جایگاههای مخصوصی ساخت. مسلماً برای تکرار این مسابقه‌ها تقاضای زیادی نشد. امپراتور طبیعتاً از این حیث در یونان بیشتر موفقیت یافت. در آن کشور مسابقه‌های قهرمانی و موسیقی برقرار کرد که هر چهار سال یك بار در آکتیوم یا ترجیحاً در شهر جدید نیکوپولیس که به‌دست خود او، در محل، برای برگزاری مراسم پیروزیش بنیادنهاده شده بود، انجام‌می‌گرفت. در رم همین پیروزی با یك رشته بازیهایی که هرچهار سال یك‌بار تجدیدمی‌گردید، و پس ازنخستین برگزاریشان در سال ۲۸ق.م. به‌نوبت زیر نظر چهار هیأت از کاهنان انجام می‌گرفت، یادآوری می‌شد. این چهار هیأت عبارت بودند از: کاهنان *(pontifices)*، غیبگویان *(augurs)* هفت متصدی ضیافتهای مقدس، و چهار متصدی کتابهای سیبیلی و مذاهب خارجی. مسابقه‌های قهرمانی قسمتی ازاین‌بازیها بودندو پس‌ازمرگ اگوستوس موقوف‌شدند.

بالاخره یك نوع سرگرمی بود که اگوستوس آخر از همه برای مردم رم ترتیب داد و دربارهٔآن در*Res Gestae* بیش ازهر نمایش دیگر سخن می‌گوید. این نمایش‌عبارت بود از یك نبرد دریایی ساختگی. ژولیوس سزار در ۴۶ق.م. سابقهٔ چنین نبردی را ایجاد کرده بود. او در میدان مارس دریاچه‌ای درست کرده بود که عدهٔ زیادی

1- Campus Martius

از کشتیهای جنگی دو، سه و چهار ردیفی (مقصود ردیف پاروهاست. ـم.) را در خود جای می‌داد. این کشتیها را او به‌دوقسمت تقسیم کرده بود کـه یکی نمایندهٔ صور و دیگری نمایندهٔ مصر بود. او ایـن کشتیها را بـه‌هزار ملوان و دوهزار پاروزن مجهز کرده و در یـك درگیری دریایی با هم به‌رزم انداخته بود. این دریاچه در سال۴۳ پرشد و اکنون اثری از آن نیست.

اگـوستوس مـراسم گشایش معبد مـارس اولتور[1] را در سال ۲ق.م. به‌مناسبت مانور دریایی خود برگـزار کرد و برای این کار دریاچه‌ای در نزدیکی ساحل راست رود تیبر ایجاد نمود. طول ایـن دریـاچه یکهزارپـا و عرضش هشتصدپا بود، و آب آن از آبراههٔ جدیدی به‌نام آکواآلسیه‌تینا[2] که مخصوصاً برای این منظور ساخته شده بود. تأمین می‌شد. بجز پاروزنان، سه‌هزارتـن در نبرد دو ناوگان که از سی کشتی دمـاغه‌دار و تعداد بیشتری از ناوهای سبکتر تشکیل می‌شد، شرکت کردنـد. ایـن دریاچه دست‌کم تا سال ۹۵ میلادی وجود داشت و بـرای نمایشهای دریایی امپراتوران بعدی ونیز زینتی برای یك پارك جنگلی که اگوستوس به‌افتخار نوه‌های خود، گایوس ولوسیوس سزار، ساخته بود، مورداستفاده قرار می‌گرفت.

جاهایی که در آنها نمایشهای مختلف انجام می‌یافت نیز مورد توجه اگوستوس بود. مهمتریـن آنهـا سیرك ماکسیموس بود که خرابه‌های آن را امروز می‌تـوان در انتهای شرقی دره‌ای که میان تپه‌های پـالاتین و آونتین

1- Mars Ultor 2- Aqua Alsietina

قراردارد، مشاهده کرد. رومیان تأسیس آن‌را به‌تارکوین اول نسبت می‌دهند. اگوستوس‌ازآن فقط در *Res Gestae* آن‌هم در ارتباط آن باساختمان یك‌لژ امپراتوری دردامنهٔ تپهٔ پالاتین، نام می‌برد، که از آنجا خودش، خانواده‌اش و مهمانانش می‌توانستند بازیها را تماشا کنند. این سیرك توسط ژولیوس سزار برای جادادن ۲۵۰،۰۰۰ تماشاگر توسعه یافته بود و دلیلی نیست که تصور کنیم اگوستوس به‌هنگام بازسازی قسمتی از آن که به‌سبب آتش‌سوزی سال ۳۱ ویران شده بود، نقشهٔ سزار را تغییر داده باشد.

این سیرك یکی از مجللترین بناها در عصر اگوست بود و اندازه‌ای حیرت‌انگیز داشت. در حدود دو هزار پا درازا و سه هزار پا پهنا. تماشاگران در سه قسمت می‌نشستندکه نیمکتهای هرقسمت نسبت به‌قسمت جلویی خود در سطح بالاتری قرار داشت و خندقی ازآب بین آنها و زمین نمایش فاصله‌ای برای مصونیت از شر حیوانات وحشی ایجاد می‌کرد. این بنا گرچه در درجهٔ اول برای مسابقه‌های اسبدوانی و ارابه‌رانی در نظرگرفته شده بود، ولی نمایشهای رزمی‌گلادیاتورها و حیوانات نیز در آن برگزار می‌شد. دیواری که در طول بنا شده بود زمین نمایش را به دو قسمت تقسیم می‌کرد. اگوستوس درآن ستون هرمی شکلی را که از هلیوپولیس در مصر آورده بود، نصب‌کرده بود. این ستون امروزه در پیاتسادل پوپولو[1] (میدان مردم) که در اواخر قرن شانزدهم به‌آنجا

1- Piazza del Popolo

منتقل و درآن نصب شد، برپاست. از طرف غربی، این بناشامل جایگاههایی بودکه «زندانها» (*carceres*) نامیده می‌شد و مسابقه دهندگان پیش از شروع مسابقه درآنها نگهداری می‌شدند. به‌اشارهٔ کلآنتر متصدی مسابقه، درهای این جایگاهها در آن واحد باز می‌شد و مسابقه آغاز می‌گردید. نمای این ساختمان با سنگ مرمر ساخته شده بود. یك رشته ستون بنا را از هر طرف احاطه‌کرده بود، و در عقب ستونها، در زیر جایگاههای تماشاگران، دکانهایی قرار داشت و در بالای آنها اتاقهایی برای نشیمن. بین آنها مدخلها و پله‌هایی قرار داشت که به جایگاهها منتهی می‌شد. نقاط نزدیك این قسمت محلهایی بودند برای فالگیران، فواحش و اشخاص مشکوك دیگر که در جستجوی مشتری در میان جمعیت پرسه می‌زدند. هوراس از جولان زدن در این محیط هرزه لذت می‌برد.

مسابقه‌های ارابه‌رانی نیز در سیرك فلامینیوس در انتهای جنوبی میدان مارس که طبق آخرین تحقیقات در نزدیکی تیبر واقع شده بود، برگزار می‌شد. این سیرك برای انواع دیگر نمایشها نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. در سال ۲ ق. م. این سیرك را آب انداختند و شکار تمساحی انجام‌گرفت‌که طی آن سی وشش تمساح کشته شدند. چون این سیرك تا حدی نزدیك فوروم قرار داشت، مردم غالباً درآن گرد می‌آمدند تا به نطقهای سیاسی‌گوش دهند. در همین سیرك بودکه اگوستوس نطقی در رثای ناپسریش دروسوس برسر جنازهٔ وی ایراد کرد.

تنها آمفی‌تئاتر سنگی‌که در عصر اگوست وجود

داشت، آمفی‌تئاتری بودکه توسط استاتی لیوس تاوروس به‌خرج خود او بنا شده بود. نمایشهای گلادیاتوری نه تنها درآنجا و سیرك برگزار می‌شد، بلکه در ساپیتا[1] نیز اجرا می‌گردید. اینجا محلی بود که مردم رم در آن رأی می‌دادند. ساختمان‌ساپیتای عصراگوست به‌دست ژولیوس‌ـ سزار به مقیاس عظیمی آغاز شده بود. این بنا در سال ۲۶ ق. م. تمام شد و توسط آگریپا گشایش یافت. رواقی به‌طول یك میل این ساختمان را احاطه کرده و در داخل خود فضای آزاد برای رزمها داشت. مضحك است که این یادگاری قدرت سیاسی مردم در زمانی ایجاد شدکه آن قدرت سریعاً رو به‌زوال می‌رفت. شهروندان حاضر در نمایشهای گلادیاتوری، دست کم می‌توانستند قهرمانان محبوب خود را بانوعی طرفداری‌که برای‌کشور زیانبخش نبود، پشتیبانی‌کنند.

تاوروس آمفی‌تئاتر خود را به‌ترغیب اگوستوس ساخت. این ترغیب نمونه‌ای از سیاست امپراتور برای واداشتن بعضی از دوستان ثروتمند خویش به‌کشیدن قسمتی از بار مالی برنامهٔ ساختمانی امپراتور بود. بانی این‌گونه عمارات بجز رسیدن به‌محبوبیت در زمان زندگی خود به‌خاطر انجام یك خدمت ملی، می‌توانست امیدوار باشدکه نسلهای‌آینده با دیدن نام او برروی عمارت، وی را به‌یاد خواهندآورد. ولی همواره این خطر وجود داشت که‌کسی درآینده بنای اصلی را بازسازی کند و نام خویش رابه‌جای نام بانی قرار دهد. اگوستوس هیچگونه تضمینی

1- Saepta

برای آینده نمی‌توانست بدهد، ولی می‌توانست مسابقه‌ای برای جانشینان خویش ایجاد کند و ایجاد هم کرد. او در *Res Gestae* مخصوصاً تذکار می‌دهد که در بازسازی ردیفی از ستونها که به دست شخصی به‌نام گنایوس اکتاویوس (در ۱۶۸ ق. م.) ساخته شده بود، او اجازه داد که نام بانی اصلی برجا بماند. این یك مورد استثنایی نبود. در نطقی که تیبریوس جانشین اگوستوس برجنازهٔ او ایرادکرد، جوانمردی امپراتور فقید را ستود و به‌عنوان مثال گفت که وی تمام بناهای مشرف به‌ویرانی را آباد کرده ولی بانیان اصلی را هرگز ازشهرتشان محروم نساخته است. این روش تقریباً در حدود یك قرن بعد از طرف امپراتور آدریان دقیقاً تعقیب شد. به‌همین جهت است که ما امروز در سردر پانتئون این کتیبه را می‌بینیم: «مارکوس آگریپا پسر لوسیوس این بنا را در سومین کنسولی خود، ۲۷ ق. م.، ساخت.» این بنای یادگاری در ۲۶ میلادی تماماً طوری توسط آدریان بازسازی شدکه تاکنون یافتن بقایای مسلم اثر کار آگریپا ممکن نشده است.

لوسیوس کرنلیوس به‌ترغیب امپراتور یك تماشاخانهٔ سنگی ساخت که در ۱۳ ق. م. گشایش یافت. دو سال بعد اگوستوس تماشاخانهٔ دایمی دیگری را که توسط ژولیوس سزار به افتخار خواهرزاده‌اش مارسلوس بنا شده بود، گشود. مارسلوس در ۲۳ ق. م. مرده بود. گرچه سزار طرح این بنا را به طرز بسیار باعظمتی ریخته بود، اگوستوس مساحت آن را با افزودن قطعه زمینهایی‌که از اشخاص منفرد خریده بود، بازهم وسعت داد. مراسم

عمدهٔ گشایش عبارت بود از اجرای نمایشنامه‌ای دربارهٔ تروا *lusus Troiae*. اجرای این نمایشنامه یکی از مراسم مقدس رم قدیم بودکه اگوستوس جنبهٔ اجتماعی و مادی آن را از جنبهٔ مذهبیش مؤکدتر ساخت. اینجا بار دیگر ما عناصر سنتی را به‌شکلی نو و به‌صورت مخلوطی از افسانه و واقعیت، احساسات و عمل، که خصیصهٔ اصلی عصر اگوست بود، می‌بینیم.

در نمایشنامهٔ تروا، پسران جوان خانواده‌های اشرافی به سه اسواران سوار تقسیم شده بودند. این عده باسلاحهایی‌که باخود حمل می‌کردند، یك‌رشته مانورهای بغرنج انجام می‌دادندکه برخی ازآنها به‌نوعی درگیری سوارنظام منجر می‌شد. زمین مانور به‌شکل لابیرنت ساخته شده بود. اجرای این مانور مشکل بود، و آزمایش سختی بود از کاربرد مهارت. همچنین از فرد به عنوان عضو یك گروه بسیار هماهنگ، قابلیت عمل می‌خواست. پسرانی که در این عملیات شرکت می‌کردند، رهبران آیندهٔ مردم رم بودند، و آموزشی‌که فرامی‌گرفتند به‌آنها حس انضباط وکوشش متشکل و سلامت جسمی می‌داد. ولی آنچه به‌همین اندازه اهمیت داشت عبارت بود از نمایش اجباری میزان موفقیت در برابر دیدگان مردم‌رم. پسران خصایصی به دست می‌آوردندکه بعداً می‌بایست به‌منزلهٔ رهبران ملت، داشته باشند. به‌آنان‌آموخته می‌شد که در سنین کم در برابر مردم عرض اندام‌کنند و قابلیتشان را در معرض قضاوت آنان قرار دهند.

کلمهٔ *Troiae* درعنوان این بازی بافعل حرکت‌مربوط

است و از لحاظ لغوی ارتباطی با شهر تروا ندارد. ژولیوس سزار ظاهراً اولین کسی بودکه این بازی را با شهر مزبور مرتبط ساخت، و این کار را به‌منزلهٔ قسمتی از تبلیغات زمان خود انجام داد. به‌موجب این تبلیغات بنیاد رومیان را آن عده از اهالی تروا تشکیل می‌دادند که پس از افتادن شهرشان به‌دست یونانیان با آنئاس به رم آمده بودند، و اصل خود سزار نیز منسوب به‌آن رهبر می‌شد که پسر ونوس بود. ویرژیل در اینیئید[1] بنیاد مردم رم را در شخص قهرمانش می‌ستاید و اصل برخی از نظامات تاریخی زمان خود را به‌گذشتهٔ افسانه‌ای نسبت می‌دهد. بازی تروا یکی از نظامات بود. در کتاب پنجم، این بازی آخرین مراسم بازیهایی است‌که در سیسیل به افتخار یادبود آنکی‌سس پدر آنئاس، که یك سال پیشتر در آنجا مرده بود، برگزار می‌شد اسکانیوس یولوس[2]، پسر آنئاس، که خانوادهٔ ژولیوس او را از نیاکان خود می‌دانست و نام خویش را به او نسبت می‌داد، یکی از اسوارانها را رهبری می‌کرد و بعداً به لاتینهای اولیه این بازی را یاد داد، و به‌وسیلهٔ همان لاتینها بود که این بازی به رم رسید. درنمایشی‌که هنگام‌گشایش تماشاخانهٔ مارسلوس اجراشد، گایوس‌سزار بزرگترین نوه‌اگوستوس که در آن وقت نه ساله بود، شرکت کرد. او یقیناً یکی از اسوارانها را نه‌تنها به‌عنوان نوهٔ امپراتور، بلکه به‌منزلهٔ یکی از اخلاف یولوس اصلی، رهبری می‌کرد.

این موضوع مایهٔ مسرت است که تماشاخانه‌های

1- Aeneid 2- Ascanius-Iulus

دایمی جدید دورهٔ درخشانی را در تاریخ تئاتر رم باز کردند. ولی ما نمی‌توانیم گزارش مسرت‌آمیزی در این باره بدهیم، مگر اینکه «درخشان بودن» را صرفاً از حیث مقدار و ابداع مشخص سازیم. هنر تئاتر رم در قرن دوم ق. م. با تراژدیهای انیوس، پاکوویوس[1] وآکسیوس[2] و کمدیهای پلاوتوس[3]، کاسیلیوس[4] و ترنس[5] به اوج کمال رسید. تراژدیها از نمایشنامه‌های یونانی مایه می‌گرفتند که طرحها وآدمهای نمایش را به‌دست می‌دادند. معهذا نمایشنامه‌های رومی ترجمه‌های کورانه و حتی خیلی نزدیك به‌متن نبودند، بلکه نمایشنامه‌های جدیدی بودند که طبق سنن ملی به‌دست مؤلفان خود تنظیم شده بودند. همین موضوع را می‌توان دربارهٔ کمدیهایی گفت که به‌شیوهٔ کمدی «جدید» که در یونان زمان هلنیستی رواج داشت، نوشته شده بودند. اشخاص و لباس و اثاث نمایش همچنان یونانی بودند، ولی بذله‌گویی و برداشت آن، ایتالیایی. نوع دیگری از کمدی ابداع شد که در آن اشخاص از زندگی ایتالیا گرفته شده بودند و محل وقوع حوادث در شهرهای ایتالیا بود.

در عصر اگوست چند نویسندهٔ درجه اول به‌نوشتن تراژدی دست زدند. در اینجا ما فقط به‌نام بردن از واریوس‌روفوس، آسی‌نیوس‌پولیو[6] و اوید، نیازمندیم. نمایشنامه‌های آنان بسیار مورد ستایش معاصران‌ادبیشان

1- Pacuvius 2- Accius 3- Plautus 4- Caecilius
5- Terence 6- Asinius Pollio

واقع شد، و شك نمی‌توان داشت که شیوهٔ آنها کلاسیك بود. ولی ما نمی‌دانیم که چندتای آنها عملا به‌روی صحنه آمد، و چندتا فقط برای گروهی از برگزیدگان ادبی خوانده یا به‌دوستان فریخته‌ای که ممکن بود ظرایف آنها را بستایند، داده شد. ما می‌دانیم که تی‌اس‌تس[1] اثر روفوس[2] در سال ۲۹ ق.م. ضمن بازیهایی که به‌مناسبت پیروزیهای اگوستوس اجرا شد، به‌روی صحنه آمد. ولی چندان معلوم نیست که آیا مدئای[3] اوید یا تراژدیهای پولیو برای عامهٔ مردم نمایش داده شد یانه.

اما نمایشنامه‌های تراژدی معمولی ممکن بود به‌منزلهٔ استخوان‌بندی صحنه‌های تماشایی مانند نبردها، دسته‌های نمایشی، مراسم پیروزی ــ تقریباً هرنوع حرکتی که در آن، چشم‌ممکن بود از انبوه مردم، حیوانات، لباسها وسایر اشیای چشمگیر خیره شود ــ مورد استفاده قرار گیرند. ما می‌توانیم تصورکنیم‌که مراحل خونین یك‌نمایشنامه‌که خارج از صحنه در تئاتر کلاسیك یونان انجام می‌گرفت، جزء به‌جزء برای بینندگانی اجرا می‌شد که به دیدن نمایشهای گلادیاتوری و شکار حیوانات معتاد بودند. هوراس شکوه می‌کند که حتی در میان مردم تحصیلکرده لذت از گوش به‌چشم هجرت کرده است.

ولی در یك نوع سرگرمی لذت هرگز گوش را رها نکرده بود. رومیان آواز رادوست می‌داشتند. انواع آواز مورد علاقهٔ آنها عبارت بود از آریا[4]، سولو[5] و دوئت[6]،

1- Thyestes 2- Rufus 3- Medea 4- aria
5- solo 6- duet

که به‌هنرپیشه اجـازه می‌داد هنر خوانندگـی خـود را نمایـان سازد. آوازهـا جزء لاینفك تراژدی و کمدی را تشکیل می‌دادند، ولی با قسمتهایی از گفت وگوی منثور جدا می‌شدند. درعصراگوست نوعی از نمایش که توسط یونانیها ابداع شده بود، معمول شد. قسمتهای غنایـی تراژدیها از جای خود در چارچوب نمایشنامه‌های مربوط خارج می‌گردیدند و ازنو نوشته می‌شدند تا به‌آوازخوان فرصت هنرنمایی بدهند، و به‌عـامهٔ مردم بـه‌شکل آواز عرضه می‌شدند. امـا خواننده برعکس هنرپیشهٔ‌کنسرت امروزی با لباس‌کسی‌که وی نقشش را بازی می‌کرد ظاهر می‌شد، و احساسات و افکار خود راعلاوه برآواز باحرکات نیز نمایـان می‌ساخت. چون دو استعداد اجـرای نقش و خواندن‌آوازکمتر بـه‌یك اندازه دریك نفر پیدا می‌شد، عمل به دوقسمت تقسیم می‌شدکه یکی مربوط به‌حرکات یا رقص شخص نمایش بود که توسط یك هنرپیشه یا رقاص حرفه‌ای انجام می‌گرفت در حالی‌که یك خواننده آواز را در عقب صحنه می‌خواند.

این شکل از نمایش اساس پانتومیم را تشکیل داد که درعصر اگوست زیر نفوذرقاصان مشهوری چون‌پیلادس[1] اهل سیلیسا (کیلیکیه) و باتیلوس[2] اهل اسکندریه، رونق یافت، حکایت کرده‌اند کـه وقتی اگوستوس، پیلادس را به سبب قهرکردن او با باتیلوس ملامت کـرد، رقـاص پاسخ داد «سزار، این به‌نفع تو است که مردم وقت خود را روی ما تلف می‌کنند.» ظاهراً پیلادس بود که یك‌گروه

1- Pylades 2- Bathyllus

کامل او هماوایان و ارکسترهای بزرگ را وارد پانتومیم کرد که رقص را همراهی کنند. وقتی کـه رقاص روی صحنه نبود، گروه هماوایـان و ارکستر می‌تـوانستند تماشاگران را سرگرم نگه دارند. به‌تدریج کـه اشعار اپرا ادامه می‌یافت، رقاص بایك اجرای واحد می‌بایست عده‌ای از نقشهای مختلف را به‌شکل رقص نمایان سازد. ولی تکلیف او بیش از این بود، و آن اینکه در یك صحنهٔ واحد با تغییرات آنی در حرکات و روش اجرا، اشخاص مختلف را مجسم مـی‌ساخت. اشخاص نمایش معمولا از جهان اساطیر و افسانه‌ها مأخوذ می‌شدند و شخصیتشان در میان مراحل عاشقانهٔ نمایشنامه مجسم می‌شد ــ مانند آرس[1] و آفرودیت که در حین زنا تـوسط هفایستوس[2] دستگیر شدند، یاعشق فدرا[3] به‌ناپسری‌خود هیپولیتوس[4] این نوعی سرگرمی بود که در آن مـادهٔ کهنه‌شکلی نـو می‌یافت و اشتیاق جمعیت به‌حرکت، مهـارت جسمی و هنری در رقص و ژست، نمایش احساساتی خوش‌فرجام و موضوعات عاشقانه، اقناع می‌شد.

نوشتن کمدیهایی به‌روش پلوتـوس و جـانشینان بلافصل او در عصر اگوست و پس از آن همچنان ادامه یافت. ولی منظور ازنوشتن‌آنها شاید بیشتر تمرین ادبی بود. گایوس ملیسوس[5]، بردهٔ‌آزاد شده‌ای از مـایسناس، کوشید تاآن نوع‌کمدی راکه درآن اشخاص و اثاث نمایشی ایتالیایی بودند، و با انتقال‌محیط‌نمایشنامه‌هایش ازمردم

1- Ares 2- Hephaestus 3- Phaedrs
4- Hippolytus 5- Gaius Melissus

عادی به‌بهادران، اعتلا بخشد. این ابداع ظاهراً با موفقیت بادوامی روبه‌رو نشد. حقیقت این است که هیچ یك از این دونوع نمایشنامه از حیث محبوبیت نتوانست با «فارس» آتلانه[1] و پانتومیم رقابت کند.

«فارس» آتلانه یك نوع قدیمی از سرگرمی تئاتری بود که از کامپانیا به‌رم آمده بود. این فارس مانند کمدی هنری *commedia dell' arte* توسط بازیگران عادی اجرا می‌شد، و نقشهای آن اساساً برمبنای یك طرح ساده که از پیش تهیه می‌شد، قرار داشت. در نخستین نیمهٔ قرن اول پیش از میلاد، ما نام نویسندگان مخصوصی را می‌شنویم که با نوشتن متونی برای این فارسها شهرت یافتند. ولی تا اواسط قرن، نمایش فارس به‌پانتومیم جای پرداخت. اگوستوس شاید به‌احیای محبوبیت فارس به‌منزلهٔ قسمتی ازبازگرداندن نظامات ملی‌کهن، علاقه‌ای خاص داشت.

چهار شخصیت عمدهٔ این نمایشنامه‌ها عبارت بودند از پاپوس[2] طفیلی، دوسنوس[3] کوژپشت آب‌زیرکاه، بوکوی[4] احمق پرخور، و ماکوس[5] کله‌خر. این اشخاص هرنقشی که برنقش اصلی آنها تحمیل می‌شد، مشخصات اصلی خود را حفظ می‌کردند. مثلا ماکوس در یك نمایشنامه نقش تبعیدی، در نمایشنامهٔ دیگر نقش‌سرباز و در سه دیگر نقش باکره را ایفا می‌کرد. در هر یك از آنها بازیگر هنوز همان احمقی بود که بایك رشته کیفیات

1- Atellane Farce 2- Papus 3- Dossennus
4- Bucco 5- Maccus

جدید درمی‌آمیخت و از آنها شکست می‌خورد، و درنتیجه حماقتش به‌شکل مضحکتری در می‌آمد. گویا هنرپیشگان درجه دومی نیز بوده‌اند، زیرا که ما عنوانهایی مانند «قصاران» *the Fullers* و شرابفروشان *the Vintners* شنیده‌ایم که نمایندهٔ دسته بزرگتری از بازیگران هستند. ولی اثر کار آنها شاید چیزی بیش‌از فراهم‌ساختن مشاغل جدیدی برای رؤساشان نبود. مکالمه به‌نظم ساده نوشته شده بود و در اجرای آن چندان نشانی از موسیقی و آواز وجود نداشت. نمایش مجسم‌کنندهٔ وضع زندگی هرروزهٔ مردم عادی در ده و شهر بود که البته پیچ‌وتابها و اغراقهای کمدی پست با آن آمیخته بود. الفاظ خشن و شهوت‌انگیز به‌مقدار فراوان با عبارات آبدار و کلمات منافی عفت در آن وجود داشت. برخی از صحنه‌های عاشقانه زننده و ظاهراً به‌حد بیشرمانه‌ای هزلی بودند.

پانتومیم محبوبترین شکل سرگرمی تئاتری بود. از لحاظ هنری با فارس آتلانه به‌طبقهٔ کمدی پست متعلق بود، ولی برخی عناصر را دربرداشت که آن را با مذاق مردم‌سازگارتر می‌ساخت. این‌نوع نمایش به‌بازیگریهای عادی محدود نبود، بلکه‌ازموسیقی، آواز و رقص استفاده می‌کرد، ولی گذشته از هرچیز تنها نوع نمایش بود که در آن نقش زنانه به‌وسیلهٔ زنان ایفا می‌شد. در پانتومیم عادت براین جاری بود که هنرپیشگان زن زیباییهای خود را سخاوتمندانه نمایش دهند. طرح نمایشنامه به‌احتمال زیاد در اطراف زنا دور می‌زد، و بازگشت غیرمنتظر شوهر، فرار دردآور زن با قاسقش، پنهان شدن فاسق در

آخرین لحظه، و یکی به‌دوی شوهر و زن، می‌بایست برای بیشتر رومیان همان‌گونه عادی باشد که برای هرکسی که امروزه در نمایشهای سبك و مضحك حضور می‌یابد. صدای کتك‌کاری که از لوازم کمدیهای خشن است، در صحنه می‌پیچید. برای‌تنوع، اساطیر به‌صورتی درمی‌آمد که در آن خدایان، ماده خدایان، قهرمانان وماده‌قهرمانان در زشت‌ترین لحظات شبه انسانی نمودار می‌شدند.

هرزه‌گراییهای پانتومیم، امری مأنوس و پذیرفته شده بود. باکره‌های وستال نیز مانند هردختر آمادهٔ ازدواج، در این‌گونه نمایشها حضور می‌یافتند. خود اگوستوس، که در قوانین خود دشمن آشتی‌ناپذیر زنا بود و دختر خویش را به‌سبب رفتار ناشایسته تبعید کرد، به‌تماشای این گونه نمایشها می‌آمد. تماشاگران تئاتر از زمان جمهوری عادت داشتند که هر شعری را که مضمون آن به‌یکی از شخصیتهای سیاسی مورد نظرشان قابل‌اطلاق بود فوراً حفظ کنند و برای ابراز احساسات خود به‌کار برند. در یکی از پانتومیمها که وصف آن به‌ما رسیده است، تماشاگران شعری را که آن را کنایهٔ بسیار ناخوشایندی به‌تمایلات جنسی‌امپراتور تلقی کرده‌بودند، به‌شدت مورد تحسین قرار دادند. این شعر واضحاً چنان نوشته شده بود که دارای دومعنی باشد، و نشانه‌ای است از آزادیی که پانتومیم از آن بهره‌مند بود.

عدهٔ روزهای سال که در عصر اگوست به‌سرگرمیهای عمومی اختصاص یافته بود، درنظر کسانی‌که باجامعه‌ای آشنا هستند که اکثریت مردم آن حتی دوروز در هفته

کار تولیدی نمی‌کنند، زیاد نمی‌نماید. ضمناً این موضوع را نیز باید درنظر داشت که هیچ‌یك از وسایل متعدد سرگرمی که در این عصر وجود دارد ــ مانند سینما، تلویزیون، رادیو، فعالیتهای ورزشی و غیره ــ دردسترس ساکنان رم قدیم نبود. پس آنچه که [در مورد رم باستان] باید موجب تأسف شود، مربوط است به‌کیفیت سرگرمیها [نه‌کمیت آنها].

هیچ‌چیز نبودکه تعادلی در خشونت وشدت نمایشها، که فقط برای ایجاد هیجان ترتیب می‌یافتند ــ مثلاسرعت و خطر مسابقهٔ ارابه‌رانی، و خونریزی نبردهای گلادیاتوری و شکار حیوانات و لوندبازیهای پانتومیم‌ـ برقرار کند.

مهارتی عظیم و ثروتی بی‌پایان در این نمایشها ریخته می‌شد. ارابه‌رانان، گلادیاتورها، جنگ‌کنندگان با حیوانات، هنرپیشه‌ها، خواننده‌ها و رقاصان بهترین کسانی بودند که امپراتوری می‌توانست به‌وجود آورد. رژه‌ها، مناظر و لباسهای بازیگران چشم را خیره می‌کرد. تماشاگران می‌خندیدند، تحسین می‌کردند، به‌شگفت می‌آمدند و می‌پسندیدند. حتی احساس ترحم و ترس می‌کردند ــ رحم برای گلادیاتور محبوبی که مغلوب شده بود، و ترس برای اینکه شوهر بدگمان ممکن بود عاشق زن خود را که در صندوق مخفی شده بود ببیند. تماشاگر مسلماً چنین می‌اندیشید که بار دیگر چنین نمایشهای شگفت‌انگیزی اجرا نخواهد شد.

پیش از پایان بخشیدن این فصل دربارهٔ شهر،

سخنی باید در مورد برنامهٔ ساختمانی عصر اگوست گفته شود. شرح مفصلی از ساختمانهایی که در عصر اگوست بنا شد با ذکر تاریخهایشان (هروقت کـه دانسته شود)، به‌هیچ منظوری کمك نخواهد کـرد. بحث دربـارهٔ چند یـادگاری مهم از لحاظ مقام آنهـا در محیط روشنگری آن‌زمان مفیدتر است، و ایـن بحث را مـا در فصل بعد خواهیم کرد. ولی اینجا می‌توان برخی از جنبه‌های مادی کلی برنامه را وصف کرد.

در *Res Gestae*، اگوست‌درحدود بیست‌وسه ساختمان را ذکر می‌کندکه به‌فرمان خود اوساخته یا بازسازی شد، و این علاوه بر هشتادودو معبدی بـود کـه او در ششمین کنسولی خود (۲۸ق.م.) از نو ساخت. بـه‌اینهـا بـاید یادگاریهایی را افزود که به‌دست اعضای بلافصل خانوادهٔ او، مخصوصاً دامادش آگریپا، ساخته شده یادگاریهایی که به‌ترغیب او کسانـی غیر از خویشاونـدانش، مـانند تاوروس و بالبوس، بناشده، و یادگاریهایی کـه مستقلا توسط دیگران برپا شده بود تـا مایـه افتخاری بـرای خودشان، یا اگوستوس و اعضای خانواده‌اش باشد. طبق یك تخمین غیردقیق، ساختمانهای نسبتاً مهم که در فاصلهٔ میان‌مرگ سزار ومرگ اگوستوس (۴۴ق.م.ـ۱۴ب.م.) تازه‌ساخته یابازسازی شده‌بودند، تعدادشان۱۲۷واحدبود.

ژولیوس سزار کوشید تا شهر را بطرز بـاشکوهی زیبـا سازد. او حتی در نظر داشت کـه رود تیبر را وارد مجرای جدیدی سازد که از پل مولویان شروع می‌شد؛ به‌ـ درازای دامنهٔ مونته‌ماریو امتداد می‌یافت؛ وشاید به‌بستر

قدیمی رود، در خم آن، در کاستل سان‌آنجلو می‌پیوست. در این‌قسمت شاید بخشی ازپراتی[1] به‌سمت میدان مارس اضافه می‌شد. در نقشهٔ سزار می‌بایست بناهایی در میدان مارس ساخته شود و پراتی بـه‌یك میدان ورزش جدیـد تبدیل گردد. وقتی که سزار به‌ساختمان حوزهٔ رأی‌گیری جدید و باشکوه خود (ساپیتا) در طرف چپ ویالاتا[2] (ویادل کـورسوی[3] کنونی) دست زد، اجرای قسمتی از آن نقشه آغاز شد. این بنا در سال ۲۶ق.م. تکمیل شد و بـه‌دست اگوستوس گشایش یافت. قتل سزار مانع از آن شد کـه بقیهٔ نقشه اجرا گردد.

اگوستوس به‌مسیر طبیعی رود تیبر دست نزد ولـی در انتخاب میدان مـارس به‌عنوان محـل ساختمانهـای عمومی، از سزار پیروی کـرد. قسمت جنوبـی میـدان مارس، نزدیك فوروم قدیم، قبلا با چند ساختمان بزرگ مانند تماشاخانهٔ پمپئی و سیرك فلامی‌نیوس اشغال شده بود، ولی زمین واقع در شمال بطور عمده دستکاری نشده و بیشتر آن جزو املاك عمومی بود. جز در صورتی کـه اگوستوس حاضر بود ساختمانهای جدید عصر خـود را روی تپه‌های مسکونی بگسترانـد، میدان مـارس تنهـا زمین مناسبی بود که در آن زمان برای تمرکز ساختمانها دردسترس قرارداشت. اگوستوس وقتی‌که درسال ۲۸ق.م. ساختن مقبرهٔ خود را در قسمت شمالی میدان مارس میان ویالاتا و رود تیبر آغاز کـرد، راهی را کـه برنـامهٔ ساختمانیش می‌بایست طی کند، تعیین نمود.

1- Prati 2- Via Lata 3- Via del Corso

تا زمـــان ژولیوس سزار فوروم رم بـــه‌طرز تحمل‌ـ ناپذیری از انبوه ساختمانهای عمومی، دکانها، معابد و مجسمه‌ها پر شده بود. سزار با ساختن فوروم جدیدی در شمال‌غربی فوروم قدیم، از شدیدتر شدن ایـــن تـــراکم جلوگیری کرد. این، نخستین، از فورومهـــای بـــزرگ امپراتوری بود که با فوروم تراژان به‌اوج اعتلا رسیدند. یکی از منابع‌کهن می‌گویدکه سزار نمی‌خواست فورومش به‌صورت بازار درآید. با این‌حال قسمت قابل ملاحظه‌ای از طرف جنوب آن از دکانها ساخته شده بود که بقایای آنها را امروزه می‌توان به‌عیان دید. طریقهٔ ساختن آنها ثابت می‌کند که قسمتی از نقشهٔ اصلی بوده‌اند. سابقهٔ بازار بودن فوروم ایتالیا، چیزی نبود کـــه آن را بتوان یکباره از میان برد.

تپهٔ کاپیتول فوروم رم‌را ازمیدان مارس جدامی‌کرد. فوروم سزار نخستین گام در ایجاد یـــك معبر عمده میان آن‌دو در شمال بود. شگفت آنکه وقتی آگوستوس فوروم خود را ساخت، آن کار را تکمیل نکرد. تکلیف بـــه‌پایان رساندن آن یکصدسال بعدبه‌عهدهٔ تراژان‌افتاد. اگوستوس می‌توانست فوروم خود را به‌فوروم سزار در طول همان محور درازی اضافه کند که تـــا شیب شمال تپهٔ کـــاپیتول پیش مـــی‌رفت و از هر پشته‌ای که این تپه را به‌کویرـ ینال می‌پیوست، می‌گذشت. درعوض، او فوروم خود را به‌شکل راست گوشه و چسبیده به‌فوروم سزار بنا کـــرد. به‌هرحال، این محل بدون اعتنا به‌اصول شهرسازی ساخته نشده بود. فوروم اگوستوس از برخی از پرجمعیت‌ترین

نواحی قسمت شمالی شهر، معبر آسان و بزرگی به‌فوروم سزار داشت، و از آنجا به‌فوروم رم.

جهت بندی فوروم رم، چنانکه ما امروز می‌بینیم، یکی از آثار زمان ژولیوس سزار است. در سال ۷۸ ق. م. کوینتوس لوتاتیوس کاتولوس[1] با بنا کردن تابولاریوم[2] که محل امنی بود برای بایگانی دولتی، به‌انتهای غربی فوروم نمای عظیمی افزود. در طرف جنوب سزار بازیلیکای سمپرونیا[3] (تاریخ ساختمان ۱۷۰ ق. م.) و «دکانهای قدیمی» (*tabernae veteres*) راکه در جلو آن واقع بود خراب‌کرد و بنای باشکوه بازیلیکاژولیا را ساخت و آن را در ۴۶ ق. م. پیش ازآنکه‌کاملا تمام شود، گشود. اگوستوس آن را تکمیل کرد ولی این بازیلیکا بعداً سوخت و بار دیگر در ۱۲ میلادی با مقیاس وسیع‌تری ساخته شد. این بازیلیکا بین دوتا از قدیمترین معابد رم قرار داشت: معبد ساترن، که بنیانگذاری‌آن به‌دورهٔ شاهان یاآغازجمهوری نسبت داده‌می‌شد، ومعبدکاسترو پلوکس[4]، که بنا به‌روایت درسال ۴۸۴ ساخته شده‌بود. اولی‌کاملا به دست لوسیوس موناتیوس پلانکوس[5] باپولی که از فروش اموال غارتی که به‌یك سردار فاتح تعلق داشت، ساخته شده بود. سنت براین جاری بودکه هر سرداری که مراسم پیروزی برایش برگزار می‌شد از این ممر یك بنای عمومی بسازد یا آبادکند. پلانکوس پیروزی خود برگلها

1- Quintus Lutatius Catulus 2- Tabularium
3- Sempronia 4- Castor and Pollux
5- Lucios Munatius Plancus

را در ۲۹دسامبر ۴۳ق.م. جشن گـرفت. تیبریوس معبد کاستر را کاملا بازسازی‌کرد و آن را در سال ۶ میلادی به نـام خودش و برادر متوفـایش گشود. سه ستون مرمر سفیدکه نشانه‌های فوروم امروز هستند از عصر اگوست باقی مانده‌اند.

درطرف شمال فوروم، سزار ساختمان عمارت جدیدی را برای مجلس سنا آغاز کرد تا جای ساختمانی را که در ۵۲ ق. م. بـه‌سبب آتشسوزی ویران شده بـود، بگیرد. اگوستوس این کار را به‌پایان رساند و عمارت جدید را در سال ۲۹ افتتاح کرد. سزار همچنین یك جایگاه خطابه ساخت کـه در میان قسمت غربی فـوروم قرار داشت و جبهه‌اش به‌جانب شرق بود. طرف شمالی، واقع در مشرق عمارت سنا با بازیلیکای امیلیا[1] اشغال شده بود. این بنا اصلا در ۷۹ ق. م. ساخته شده ولی بین سالهای ۵۵ و ۳۴ ق. م. به‌نحوی بـاشکوه تجدید بنا شده بود. سزار برای ساختن این عمارت قسمتی از آنچه را که در غارت‌گل به دست آورده بود، خرج کرد. بازیلیکای امیلیا در ۱۴ ق. م. دچـار حریق شد، و اگـوستوس و دوستان شخصی به‌نام امیلیوس پـاولوس که اجدادش‌آن بازیلیکـا را ساخته و تجدید بنا کرده بودند، هزینهٔ آن را برعهده گرفتند.

اگوستوس بدین‌گونه فوروم را از سه طرف محاط در عمـارات یـافت. در طرف غرب، جـایی که زمین به سوی‌ولیا[2] بالا می‌رود، یعنی به‌سوی پشتهٔ میان پالاتین و اسکویلین که اکنون طاق نصرت تیتوس به‌فراز آن خود-

1- Basilica Aemilia 2- Velia

نمایی می‌کند، هیچ چیز از حیث جلب نظر و شکل منظم دادن به‌ناحیه، با تابولاریوم قابل مقایسه نیست. تنها ساختمان عبارت بود از یك سکوی بزرگ برای سخنرانی که آن را تریبونال آوره‌لیوم[1] می‌نامیدند و از روی آن دیدن خط شکستهٔ دیوارهای عقبی رجیا ممکن بود. رجیا برطبق سنت کاخ شاهان رم بود، و تا آخر دوران جمهوری به‌مسکن رسمی کاهن اعظم، رئیس عالی مذهبی رم، تبدیل شده بود.

قتل ژولیوس سزار در ۱۵ مارس ۴۴، و وقایع مربوط به تشییع جنازه و یادبود او، فرصتی برای برپاداشتن یك عمارت یادگاری به‌دست دادکه طرف راست فوروم را می‌بست. مارکوس آنتونیوس جسد سزار را به فوروم آورد و آن را باوضع پاره پاره‌اش به‌مردم رم ارائه داد. خطابهٔ رثائیهٔ او به‌قدری در شنوندگان نفوذ کرد که آنها فوراً توده‌ای از هیزم فراهم کردند و جسد را سوزاندند. خاکستر جسد به‌گورستان خانواده در میدان مارس برده شد و در سوختنگاه جسد محراب و ستونی برپاگردید. بر روی این ستون این دوکلمهٔ ساده نوشته شده بود: parenti patriae («به‌پدرکشورش»). دولابلای[2] کنسول به‌زودی این دو یادگاری را برداشت. ولی خاطرهٔ سزار به‌این آسانی از میان نرفت.

درسال ۴۲، وقتی که سزار به‌مرتبهٔ الوهیت رسیده بود، هیأت سه‌نفری تصمیم گرفت که در سوختنگاه سزار معبدی برای او بسازد. این بنا ظاهراً تا سال ۳۴ به‌پایان

1- Tribunal Aurelium 2- Dolabella

رسیده بود، ولی آشوب و جنگ داخلی که از مشخصات پایان دههٔ چهارم قبل از میلاد بود گشایش آن را تا سال ۲۹ به‌تعویق انداخت. اگوستوس در *Res Gestae* ادعا می‌کند که خودش به‌تنهایی آن را ساخته است.

یکی از صور جالب این معبد سکویی بود که در حدود سه‌مترونیم بلندی داشت و در جلو خود معبد واقع بود. این سکو جای تریبونال آوره‌لیوم را که برای جاباز کردن جهت ساختمان جدید خراب شده بود، گرفت. در عقب آن، معبد حتی در سطح عالیتری قرار گرفته بود.

قسمت قدامی سکوی معبد، که در مقابل فوروم در غرب قرار داشت، در نخستین مرحلهٔ ساختمان، در وسط با یك مشکات نیم‌دایره که محراب در آن قرار داشت، شکسته شده بود. ما می‌توانیم با این تصور که اکتاویان می‌خواست این محراب، که به‌پدرالوهیت یافته‌اش تخصیص داده شده بود، در همان محلی بماند که دولابلا آن‌را خراب کرده بود، این طرز معماری را توضیح دهیم. اما در سال ۳۰ق.م. سنا فرمان داد که پایهٔ دیوار معبد با دماغه‌های (*rostra*) کشتیهایی که در نبرد آکتیوم به‌تصرف رومیان درآمده بود، تزیین گردد. مشکات بعداً با دیوار کشتی پوشانده شد تا جبههٔ سکو را یك‌پارچه سازد، و محراب که تاحدی خراب شده و از بالا با سطح سکوی خطابه پوشیده شده بود، نامرئی گردید. بقایای آن را امروزه می‌توان در فضای میان دودیوارکه باستانشناسان آن‌را خالی کرده‌اند، مشاهده نمود.

قسمت مرکزی انتهای شرقی فوروم اکنون دارای

نمای باشکوهی در معبد سزار الوهیت یافته شده بود. فضای میان این معبد و معبد کاستر در سمت جنوب با یك طاق‌نصرت که‌مجلس‌سنا پس‌از نبرداکتیوم موجبات‌ساختن آن را فراهم کرده بود، زیبا شده بود. این طاق‌نصرت با یك راهرو تنها، در سال ۲۹ق.م. پایان یافت. علت ساختن این طاق‌نصرت با عبارتی ساده در کتیبهٔ رواق ذکر شده بود: «برای حفاظت کشور.» در سال ۱۹ این طاق نصرت را خراب کردند و طاق‌نصرت زیباتری باسه راهرو در همان محور، کمی به‌طرف شرق، ساخته شد تا یادآور اقدامات سیاسی موفقیت‌آمیز اگوستوس در استرداد اسیران رومی و پرچمهای نظامی از پارتها باشد.

سنا و مردم در عملیات پرکردن فضای خالی در سمت شمال میان معبد و بازیلیکای امیلیا، حضور یافتند. جدیدترین حفریات نشان می‌دهد که یك طاق‌نصرت عظیم درآن محل به‌افتخار گایوس ولوسیوس سزار نوه‌های امپراتور از راه نسب و پسرانش از راه فرزندخواندگی، بنا شده بود. این طاق‌نصرت ظاهراً پس از سال ۲ق.م. بنا شده و امتدادی به‌سمت جنوب بوده است از نوعی غرفهٔ‌باز که اکنون بارواق گایوس ولوسیوس یکی محسوب می‌شود.

طرف مشرق فوروم یك بنای یادگاری پادشاهی بود. این بنا به‌افتخار بنیانگذارانش ژولیوس سزار، پسرش اگوستوس و دوسزار جوان که اگوستوس می‌خواست آنها را وارثان خود سازد، ساخته شده بود. این معبد به‌رومیان یادآوری می‌کرد که اگوستوس پسر خداست و نسب

ژولیوسی خود را به‌آنئاس بنیانگذار مردم رم و مادرش ونوس المپی می‌رساند. دماغه‌های کشتیهای تصرف شده در آکتیوم شهادت می‌داد که او کشور را از جنگ سالم بیرون آورده است و معنی طاق‌نصرت جنوبی آن بود که او به‌کارهای بزرگ در زمان صلح قادر است. و طاق نصرت شمالی مردم را مطمئن می‌ساخت که جانشینان لایقی برای ادامهٔ صلح و رفاه موجود در عصر اگوست وجود دارند.

فصل پنجم
دین، اخلاق و افکار

قبلا دیدیم که‌اگوستوس پیش ازاینکه بگذارد خودش به جای مارکوس امیلیوس لپیدوس به‌سمت کـاهن اعظم انتخاب شود، منتظر مرگ آن کـاهن بود. اگوستوس در سال ۴۸ ق.م. توسط ژولیوس‌سزار به‌عضویت سادهٔ هیأت کاهنان انتخاب شده بود. ولی درمدت درازی که از سال ۴۴ تاهنگام مرگ لپیدوس دراواخر سال ۱۳ طول کشید، اگوستوس در هیأت کاهنان نظراً از لپیدوس پایینتر بود. به‌اگوستوس بارها پیشنهاد شده بود کـه لپیدوس را از کهانت اعظم معزول کند و چـه از حیث عنوان و چه در عمل ریاست دین کشور را به‌عهده گیرد. چون کـاهنان برای تمام مدت عمر انتخاب می‌شدند، امتناع اگوستوس از اعمـال قدرت و محبوبیت خود بـرای معزول کـردن لپیدوس، معمولا براحترام او نسبت به سنت مذهبی حمل می‌شود. این مسلماً علت اصلی تصمیم او بود، ولی باید افزود که کیفیات موجود نگسستن اورا از رسوم جـاری بسیار آسان می‌ساخت. لپیدوس پس‌از اخراجش از هیأت

سه‌نفری در سال ۳۶ مجبور شد که در سیرسئی به انزوا زیست کند. علی‌رغم عنوان عالیش، او هرگز یارای مخالفت باخواسته‌های اگوستوس را در مسائل دینی نداشت. امپراتور از هرحیث رئیس دینی بالفعل کشور شناخته می‌شد و خیلی پیش‌از اینکه کاهن اعظم بشود، براساس این شناسایی عمل می‌کرد.

اگوستوس در *Res Gestae* به چهارتا از مهمترین هیأتهای کاهنان اشاره می‌کند. او خود در هریك از آنها عضویت داشت. به‌سبب افتخاری که‌مقامهای عالی کهانت داشت، در جمهوری جدید کوشش شد تاآنها را عادلانه میان اعضای خانواده‌های اشرافی تقسیم کنند. نتیجه این شد که‌یك‌مرد واحد نمی‌توانست بیش‌از یك شغل بزرگ کاهنی را اشغال کند. ژولیوس‌سزار این رسم را نادیده گرفت و خود علاوه براینکه کاهن اعظم بود، سمت غیبگویی را نیز داشت و عضو هیأت سه‌نفری، که وظیفهٔ حفاظت کتابهای سیبیلی و نظارت کلی برمذاهب خارجی را به‌عهده داشت، نیز بود. اگوستوس از سابقه‌ای که توسط پدرخوانده‌اش ایجاد شده بود، پیروی کرد. او در فاصلهٔ میان سالهای ۴۲ و ۴۰ به‌مقام غیبگویی رسید ودر حدود سال ۳۷ به‌عضویت هیأت پانزده نفری برگزیده شد. بین سالهای ۱۶ و ۱۳ به‌هیأت هفت نفری که تصدی ضیافتها و دسته‌های مذهبی را داشتند، پیوست. ازاین‌رو معلوم می‌شود که او از مدتها پیش به‌هیأت کاهنان تعلق داشت.

عضویت هیچ‌یك‌ازاین هیأتهای‌مذهبی بازندگی‌مدنی

یاحرفهٔ سیاسی شخصی منافات نداشت، بلکه تشخصی بود که نجبا امیدوار بودند به‌مجموعهٔ مقامهای بلند سیاسی خود بیفزایند. در زمان جمهوری، کاهن اعظم غالباً رهبر سنا بود واز دوران اگوستوس به‌بعد شاغلان این بالاترین شغل کهانت مرتباً امپراتوران بودند. آنچه که ما تاکنون دربارهٔ زندگی سزار، لپیدوس واگوستوس گفته‌ایم نشان می‌دهد که چگونه فعالیتهای کشوری و لشکری از هرقبیل کاملا بابلندترین مقام کهانت در رم سازگار بود.

ولی کهانتهایی هم وجود داشت که آزادی عمل و حرکت شاغلان خود را سخت محدود می‌ساخت. اینها عبارت بودند از کهانتهای گرامی ژوپیتر، مارس، کویرنیوس، وکهانت «شاه مقدس» *rex sacrorum* کاهن ژوپیتر، که «روشنی روز» (Flamen Dialis) نامیده می‌شد، مخصوصاً دچار تحریمهای عجیب بود. حاجت به تأکید در این‌باره نیست که اصلاح موی سر او ممکن نبود مگر بایك‌کارد مفرغی، یادراین‌باره که‌پایه‌های تختخواب او می‌بایست باخاك پوشانده شود. برای یك مرد جاه‌طلب موضوع مهم این بود که کاهن ژوپیتر نمی‌توانست بیش از دو یاسه روز از رم غیبت کند. معنی این کار آن بود که او نمی‌توانست مقامی را در ایالات عهده‌دار شود که وی را به‌ثروت یاشهرت برساند. بنابراین شگفت نیست اگر بگوییم تااوایل قرن دوم ق. م. یافتن نامزدهای مناسب برای این شغل مشکل بود. وقتی اگوستوس سرانجام یك مرد مخصوصاً شایسته را برای این کار پیدا کرد، هفتاد و پنج سال از خالی بودن محل آن می‌گذشت.

همچنین عده‌ای از انجمنهای مذهبی قدیم بودند که از اجرای مراسم مذهبی کهنه دست برداشته بودند، یا آنها را باتوجه بیشتری به ظواهر رسمی انجام می‌دادند تابه‌روح و فحوای اصلی. اگوستوس به‌حکم وظیفه یکی از برادران آروال[1]، یکی از اعضای انجمن تیتوس‌ـ تاتیوس[2]، ویك کاهن خدمتگزار در جشنها شد. حضور او روح جدیدی در این بقایای دین بدوی رومیان دمید. او حتی توانست از مراسم یکی از آنها استفادهٔ سیاسی بکند. وقتی که در سال ۳۲ به کلئوپاترا اعلان جنگ داده شد، اگوستوس به‌معبد بلونا وارد گردید و به‌عنوان کاهن مأمور جشن تمام مراسم مقدماتی مربوط به‌اعلان رسمی جنگ‌را انجام داد. درجمهوری قدیم، کاهنان مأمور جشن عهده‌دار اجرای این مراسم ونیز عقد معاهدات صلح بودند. این‌تکالیف‌بعداً به‌امورصرفاًسیاسی تبدیل‌گردیدکه مدتها پیش از عصر اگوست توسط سنا و کلانتران انجام می‌گرفت. بااحیای مراسم اعلان جنگ، اگوستوس نه‌تنها به‌آن رسمیت بخشید، بلکه این فکررا نیز که‌جنگ مزبور عادلانه و اجتناب‌ناپذیر بود وبرضد یك دشمن خارجی انجام می‌گرفت، تقویت کرد.

در جمهوری جدید و دوران جنگهای داخلی، عدهٔ زیادی از بناهای مذهبی در نتیجهٔ غفلت به‌طرز اسف ـ انگیزی ویران شده بودند. هوراس دریکی از غمناکترین قصایدش از معبدهای مشرف به ویرانی و ضریحها و مجسمه‌های مقدسی که‌ازفرط دودزدگی سیاه شده بودند،

1- Arval 2- Titus Tatius

سخن می‌گوید. این قصیده مسلماً پیش‌از سال ۲۸ ق. م.، یعنی وقتی ساخته شده بود که اگوستوس، بنا به‌گفتهٔ خودش هشتاد و دو معبد را تعمیر کرده بود. این نخستین گام اجتناب‌ناپذیر در احیای مذهبی بود و آشکارا نشان می‌داد که امپراتور جداً به‌زندگی مذهبی شهر علاقه‌مند است و مشتاق است که برای بازگرداندن به‌وضع سابق از بودجهٔ شخصی خود خرج کند. بااقدام وی خانه‌های خدایان به‌طرز مناسبی نگهداری می‌شد.

معهذا به‌مردم رم فهمانده شد که آنها نیز باید در این قسمت از برنامهٔ مذهبی شرکت کنند. امپراتور با ثروت هنگفت خود تقریباً بار مالی را به‌دوش می‌کشید ولی شهروندان ساده نیز می‌توانستند به‌نسبت بضاعت خود کمك کنند. خود امپراتور از آنها خواسته بود که‌هر ساله چنین کمکی بکنند، و یکی از مورخان در وصف این موضوع می‌گوید که او دست خودرا پیاله‌وار دراز می‌کرد تاسکه‌های کوچك بی‌بضاعتان درآن ریخته شود. باید خاطرنشان ساخت که طرز خرج کردن پول توسط خود امپراتور تعیین می‌شد. او مایل‌بود که‌مجسمه‌های خدایان را باآن بخرد.

ما قبلا شمه‌ای دربارهٔ شرکت شخص اگوستوس در هیأتها و انجمنهای مذهبی سخن گفتیم. مسألهٔ مذهبی مهم او پس‌از بازسازی معابد، عبارت‌بود ازباز گرداندن حیثیت آن هیأتها و انجمنها، مخصوصاً کهانتهای عالی، باعضویت دادن مردانی که از احترام برخوردار بودند. در دوران حکومت هیأت سه‌نفری، مشاغل کهانت بدون

ملاحظه به‌منزلهٔ پاداشهای سیاسی به‌اشخاص داده می‌شد. اخراج اشخاص ناشایسته‌ای که به‌کهانت گمارده شده بودند، غیرممکن بود، ولی اعضای جدید رامی‌شد بادقت بیشتری تعیین کرد. به‌علاوه، باازمیان رفتن تدریجی خانواده‌های پاتریسی، مشکلی ایجاد شده بود. برخی از کهانتها، مانند کهانت ژوپیتر، فقط می‌بایست به پاتریسیها سپرده شود، و درچهار هیأت بزرگ ازمدتها پیش عادت براین جاری‌بود که‌عدهٔ اعضای پاتریسیها و پلبها تقریبا مساوی باشند. این موازنه بین سالهای ۴۴ و ۲۹، وقتی که عدهٔ پلبها ازپاتریسیها بسیار بیشتر شده بود، شدیداً به‌هم خورد.

دوقانون اگوستوس را قادر ساخت که این مشکلات را حل کند. در سال ۲۹ اگوستوس اختیار یافت که‌هرکس را بخواهد به‌مرتبهٔ پاتریسی برساند، وتمام کاهنان را، حتی به‌تعدادی بیش‌از شمارهٔ معمول اعضای هیأتهای کهانت، شخصاً منصوب نماید. اگوستوس از فقرهٔ اول اختیارات خود برای برقراری مجدد توازن میان کاهنان پاتریسی و پلب در تمام هیأتها استفاده کرد، و بابهره گرفتن ازفقرهٔ دوم، برتعداد اعضای آنها افزود. این امر به‌او امکان داد که بسیار کسان را باانتصاب به‌کهانت پاداش دهد. گروه کاهنان به‌زودی بار دیگر مرکب شد از اعضای اشرافیت سنا، و عضویت آن برای کسی که یکی از نیاکانش کنسول نبودند، پیوسته مشکلتر می‌شد. اگوستوس در *Res Gestae* می‌گوید که ۷۰۰ سناتور در زیر پرچم او در آکتیوم خدمت می‌کردند و بعداً ۸۳ تن

آنهاکنسول و ۱۷۰ نفرشان کاهن‌شدند. اگوستوس‌دوستان خود را فراموش نمی‌کرد. کهانتهایی که دستخوش محدودیتهای مزاحم بودند، هنوز خواستار نداشتند. دیدیم که اگوستوس در پیدا کردن یك پاتریسی شایسته، که داوطلب کهانت ژوپیتر باشد، به‌اشکال برخورده بود. تنها وسیله‌ای که برای تحریض اشخاص به‌قبول این‌شغل داشت، عبارت بود از تخفیف برخی از تحریمهای سخت و وعدهٔ جانشینی کنسولی درسال بعد. ولی کاهن هنوز نمی‌توانست به‌فرمانداری یك ایالت منصوب شود.

پیدا کردن دختران شایسته برای‌خدمت به‌آیین وستا نیز مشکل بود. اشکال این‌امر بیشتر ازناحیهٔ والدین بود تااز جانب خود دختران. پدر و مادر یك باکرهٔ وستال می‌بایست زنده باشند و مطابق مراسم مذهبی کهن به رسمی‌ترین طریق (*confarreatio*) ازدواج‌کرده‌باشند. این مراسم، اگر واقعاً انجام می‌گرفت، تقریباً به‌وجه انحصار توسط پاتریسیها اجرا می‌شد. والدینی که متارکه کرده بودند، باانتخاب دختر خود جداً مخالفت می‌کردند. این محدودیتها از عدهٔ پدرانی که می‌توانستند دختران خویش‌را به‌عنوان نامزد شغل مزبور به‌کاهن اعظم معرفی کنند، می‌کاست.

با کرهٔ وستال بین سنین شش و ده سال انتخاب می‌شد و وقتی که خدمت خود را آغاز می‌کرد، از اختیار پدر خارج می‌شد. او مکلف بود که مدت سی سال وستال بماند و دراین مدت ازمزایای قانونی واحترامات مدنی فراوانی برخوردار می‌شد که او را فوق سایر زنان رم قرار می‌داد.

ولی او ضمناً مجبور بود بـاکمال عفـاف زندگی کند و کوچکترین انحراف از راه عفت او را به‌مجازات زنده به‌گور شدن محکوم می‌کرد. پس از انقضای سی سال خدمت اجباری، می‌تـوانست بنا به‌تقاضای خود از تکـالیف و محدودیتهای مذهبی آزاد شود و از آن پس می‌توانست‌که یا ازدواج کند و یـا همچنان وستال باقی بماند. بـاکرهٔ وستال تا آن هنگام از سن قـابل ازدواج برای یك دختر رومی گذشته و شاید خود را آماده می‌کرد تا در بقیهٔ عمر نیز از مزایای شغل خویش بهره برد و محدودیتهای آن را تحمل کند. بطورکلی وستالها مایل بودندکه کار خود را ادامه دهند و عفت ملازم با آن را حفظ کنند.

می‌توان دریافت‌که هر پدری که برای پیشنهادکردن دختری به‌عنوان باکرهٔ وستال حایز شرایط بود، محتملا در این امر دچار تردید می‌شد. خانواده‌های سناتوران در آن هنگام شاید چندان بزرگ نبودند و اگر دختری تنها فرزنـدشان بود، تخصیصش به‌آیین وستا از ادامهٔ نسل خانواده جلوگیری می‌کرد. وانگهی پدر فقط به‌سبب مهر فرزنـدی ممکن بود نسبت بـه‌محروم کردن دخترش از نعمتهای زندگی زناشویی، بیمیل باشد. دختر همچنین از راه یك ازدواج بقاعده می‌توانست اتحادهای مفیدی از لحاظ مالی و سیاسی برای خانوادهٔ خویش فراهم کند. بنا به‌روایت دریك مورد بخصوص وقتی که لازم شد وستال جدیدی، به‌جـای یك وستال کـه مرده بود، تعیین کنند، عده‌ای از پدران دور امپراتور را گرفتند و از او استدعا کردند که دخترانشان را برای آن شغل در نظر بگیرد. این

وضع کاملا روشن نیست، ولی ما می‌توانیم چنین انگاریم که این مردان می‌دانستند دخترانشان‌کاملا حایز شرایطند و مـی‌کوشیدند تـا از اشارهٔ امپراتـور به اینکه بـاید داوطلبانـه پیشنهاد شوند، جلـوگیری کنند. اگوستوس برای ردکردن خواهش آنها سوگند خوردکه اگر یکی از نوه‌هایش به‌سن لازم رسیده بودند، خود او یکی از آنها را عرضه می‌کرد. این تدبیری مؤثر بود، ولی او مجبور شد که حقایق را در نظر بگیرد و مزایای وستالی را زیاد کند. اما چگونه این‌کار را کرد، ما نمی‌دانیم. شاید این کـار عبارت بود از نوعی جبران زیان خانواده‌هـایی‌که دختران خود را از دست می‌دادند.

اگوستوس، لوپرکال[1] را که غاری‌بود درجناح پالاتین و گفته می‌شد که رمولوس و رموس را گرگ در آن شیر داده است، بـه‌حال اول بـازگرداند و مراسم بـاستانی لـوپرکی[2] (دافعان گرگ) را کـه مخصوص تطهیر تپهٔ پالاتین (محل اصلی شهر) بادویدن برگرد آن بود، دوباره بـرقرار کرد. در جمهوری جـدید انجمن لوپرکـال به باشگاهی از جوانانی تبدیل گردیدکه به‌نشاط و حرکات وحشیانه مشهور بودنـد. عضویت این انجمن از لحاظ اجتماعی به انحطاط افتاده بود و در حکومت سزار حتی مردان آزاد شده اجازهٔ ورود به آن را داشتند. اگوستوس عضویت این انجمن را به بهادران محدود ساخت.

او همچنین در سال ۲۹ هنگامی‌که درهای معبد یانوس به نشانهٔ وجود صلح در جهان رم بسته بود، دعای سلامتی

1- Lupercal 2- Luperci

*augurium salutis*را احیا کرد. مراسم این دعا فقط وقتی اجرا می‌شد که ارتش رم تهیهٔ جنگ نمی‌دید یا درگیر نبردی نبود. در عصر اگوست این دعا جدیترین مراسمی بود که برای امنیت مردم رم اجرا می‌شد.

رومیان گمان می‌کردند که معبد ژوپیتر فرتریوس[1] به‌دست رمولوس بناشده بود تانشانهٔ پیروزی او برآکرو[2]، شاه کای‌نینسیس[3] در یك رزم تن به‌تن باشد. این رزم در فهرستی که در زمان اگوستوس تنظیم شد، در رأس فتوحات رم قرار گرفت. رمولوس اموال غارتی را که از آکروگرفته بود، در معبد جدید قرار داد. این‌امر سابقه‌ای ایجاد کرد و دوبار پس از آن فرماندهان رومی که شاهان دشمن را به‌دست خود کشته بودند، زرهی را که از تن حریفان خویش بیرون آورده بودند، در همان معبد قرار دادند.

این بنا مدتها دستخوش اهمال بود و حتی وقتی‌که در حدود سال ۳۲ ق. م. به‌دست اگوستوس بازسازی شد، بدون سقف بود. روایتی که به‌این معبد مربوط بود به زودی مسأله‌ای را ایجاد کرد. مارکوس لیسینیوس‌ـ کراسوس[4] که در سال ۳۰ ق. م. همکار اگوستوس در کنسولی بود، حین نبرد در مقدونیه در سال بعد، یك شاه دشمن را کشت و در پی آن ادعای پیروزی کرد و این حق را برای خود خواست که اموال غارتی خود را در معبد ژوپیتر فرتریوس قرار دهد. اگوستوس را این کار خوش

1- Jupiter Feretrius 2- Acro 3- Caenineses
4- Marcus Licinius Crassus

نیامد. خود او سه پیروزی خویش را در سال ۲۹ تازه اعلام کرده بود، و هر چند که این پیروزیها مهم بودند، او نتوانسته بود با تخصیص دادن اموال غارتی به‌دست آمده در نتیجهٔ شجاعت شخصی خویش، افتخار فتوحات خود را تکمیل‌کند. کراسوس عضو یك خانوادهٔ بسیار متشخص جمهوری بودکه تا حدی دیر به همکاری اگوستوس رسیده بود. او با اموال غارتی خویش می‌توانست مانند یك رمولوس جدید در مراسم پیروزی بخرامد. اما اگوستوس می‌خواست که اگر واقعاً رمولوس جدیدی هست، خود او باشد. او به‌کراسوس افتخارات یك پیروزی را عرضه داشت ولی با تجسس مشکوکی در آثار باستانی، بهانه‌ای پیدا کرد و بدان وسیله کراسوس را از تخصیص غنایم به معبد مانع شد.

اگوستوس معبد پناتها[1] را در ولیا، پشته‌ای‌که تپه‌های پالاتین و اسکویلین را بهم متصل می‌کرد، به‌وضع پیشین آن در آورد. (اسکویلین همان تپه‌ای است که طاق نصرت تیتوس اکنون برفراز آن برپاست.) پرستش پناتها هم خصوصی بود و هم عمومی. پناتها در خانواده‌ها اساساً به‌منزلهٔ الوهیتهایی پرستیده می‌شدند که برانبار خانه و محتویات آن نظارت داشتند. با بسط این پرستش، پناتها به‌زودی محافظان تمام خانه شناخته شدند. اجاق خانواده محراب آنها بود. مردم رم نیز به عنوان یك خانوادهٔ واحد پناتهای مخصوص خود را داشتند. این فقط مثالی از نظایر مشترك بسیار بود که در رم قدیم بین

1- Penates

نظامات خصوصی و عمومی، اعم از دینی و دنیوی، رواج داشت. ما به یقین می‌دانیم که یك معبد پناتها در تپهٔ ولیا در رم در نیمهٔ دوم قرن سوم ق. م. وجود داشته است. منشأ آن شاید خیلی پیش از این تاریخ بوده است.

در زمان اگوستوس مجسمه‌های دو مرد جوان که نشسته بودند و نیزه در دست داشتند، درمعبد دیده می‌شد. این دو تندیس طوری ترتیب یافته بودند که مظهر خدایان دوگانهٔ کاستر و پلوکس شناخته شوند که معبد خودشان کمی دورتر در فوروم واقع شده بود. کتیبه‌ای در پایهٔ مجسمه‌ها بیننده را مطمئن می‌ساخت‌که آنها پناتهای بزرگند. حتی پس از رواج کامل این افسانه که پناتهای حقیقی، که آنئاس آنها را از تروا آورده بود، در شهر لاتینی لاوینیوم حفظ شده‌اند (رومیان آنئاس را بنیانگذار این شهر می‌دانستند)، مردم رم ظاهراً خدایان روی تپهٔ ولیا را پناتهای خانوادهٔ رم می‌انگاشتند.

شایان توجه است‌که اگوستوس متعرض این اعتقاد کهن نشد. چون آنئاس نه تنها نیای مردم رم‌به هیأت اجتماع بود، بلکه بخصوص نیای اگوستوس نیز به شمار می‌رفت، پس پناتهای آنئاس به هر دو متعلق بودند. اگر اگوستوس آنها را از لاوینیوم به رم آورده بود ــ آنها گویا پیکرچه‌هایی از چوب یا مفرغ بودند ــ و در معبد بازسازی شدهٔ ولیا قرار داده بود، به احتمال‌کلی ارتباط مذهبی مشهودی بین خودش و تمام همشهریان رومیش برقرار می‌کرد. ولی یك عادت قدیمی رم سد راه او بود. قرنها کلانتران عالیمقام رم پس از روی کار آمدن به

لاوینیوم سفرکرده بودند تا با شهر تجدید عهد کنند و برای وستاها و پناتها قربانی گذارند. انتقال پناتها به رم موجب نقض آشکار سنتی می‌شد که شاید کهنتر از افسانه‌ای بود که پناتهای محلی لاوینیوم را به حضور آنئاس در آنجا نسبت می‌داد. به‌علاوه، مردم رم نسبت به پناتهای قدیمی خود که خیلی پیش از شهرت یافتن آنئاس به عنوان نیای اصلی رومیان مورد پرستش آنها بود، صاحب حق بودند. اگوستوس نه تنها متعرض این حق نشد بلکه با دوباره ساختن معبد پناتهای رم، احترام خویش را به عقیدهٔ رومیان نشان داد.

در تمام این اعمال اگوستوس، می‌توان مقصود مهمی را دریافت، و آن عبارت است از بازگرداندن نظامات مذهبی قدیم مردم رم و دادن منزلت و نیروی تازه‌ای به آنها. شخص امپراتور اعم از اینکه برای بازسازی یك معبد پول می‌داد، یا با حضور خود در هیأتی از کاهنان، یا اصلاح کیفیت عمومی عضویت هیأت مزبور به‌حیثیت آن می‌افزود، در قضیه دخالت داشت. معهذا جهت دیگری نیز در فعالیت اگوستوس در حیطهٔ مذهب وجود داشت که وصف آن به‌آسانی ممکن نیست. اگوستوس یا از طریق وقایعی که با منشأ خانوادهٔ او در گذشتهٔ افسانه‌ای وجود داشت، یا از راه تجربیات شخصی، خود را با خدایان مخصوصی از نزدیك و از لحاظ شخصی ارتباط می‌داد. ژولیوس سزار در بهره‌گرفتن از داستان خانوادهٔ خود، به عنوان تبلیغی برای سلطنت پیشرو دیگران‌بود. اگوستوس راه او را با تغییرات یا اضافاتی که لازم یا مناسب به‌نظر

می‌رسید، تعقیب کرد. ولی در اعتلای پرستش خدایی که به‌یاری شخص وی شتافته بود، تا حد زیادی شخصاً ابداع کننده بود وگاه برحسب لزوم سنت شکنی هم می‌کرد. در این مورد مناسبات امپراتور با آیین آپولو قبل از هر چیز دیگر توجه ما را جلب می‌کند.

پرستش آپولو در رم به هیچ‌وجه تازگی نداشت. در سال ۴۳۱ ق. م. معبدی به او تخصیص داده شده بود که نزدیك تماشاخانهٔ جدید مارسلوس قرار داشت. این معبد شاید بین سالهای ۳۶ و ۳۳ توسط گایوس سوسیوس از پشتیبانان جدی مارکوس آنتونیوس با غنیمتی‌که از جنگ با جهودان به‌دست آمده بود، از نو ساخته شده بود. اگوستوس از مقام غیبگویی خود در اولین سالهای حکومت هیأت سه نفری که خود نیز جزو آن بود، حداکثر استفاده را کرد. این‌کار او را از لحاظ روحانی باآنتونیوس دریك ردیف قرار داد، هر چند که او از لپیدوس که مقام کاهنی اعظم را داشت، پایینتر بود. آپولو خداوندغیبگویی بطور کلی بود. او مخصوصاً الهام بخش پیمبران خود یعنی سیبیلها بود. وقتی که اگوستوس عضو هیأت پانزده نفری که محافظ کتابهای سیبیلی بودند شد، به‌آپولو نزدیکتر گردید. شاید ورود او به‌این هیأت روشنگر نذر او باشد. اگوستوس نذرکرده‌بود که‌اگر درجنگ خود با سکستوس‌ـ پومیه‌یوس در سال ۳۶ پیروز شود، معبد جدیدی به‌افتخار آن خدا بسازد. شاید این تصمیم او برای رقابت با بازـ سازی معبد قدیم توسط آنتونیان سوسیوس گرفته شده بود.

موضوع هر صورتی داشته باشد، آنچه باعث شد که آپولو خدای حمایتگر اگوستوس بشود، نتیجهٔ نبردآکتیوم بود. در جایی که نبرد اجرا شد، یك معبد آپولو به دریا چشم انداز داشت، و اگوستوس پیروزی خود را به‌حساب حمایت آپولو گذاشت و با پیروی از رسم هلنیستی ده فروند از کشتیهایی را که تصرف کرده بود، به او تخصیص داد. او همچنین دوره‌ای از بازیها به یاد بود نبرد آکتیوم ترتیب داد. این کار، مایه‌ای شد برای داستان منظوم ویرژیل و پروپرتیوس که در آن آپولوی کماندار شخصاًبه‌نفع اگوستوس علیه شرق و خدایان دیوآسای آن مداخله‌کرد. مردم به تدریج کیفیات سوگند اصلی را فراموش کردند و معبد روی تپهٔ پالاتین را نشانه‌ای از حقشناسی اگوستوس نسبت به‌آپولو، به‌مناسبت مساعدتی دانستند که او به‌اگوستوس کرده بود، تا در نبرد قطعیی که راه پیشرفت او را هموار کرد فاتح گردد.

معبد آپولو برتپهٔ پالاتین در ۹ اکتبر سال ۲۸ ق. م. افتتاح شد. متأسفانه محققان هنوز نتوانسته‌اند بر سر محل‌آن برروی تپه موافقت‌کنند. شاید حفریاتی‌که اخیراً در پشت خانهٔ لیویا انجام گرفته است، این مسئله را حل کند. با این حال شکل ظاهری بنا را می‌توان از روی اسناد ادبی تعیین کرد.

اگر ما در نزدیك شدن به معبد همان سمتی را گرفته بودیم‌که پروپرتیوس شاعر عصراگوست درزمان گشایش رسمی آن گرفته بود، رواق زراندودی را می‌دیدیم که بر ستونهای *giallo antico* استوار شده بود. مجسمه‌های

پنجاه دختر دانائوس[1] در فواصل بین ستونهایی که‌رو به‌روی‌مجسمه‌های سوارهٔ شوهرانشان بود، قرارداشتند. این دختران شوهران خود را که پسران آیگیپتوس بودند، در شب زفاف کشته بودند. تندیسهای شخصیتهای تاریخی رم که صاحب استعدادهای فوق‌العاده بودند روی بام رواق در بالای سر ستونها قرار داشتند. در محلی در زیر رواق، شاید در وسط، درنقطه‌ای به‌درازای محور دروازهٔ معبد، مجسمه‌ای از آپولو با چنگش نصب شده بود. کتابخانه‌ای که به قسمتهای یونانی و لاتین تقسیم شده بود به رواق متصل بود.

شخص از میان رواق وارد یك حیاط باز می‌شد. در وسط حیاط یك محراب بودکه چهار مجسمهٔ‌گاو احاطه‌اش کرده بودند. این مجسمه‌ها کار میرون[2] تندیسگر بودند. معبد پشت حیاط تماماً از مرمر کارارا ساخته شده بود. درها با عاج منبتکاری شده و عاجها باکنده‌کاری به شکلی درآمده بودند که افسانه نیوبه[3] و شکست گلها را در دلفی مجسم کند. ارابهٔ آفتاب روی تیزی مثلث سر در قرار گرفته بود. در داخل معبد، در طرفین مجسمهٔ آپولو که کار اسکوپاس[4] بود، پیکرهای لاتونا[5] مادر و دیانا خواهر آپولو نصب شده بودند. درآخرکتاب هشتم انئید، ویرژیل وصف سپری را می‌کند که توسط وولکان، خدای آتش و فلزکاری، برای آنئاس ساخته شده بود. یکی از کتیبه‌های بزرگ داخلی اگوستوس را در مدخل معبد مجسم می‌کند

1- Danaus 2- Myron 3- Niobe 4- Scopas
5- Latona

که هدیه‌هـایی را که توسط مردم جهـان برایش آورده شده، و نیز صف طویل آورندگان را، می‌نگرد و آنها را به درهای باشکوه معبد نصب می‌کند. این تصویر شاعرانه است، ولی در پس آن این حقیقت وجود داردکه اگوستوس هدایـای بسیار به معبد تقدیم‌کرد. او در *Res Gestae* می‌گوید که در حدود هشتاد مجسمهٔ پیاده، سواره، و در ارابه‌های چهـار اسبه، از او در شهر وجـود داشت. او دستور داد که آنهـا را بردارند و ذوب کنند، و از پـول حاصل از شمشها هدیه‌هایی از طلا تهیه کرد و در معبد پالاتین آپولو به نام خودش و کسانی که اصلا مجسمه‌ها را نصب کرده بودند، گذاشت.

در حدود ۱۸ ق. م. معبد جدید اشیای افتخارآمیزی دریافت داشت، و آن عبارت بود از کتابهـای سیبیلی که حاوی‌پیشگوییهایی دربارهٔ «سرنوشت‌رم» بود. این‌کتابها از معبد ژوپیتر به معبد پالاتین آپولو منتقل و در پـایهٔ مجسمهٔ آن خدا نهاده شدند. اگوستوس به منزلهٔ قسمتی از این تغییر انقلابی فرمـان گردآوری و سوزانـدن دو هزار کتاب پیشگویی را که مندرجـاتشان مـوثق نبود، صادر کرد. بدین گونه او ضربه‌ای برشارلاتانها کـه از موهوم‌پرستی توده‌های مـردم سوء استفاده می‌کردنـد، وارد ساخت و منابع پیشگویی رسمی کشور را در یك‌طبقهٔ مجزا و معین قرار داد. او قابلیت اطمینان آنها را با امر به بررسی دقیق و حذف تصرفات و مـواد زاید، افزون ساخت. قسمتهای اصیل متن‌که به‌سبب مرور زمان ناخوانا شده بودند، مجدداً نوشته می‌شدند. این کار به دست هیأت

پانزده نفری انجام می‌گرفت که اگوستوس یکی از اعضای آن بود. این همان هیأتی بود که ادارهٔ بازیهای غیر مذهبی را در سال ۱۷ ق. م. به‌عهده داشت.

تقریباً چنین به‌نظر می‌رسید که «سرنوشت رم» از دست ژوپیتر اپتیموس ماکسیموس[1] خارج شده و در دست خدای‌شخصی امپراتور قرارگرفته است. مسلماً اگوستوس که در امور مذهبی سنت پرست بود نمی‌توانست فکر خلع ژوپیتر را از مقام الوهی فایقش نسبت به سایر خدایان رم، به خود راه دهد. ما از هدایای باشکوهی‌که اگوستوس در معبد مقدس خدای خود در پالاتین قرار داد، اطلاعاتی در دست داریم، ولی او نمی‌توانست ژوپیتر را خدای نگهبان خود سازد. قرنها آن خدا نگهبان همهٔ رومیان و کشورشان بود. به‌علاوه، خود ژوپیتر تپهٔ کاپیتول، دژ شهر اصلی (رم)، همواره با جنگ مرتبط دانسته می‌شد. مسیر دستهٔ ظفر در معبد ژوپیترکاپیتول به‌انتها می‌رسید و سرداری که مراسم پیروزی را برگزار می‌کرد، ملبس به‌لباسی که شبیه به‌تنپوش تندیس آن خدا بود، تاجش را به‌او تقدیم می‌کرد. خدای نبردها و قدرت رم ممکن بود او را در پیروزیش یاری کرده باشد.

ولی دورهٔ بعد از آکتیوم می‌بایست دوره‌ای از صلح باشد، مخصوصاً صلح اگوستی (*pax augusta*) آپولو خود را در نقش جنگجو در آکتیوم نشان داده بود تا پس از فتح اگوستوس صلح پایدار فرارسد. شاعران نشان داده بودند که آن خدا بعداً به‌نفع روشنگری و نظم می‌جنگید،

1- Jupiter Optimus Maximus

همان‌گونه‌که در عصر پیشین‌تری در صفوف خدایان المپی ایستاده بود تا با نیروی وحشیانهٔ شیاطین و غولان بجنگد. او اکنون می‌توانست به نقش مهم خود به عنوان متمدن سازنده، حامی هنرهای صلح‌آمیز، و رهبر موزها، باز گردد. زیراچنانکه هوراس می‌دانست، موزها بودندکه اندرز صلحجویانه می‌دادند وازدادن اندرزلذت می‌بردند. آنها وقتی که اگوستوس در صدد پایان دادن به‌تکالیف جنگی خود بود، به وی شجاعت دادند. مجسمهٔ آپولو در زیر رواق معبد پالاتین، با چنگی که در دست داشت، تندیسهای مردان پردهایی که در بالای آن نصب شده بودند، و آثار هنری که تمام قسمتهای ساختمان راتزیین می‌کرد، و کتابخانه‌های یونانی و لاتین که قسمتی از آن ساختمان مختلط را تشکیل می‌دادند،از دوران جدیدی سخن می‌گفتندکه درآن هنرها می‌توانستند به‌نحوی صلح‌آمیز تحت توجهات آن خدا و محبوب میرنده‌اش (اگوستوس ـ م.) رونق‌گیرند. معبدآپولوبرتپهٔ‌پالاتین‌برای این نبود که جای معبد بزرگترین خدای رم را بگیرد و نمی‌توانست هم که بگیرد. مقصود از این معبد عبارت بود ازوجود یك‌مرکز جدیدبرای علاقهٔ مذهبی‌که نمایندهٔ نعمتهای حال و آینده بود و یادآوری می‌کرد که عصر زور جای خود را به دورهٔ نظم و خرد داده است. در کتابهای سیبیلی «سرنوشت رم» در پرتو اقدامات صلحجویانه قرار داده شده بود. آپولوی پالاتین آپولوی بازیهای غیر دینی بود که عصر جدیدی را آغاز می‌کرد.

در اول سپتامبر ۲۲ ق. م.، اگوستوس معبد جدیدی

به‌ژوپیتر تونانس[1] (تندر، رعد) در تپهٔ‌کاپیتول تخصیص داد. در جریان یك نبرد نظامی علیه کانتابریها در شمال غربی اسپانیا در سال ۲۶، صاعقه‌ای بر بستر او فرود آمد و غلامی را که نزدیك او ایستاده بود، کشت. اگوستوس نذر کرد که به پاس نجات خود معبدی بسازد. این معبد، مانند معبد آپولوی پالاتین، باشخص امپراتور ارتباط نزدیك‌داشت. سوئه‌تونیوس می‌گوید که ژوپیتر کاپیتول[2] به خواب اگوستوس آمد و شکایت‌کردکه عبادت‌کنندگانش دارند از دست او می‌روند، و امپراتور به‌وی جواب دادکه تونانس به عنوان دربان درکنار او قرار داده شده است. این بطور ساده نشان می‌دهد که آن دو معبد در قرب جوار یکدیگر قرار داشتند و مردم طبیعتاً برای دیدن بنای جدید جمع خواهند شد. کسانی که می‌خواهند اگوستوس را متهم به‌این کنند که عمداً قصد داشت از تفوق ژوپیتر قدیم بکاهد، احداث معبد جدید را بر روی تپهٔ کاپیتول نوعی رقابت می‌دانند. ولی در این مورد باید به‌خاطرآورد که ژوپیتر اصلا خدای آسمانها و هوا بود و در ساختمان معبد تونانس در روی تپه کاپیتول، اگوستوس کهنترین جنبهٔ ژوپیتر کاپیتول را احیا می‌کرد. آن معبد دلیل براین بودکه اگوستوس نه تنها خدای بزرگ کاپیتول را معزز می‌شمرد بلکه شخصاً نیز در حمایت آن قرار داشت.

وقتی‌که اگوستوس در ۱۲ق.م. کاهن اعظم شد، از سکونت در منزل رسمی کاهن اعظم*domus publica*واقع در نزدیکی رجیا و معبد وستا امتناع کرد. کاهن اعظم

1- Tonans 2- Jupiter Capitolinus

ضمناً ریاست روحانی آیین وستا را نیز داشت. اگوستوس قسمتی از خانهٔ خود را در اراضی عمومی بر تپهٔ پالاتین ساخت تا با این رسم که کاهن اعظم باید در خانه‌ای که متعلق به‌دولت باشد زندگی کند، موافق آید. دهها سال این اعتقاد وجود داشت که امپراتور در ۲۸ آوریل سال ۱۲ق.م. در این خانهٔ جدید دولتی محراب و ضریحی را به‌وستا اختصاص داد. ته‌ستون مشهوری که اکنون در موزهٔ کوررهآله[1] در سوررنتو[2] وجود دارد، ظاهراً این اعتقاد را تأیید می‌کند. این ته‌ستون با نقوش برجسته‌ای که بعضی وقایع مذهبی عصر اگوست را مصور یا منعکس می‌سازد، تزیین شده است. یکی از آنها تقدیس این معبد را به‌نام وستا نشان می‌دهد، و چون سایر ته‌ستونها مربوطند به‌آیینهای پرستش در روی تپهٔ پالاتین، طبیعتاً چنین‌تصور شدکه‌ما اینجا شرحی‌در روی‌مجسمه‌ها دربارهٔ تقدیس ضریح اگوستوس در وستای تپهٔ پالاتین نیز داشته‌ایم. احداث یك ضریح جدید برای وستا به منزلهٔ گسستن آشکار از سنت و کوششی ازطرف امپراتور برای بازی با یك آیین عمومی به‌نفع خودش، تلقی‌شده است. آیین وستا یکی از کهنترین آیینها در دین رومیان بود. الههٔ این آیین «وستا»ی مردم رم بود، و همواره فقط یك ضریح به‌وی تعلق داشت، و آن ضریحی بود که در لبهٔ جنوبی فوروم قدیم واقع شده بود.

متأسفانه اخیراً معلوم شد که این فرض براساس رفع ناصحیح نقصی بوده که در یکی از تقویمهای قدیم

1- Correale 2- Sorrento

رم وجود داشته است. اگوستوس ضریحی که با وستا رقابت کند نساخت، بلکه محراب و مجسمه‌ای برای آن الهه در خانه دولتی خود برپا کرد، و این کار هم کاملا حق او بود. در نتیجه ضریحی که در نقش برجستهٔ سوررنتو رسم شده باید نمایندهٔ بازسازی آن ضریح در نزدیکی فوروم قدیم باشد. ما می‌دانیم که این ضریح در سال ۱۴ ق.م. آسیب دید و ته‌ستونهایی که ما امروز در دست داریم می‌تواند متعلق به‌عصر اگوست باشد. غلط خواندن تقویم موجب این تصور شد که اگوستوس کمتر ازآنچه واقعاً بود، درامور مذهبی سنت‌پرست شناخته‌شود.

در فصل گذشته ما فرصت اشاره به‌این موضوع را یافتیم که روح ملازم اگوستوس در پرستش مخصوص «لارها»[1] نوعی الوهیت قائل شدن نبود. سیاست امپراتور در مورد خودش در ایالات کاملا معلوم است: او اجازه نمی‌داد معابدی به‌او تخصیص یابد، مگر اینکه به‌الههٔ رما[2] نیز تخصیص یافته‌باشد. درقسمت‌شرقی امپراتوری، مردم قرنها افتخارات خدایی به‌فرمانروایان خود داده بودند و کاملا حاضر بودند که همان افتخارات را نصیب رومیانی سازند که جای شاهان محلی آنها را گرفته بودند. برای اگوستوس مقام خدایی‌یافتن در شرق شاید از لحاظ مذهبی موضوعی بی‌تفاوت و فقط راهی برای ابراز نوعی احساس و فکر بود که ضرری نداشت؛ ولی از لحاظ سیاسی می‌توانست برای امپراتوری بسیار سودمند باشد. ایالات و شهرداریها می‌توانستند به

1- Lares 2- Roma

پرستش امپراتور و پایتخت الوهیت یافتهٔ او بگرایند. این آیین مشترك مانند یك آیین واحد احساس می‌شد که در آن امپراتور زنده والوهی تجسم رم و امپراتوری بود. شهرهای یونانی مجزا از قرار معلوم رم را فراموش کرده و فقط امپراتور را می‌پرستیدند.

در ایالات غربی، که سابقهٔ پرستش فرمانروا در آنها وجود نداشت، رم ابتکار را در دست گرفت. مشهورترین نمونه در این مورد تخصیص یك محراب و شاید هم معبد مجاور آن لوگدونوم[1] (لیون فعلی در فرانسه) بود به‌رم و اگوستوس در ۱۲ق.م. توسط دروسوس ناپسری امپراتور. نمایندگانی از شصت قبیلهٔ سه کشور گل در آنجا گرد آمدند تا کاهن خویش را انتخاب کنند و عبودیت دینی خود را نسبت به‌رم و اگوستوس ابراز دارند. این اجتماعات همچنین یك سلیقهٔ سیاسی نیز داشتند، از این حیث که فرستادگان دربارهٔ امور ایالتی باهم تبادل نظر می‌کردند و حق داشتند که بابرپاداشتن مجسمه‌ها و تقدیم درجات افتخاری، فرمانداران را پاداش دهند و شکایتهای خود را دربارهٔ سوء ادارهٔ آنان به‌امپراتور تقدیم کنند. تشکیل شوراهای ایالتی در درجهٔ اول مربوط بود به‌دین و وفاداری، ولی برای ایالات یك گروه نمایندگی فراهم می‌کردکه‌گرچه ازحیث‌قدرت‌عملی‌ضعیف‌بود، نفوذی‌داشت که امپراتور نمی‌توانست آن را نادیده انگارد.

در رم و ایتالیا هیچ‌گونه سنت محلی دربارهٔ الوهیت فرمانروا وجود نداشت. رومی تحصیلکرده معمولا اعتقاد

1- Lugdunum

داشت که مرد بزرگ و قهرمان ممکن است پس از مرگ خویش به‌پاداش نیکیهای خـود در روی زمین بـه‌مقام الوهیت برسد. هوراس درشوروشوق‌می‌توانست اگوستوس زنده را با مرکور و ویرژیل یکی بداند و او را یك خدای حقیقی اعلام کند. این نمودی بود از یك تصور شاعرانه. سخنان شاعران را فقط وقتی می‌شد جدی گرفت کـه از مقام اگوستوس در میان خدایان، پس از مـرگش، سخن گویند. در حقیقت برخی از سکه‌های ضرب شده در اوایل رژیم اگوستوس دارای علامتی هستند از پرستش بعدی او به‌عنوان یك خدا. ژولیوس سزار هنگام مرگ به‌مقام یك شاه هلنی، از جمله احترامات الهی، نزدیك می‌شد. او به‌دست مردانی کشته شد که تن بـه‌سلطنت استبدادی در رم نمی‌دادند، ولی نسبت به‌الوهیت او پس از مرگ مخالفتی وجود نداشت، و اگوستوس خود را مغرورانـه «فرزند شخص الوهیت یافته»(*Divi filius*) خطاب می‌کرد. همان طور که برای اگوستوس حفظ مشروطیت جدیدش از هرگونه صبغهٔ سلطنت یا ظلم لازم بود، همان‌گونه نیز مقام او در فکر مردم می‌بایست در زمان حیاتش از هر‌گونه ادعای الوهیت آزاد باشد.

اگوستوس بطورکلی دراجتناب ازافتخارات الهی‌در رم،موفق‌بود. این‌کار آسانی‌نبود زیراکه عده‌ای‌از اهالی، مشتاق یا لااقل مایل، بودند که چنین افتخاراتی را به‌زور بر وی تحمیل‌کنند. به‌موجب عقایدی‌کـه ازشرق سرایت کرده بود، عبادت او به‌منزلهٔ خدایی در روی زمین، یك‌امر غیرطبیعی نبود و مردم نوکرمنش امیدوار بودنـد کـه

بتوانند باروشی تملق‌آمیز او را خـدا بخوانند، و عـدهٔ زیادی ازمردم بودندکه‌نیکوکاریهای اورابه‌جهان رم‌نوعی قدرت خدایی می‌دانستند که به‌یك موجود بشری برگزیده داده شده بود. به‌نظر آنها هاله‌ای از الوهیت آن مرد میرا را احاطه و هدایت می‌کرد، و گاه خطوطی که فاصلهٔ بین منبع‌دها وگیرندهٔآن‌رامشخص‌می‌ساخت، محوودرهم‌می‌شد.

حتی آگریپا می‌خواست که نام معبد خدایان پس از اسم اگوستوس قرار گیرد و مجسمهٔ او رادر میان‌خدایانی که‌در زیرایوان بزرگ قرار داشتند، جای‌دهد. اگوستوس از پذیرفتن این موضوع که متضمن مقـام الوهیت بـود سر باز زد، و مجسمهٔ ژولیوس الوهیت یـافته در خـود ضریح، شاید نزدیك مجسمه‌های مارس و ونوس، قـرار داده شد، در حالی که تندیسهای اگوستوس و آگریپا در دالان گذارده شدند. قربانیهای سالانه بـه‌فرمان سنا در مذبحهایی که به‌افتخار بازگشت امپراتور از سوریه در سال ۱۹ق.م.، و از ایالات غربی در سال ۱۳، برپا شده بودند. گذرانده می‌شد. ولی‌فقط برای الهه‌ای که ریاست مذبح را داشت و فورتونا ردوکس[1] وپاکس اگوستا نامیده می‌شد. درمورد این الهه ما باید ارتباط نزدیکش را با امپراتور یادآور شویم. الههٔ صلح فقط یك خدای ذهنی نبود بل کیفیتی بودکه یك موجودیت خدایی مستقل داشت و در میان موجودات فانی و از طریق آنها عمل مـی‌کرد ولی ترجیحاً شکل الهی نوعی از صلح بود ــ آن صلحی که به‌دست اگوستوس ایجاد شد و با خود او یکی بـود. یـك

1- Fortuna Redux

وضع متحقق از امور، یك تجرید الوهیت یافته، و شخص امپراتور [درأذهان] باهم آمیخته و به‌صورتی واحد در آمده بودند.

ما شاید فکر کنیم که زنده ساختن یك مذهب نوعی احیای روحانی است که قلب ومغز مردم‌را تهییج می‌کند. در دین مسیح چنین احیایی بطور عمده نوسازی ایمان، تقویت درست‌اندیشی و تزکیهٔ نفس از علایق پست دنیوی است. ما مشکل بتوانیم از احیای مذهبی اگوستی در قالب این عبارات عیسوی سخن بگوییم. دین عادی رم عبارت بود از مخلوط رسمی و بغرنجی از مراسم‌که منظورازآن برقراری روابط صحیح میان‌خدایان و کشور و خدایان و افراد بود.

رویهٔ فرد رومی در برابر خدایانش در این فرمول خلاصه می‌شود: «می‌دهم تا بدهی» *do ut des*. این امر تأکیدی است از جنبهٔ حقوقی و قراردادی مذهب رومی، که‌عنصر واقعاً مهمی درآن‌بود. چون‌به‌افراد عصراگوست بنگریم آنچه از حیث دین خواهیم یافت عبارت خواهد بود از ایمان ساده، بدبینی مفرط، منطق بازرگانی، عادت و موهوم‌پرستی. اینها بود عواملی که سیرهٔ اساسی اشخاص مختلف را تعیین می‌کرد و به‌درجات مختلف در یك شخص واحد با یکدیگر توأم می‌شد.

ازابتدای قرن‌دوم ق.م. رم درمعرض فرهنگ یونان قرار داشت. در محیط دینی این موضوع به‌آمیختن الوهیتهای عمدهٔ یونان و رم منجر شد. یونو و هرا[1]

1- Juno and Hera

ونوس و آفرودیت، مرکوری و هرمس، با هم یکی شدند. ولی در همین جریان خدایان رومی هلنیزه شدند. افسانه‌ها و صفات یونانی و محیطهای نفوذ مستقیم به‌آنها نسبت داده می‌شد و در هنر پلاستیك به عنوان‌نمونه‌هایی مجسم می‌شدند که نسلهای متوالی از هنرمندان یونانی آنها را تثبیت کرده بودند. در محیط روشنگری، تعقل یونانی نفوذ عمیقی در هیأت حاکمه اعمال کرد. اعضای این هیأت احساس می‌کردند که از اعتقادات و عملیات دینی سادهٔ نیاکان خود رهایی یافته واکنون آزادند که رویهٔ جدیدی در برابر امور مذهبی اتخاذ یا تدبیر کنند. با این حال عموماً احساس می‌شد که این امتیازی است که باید برای روشنگران محفوظ بماند و دین عادی برای توده‌های مردم خوب است.

علاوه براین، احترام شدید رومی برای شکلهای موروثی به‌جا ماند. یك کلانتر یا کاهن شخصاً هراعتقادی داشت، از لحاظ شغل خود مجبور بود که برخی مراسم مذهبی را اجراکند. ولی اگرآنهارا فقط به‌صورت ظاهر وبدون کوچکترین اعتقادی به‌مؤثربودنشان اجرامی‌کرد، برای استفاده از آنها جهت منظورهای صرفاً سیاسی بود که در کشمکشهای مداوم و مانورهای مربوط به‌کسب قدرت می‌بایست برآورده شوند. در اواخر جمهوری برای ممانعت از فعالیت قانونگذاری سوء استفاده شدیدی از توجهات مردم به‌عمل آمد. حاجت به‌گفتن نیست که مردم نمی‌توانستند چنین بیعاطفگیهای حساب‌شده‌ای را در رهبران خود ببینند، بی‌آنکه احترام خود را نسبت به

نظامات از دست بدهند.

تمام راهها بـه‌رم منتهی می‌شد و این راههـا، در آخرین قرنهای جمهوری، بـه‌وسیلهٔ هـزاران خـارجی درنوردیده می‌شد. بردگان، بازرگانان، پیشه‌وران و تمام کسان دیگری که امیدوار بودنـد معاش یـا ثـروتی در پایتخت جهان‌مدیترانه تحصیل‌کنند، به‌آن‌شهر می‌ریختند. آنها مذاهب خویش را با خود می‌آوردنـد و محرابهـا و نمازخانه‌های خود را برای رفع احتیاجات مذهبی خویش بنا می‌نهادند. رومیانی هم که به‌عنوان سرباز یا کارمند دولت در شرق خدمت کرده یا به‌معاملات خصوصی در آنجا دست زده بودند، با معتقدات مذهبی بسیار متفاوت به‌آن شهر می‌آمدند.

ادیان خارجی قدیم با تصویب دولت وارد شهر شده بود ــ دین اسکولاپیوس در سال ۲۹۳ و دین مادر بزرگ خدایان در سال ۲۰۵، چنانکه در کتابهای سیبیلی فرمان داده شده بود. این ادیان زیرنظر دولت قرار داشت. دین اولی نسبتاً بیضرر بود زیرا کـه مربوط بود بـه‌قدرت شفابخشی معجزه‌آسای آن خدا (اسکولاپیوس ــ م.). دین دومی شامل عناصر نفرت‌انگیز بود، مانند کاهنان خواجه و رقصهای دیوانه‌وار و تـازیانه‌زدن. هیچ فـرد رومی اجازه نداشت که بطور فعال در این مراسم شرکت کند. وقتی که کشف شد عده‌ای از زنان و مـردان بـه‌اجرای مراسم‌آیین باکوس در ایتالیا پرداخته‌اند، مجلس سنا جداً مداخله کرد. این آیین از میان برده نشد، ولی جنبه‌های قابل اعتراض آن غیر قانونی شد و خودآن زیرنظر پرتور

شهر قرار گرفت. مطابق معمول، چنانکه عاقبت هردین خفیه‌ای است، حکایات عجیبی دربارهٔ اجرای مراسم سور وسرور شایع‌شد، وسناهم به‌حفظ‌اخلاق و نظم‌عمومی مبادرت کرد. در سال ۱۳۹ به‌تمام «کلدانیان» امر شد که خاك ایتالیا را ترك کنند. «کلدانی» یك نام کلی بود که به‌هر منجم خارجی اطلاق می‌شد. طبقهٔ حاکمه ظاهراً از نفوذ جبر تقدیری در مردم عامی نگران بودند. مبلغ این مذهب جبر، «کلدانیان» بودند.

نخستین طرد جهودان از رم که ما داستان آن را شنیده‌ایم، در سال ۱۳۹ اتفاق افتاد. جهودان در تبلیغ دین خود بسیار موفق بودند. برای مردان و زنانی که از خدایان و ماده خدایان بیشمار به‌ستوه آمده بودند، دین یهود، یکتاپرستی خوشایندی را که با یك قانون اخلاقی عالی توأم بود، عرضه می‌داشت. عامل خطرناك به‌نظر مقامات دولت رم، عبارت بود از اینکه یهودیت تمام ایمانها و آیینهای دیگر را، از جمله آنهایی راکه مربوط به‌دین معمول رم بود، باطل می‌شمرد و وجود خدایانی را که کشور رم سعادت و نجات خود را وابسته به‌آنها می‌دانست، نمی‌توانست بپذیرد. این همان وضع آشتی‌ناپذیری بود که بعداً به‌ایذای مسیحیان انجامید.

آیینهایی از قبیل آیین الهه «ما» Ma، الههٔ مردم کاپادوکیا (قبدوقیه) که‌با «بلونا»ی‌رم یکسان‌بود، وآیین ایزیس، الههٔ مصری، بطور غیررسمی توسط افراد به‌رم آورده شدند، و چون بانظم عمومی و دین کشور معارض نبودند، مورد اغماض قرار می‌گرفتند مگر وقتی که

نزاکت عمومی را مختل می‌ساختند. روز بزرگ ادیان پراسرار، که آرزوی طبیعی انسان را در مورد معلوم‌بودن زندگی آن جهانی برمی‌آورد و به‌مؤمنان حقیقی وعدهٔ زندگی سعادتمندی در آن دنیا می‌داد، هنوز نرسیده بود. ولی محبوبیت کیش ایزیس باکمال وضوح راهی را که توده‌های مردم حاضر بودند بپیمایند، نشان داد. ظواهر دین عادی رم بسیار کسان وسیله‌ای برای فراغ از غم بود. افسانهٔ عجیب اندوه و جست‌وجوی ایزیس و رستاخیز ازیریس امیدبخش‌بود وشخص را به‌اندیشه وا‌می‌داشت، روح از آن تغذیه می‌کرد.

این موضوع بسیار مشکوك است که آیا احیای امور مذهبی توسط اگوستوس در معتقدات پرستندگان ایزیس تأثیر کرد، یا نه؟ ابیقوریان را معتقد ساخت که خدایان تا حدی به‌امور انسانی علاقه‌مندند یاخیر، در ذهن رواقیان کثرت خدایان را به‌جای یك تقدیر الهی ساده قرار داد یا نه، عقلیان را نسبت به‌پیشگویی مؤمن ساخت یاخیر، دزدان را باشرف ساخت، یادروغگویان را راستگو کرد یانه، و یا عیاشان را زاهدمنش کرد یانه؟ ولی شك نمی‌توان داشت که معابد جدید و نوسازی شده، قربانیها، دسته‌های مذهبی و سایر مراسم مقدس، حیثیت افزایش‌یافتهٔ کاهنان، و تجدید و اعتلای دستگاه عظیم و باشکوه مذهبی توسط اگوستوس، احساسات تازه‌ای از احترام و ترس نسبت به‌نظامات دین عادی رم ایجاد کرد. کسانی که از روی عادت یا ایمان هنوز در راههای مذهبی اجداد خود ثابت‌قدم مانده بودند، معتقدات خود را محکمتر

یافتند. دیگران صرف‌نظر از روشهای شخصی خود، پیش از اینکه چنان سنتهای تقدیس یافته‌ای را طرد کنند، یا خوار شمارند، ناچار بودند که قدری تأمل کنند. تمام رومیان می‌توانستند خوشحال باشند از اینکه شهر در زندگی مذهبی خود همان‌قدر باشکوه است که در ثروت، سعادت و قدرت. تمام رومیان می‌توانستند راضی باشند از اینکه مناسبات رم با خدایان باردیگر اصلاح شده‌است.

گرچه تزکیه نفس با مراسم مذهبی قسمتی از دین رومیان قدیم شهر و کشور به‌معدودی از جنبه‌های اخلاق عمومی توجه داشتند. ازدواج، مناسبات خانوادگی و فرزندآوری بیشتر مربوط بودند به‌رسم و عادت. کشور به‌خاطر تهیهٔ شهروندان برای آینده، به‌امر ازدواج علاقه‌مند بود و قوانینی گذراند که زنان و دوشیزگان محترم را از هتك ناموس حفظ کند. ولی تا عصر اگوست ازدواج، طلاق و عدهٔ کودکان در یك خانواده، از امور خصوصی بود که دولت در آن دخالتی نمی‌کرد.

حاجت به‌این نیست که در اینجا طرق مختلف ازدواج را بررسی کنیم. ولی برای درك مسائلی که‌اگوستوس با آنها در زندگی خانوادگی مواجه بود، باید به‌وضع حقوقی زن رومی عطف توجه کنیم. وقتی که دختری ازدواج می‌کرد، یا در اختیار پدر خود (*patria potestas*) باقی می‌ماند، یابه‌موجب اصلی که «به‌دست [شوهر]» *manus* (شوهر سالاری ــ م.) خوانده می‌شد، در انقیاد شوهر قرار می‌گرفت. در صورت اول زن به‌اصطلاح از لحاظ اقتصادی در خانوادهٔ پدر باقی می‌ماند، زیرا که دارایی

شخصی او به‌تملك شوهر در نمی‌آمد و خود او هم از مال شوهر ارث نمی‌برد. در ازدواج به‌شوهرسالاری اموال زن همراه باوجود خودش در اختیار شوهر قرار می‌گرفت ولی قانون او را مانند دختر مرد می‌دانست و او حق داشت که در اموال شوهر شریك باشد. صرف‌نظر از وضعی که اختیار شده بود، زن از نظر قانون زوجهٔ شرعی شوهر خویش محسوب می‌گشت.

سنکای فیلسوف از زمان جنگ دوم پونیك (آخرقرن سوم ق.م.) به‌منزلهٔ دورانی سخن می‌گوید که «ناپاکی» نوعی رفتار غیرطبیعی محسوب می‌شد نه‌گناه. البته منظور او از «ناپاکی» رفتاری بود به‌خلاف نجابت زنان و دختران محترم. جامعهٔ رم اطفای شهوت را برای جوانان مجرد جایز می‌دانست و سبکسریهای آنان را به دیدهٔ اغماض می‌نگریست، مشروط براینکه شریك خوشگذرانیهایشان زنانی باشند که شرافت یا شهرتشان لکه‌دار نشود. وقتی که مرد جوان ازدواج می‌کرد، جامعه انتظار داشت که طبق مسئولیتهای شوهری و پدری رفتار کند. اما اگر بدون گمراه کردن همسر دیگری یا بی‌سیرت ساختن یك دوشیزهٔ آزادزاده از طریق وفاداری شوهری منحرف می‌شد، و همسرش از این بی‌احتیاطی مطلع می‌گردید، بدترین مجازاتی که ممکن بود ببیند چند لحظه نزاع با زن غضبناك خویش بود.

بر رفتار زن به‌نحوی کاملا متفاوت نگریسته‌می‌شد. او را می‌شد فوراً به‌جرم زنا طلاق داد و اگر در حین ارتکاب جرم با فاسقش گرفتار می‌گردید، به‌قتل رساند.

در سه‌قرن اول جمهوری ترس از رسوا شدن و به‌مجازات رسیدن مسلماً تاحدی در وفاداری زنان رومی مؤثر بود، ولی تنها عامل تضمین کنندهٔ رفتار صحیح زناشویی زوجه نبود. خانوادهٔ رومی یك واحد کاملا همبسته بود. پدر خانواده در زمان حیات برخلاف مستقیم خود حکومت داشت و زنش رئیس مسلم خانواده بود. زن‌خانه را منظم نگه می‌داشت و بچه‌ها را بزرگ می‌کرد. با دوستان شوهرش معاشرت می‌کرد و در مهمانیهای شام و سایر فعالیتهای اجتماعی وی را همراهی می‌کرد. (در خانهٔ رومی برای زنان «اندرونی» وجود نداشت.) تمام اعضای خانواده او را محترم می‌داشتند و وقتی که بیرون می‌رفت، لباس مخصوصی که نشانهٔ مقام او بود، او را مورد احترام رهگذران قرار می‌داد. او در شوراهای خانوادگی شرکت می‌کرد، می‌توانست به‌عنوان شاهد در دادگاه حضور یابد، و در برخی از مراسم مذهبی، مثلا دسته‌های عزا، جای‌مخصوصی داشت؛ و هرچند حق رأی نداشت و نمی‌توانست در زندگی سیاسی مقامی را اشغال کند، قادر بود که نفوذ خود را از طریق مردان خانوادهٔ خویش اعمال کند. در روزگاران قدیم زن کاملا مراقب بود که مقام مادری خانواده را از دست ندهد.

به‌علاوه، حتی‌در بزرگترین خانواده‌ها زندگی اگر سخت‌نبود، اساساًساده‌بود. سنت‌پیروی‌از «راه‌ورسم‌نیاکان» بسیارمحترم‌بود. انجام‌وظیفه یك‌تکلیف‌اخلاقی عالی بودو یکی از مهمترین وظایفی که مرد می‌توانست نسبت به خانواده و میهن خویش انجام دهد عبارت بود از تضمین

ادامهٔ وجود هردو با ازدواج و تولید فرزند. همان‌گونه که سعادت کشور از حیث اهمیت برخوشبختی هریک از افراد آن مقدم بود، همان‌طور نیز تمامیت خانواده به منزلهٔ یك واحد براحساسات شخصی افراد آن رجحان داشت. زنای زن، بنیان خون، مالکیت و اعتمادی را که خانوادهٔ رومی برآن متکی‌بود، متزلزل‌می‌کرد، و بنابراین طلاق را توجیه می‌کرد، ولی ناسازگاری نمی‌توانست باعث متارکه شود.

مبانی قدیم اخلاقیات زناشویی در قرن دوم پیش از میلاد دربرابر ثروتی که‌از فتوحات شرق‌به‌کشور سرازیر می‌شد، رو به‌سقوط گذاشت. همراه با ثروت، طمع، میل به‌تجمل که در جهان هلنیستی معمول بود، و نیز طرق جدید و «ظریف» اندیشه و عمل وارد رم شد. در حالی‌که‌ازدواج شوهرسالاری‌قبلا معمولترین نوع‌زناشویی بود، زنان اکنون ترجیح می‌دادند که در اختیار پدرانشان باشند، مخصوصاً به‌این جهت که این اختیار پیوسته کاهش می‌یافت. به‌علاوه، به‌موجب یك امتیاز قانونی زنان توانسته بودند حق ادارهٔ اموال خود را وقتی که در قید ازدواج «شوهر سالاری» نبودند، به‌دست آورند. زنان ازاین امتیاز برای‌تحصیل استقلال اقتصادی استفاده کردند، و ما در این دوره زنان شوهرداری را می‌یابیم که شخصاً دارای گماشته و مشاور بودند.

استقلال کامل اقتصادی طبیعتاً به‌سایر اشکال آزادی، در زنان طبقات ثروتمند، منجر شد. ازدواج دختران جوان در نوع «پدرسالاری» به‌دست پدرانشان ترتیب

می‌یافت، با این هدف که از مزایای سیاسی، مالی و اجتماعی متقابلا بهره‌گیری شود. در دوران امپراتوری رضایت هردو شریك آینده برای معتبر بودن ازدواج لازم بود، و شاید در جمهوری جدید کمتر اتفاق می‌افتاد که دختری اجباراً وادار به‌ازدواجی شود که مورد تمایلش نبود. ولی شاید به‌همین طریق کمتر اتفاق می‌افتاد که یك دختر تربیت شدهٔ با سامان به‌سن پانزده با میل والدین خود مخالفت کند. ازدواج او به‌این منظور نبود که تمایلات بلهوسانه‌اش را اقناع کند، بل بدین منظور بود که مقام مناسب مادری و کدبانویی را در جامعهٔ رم برایش تأمین نماید.

در مواردی که این نوع ازدواج به‌محبت یا احترام متقابل میان مرد و زن نمی‌انجامید، طلاق یا زنا، یا هر دو، تنها راه اقناع اتحاد جسمی یا عاطفی بود. قرنها انضباط خانوادگی، وابستگی مالی و قانونی زنان، یك حس نیرومند وظیفه‌شناسی و نزاکت، و نیز عقاید عمومی، مانع از آن می‌شد که جز معدودی از زنان در این راهها گام نهند. چندانکه این موانع برطرف می‌شد، عدهٔ روزافزونی از زنان پای در چنین راههایی می‌نهادند. طلاق به‌سهولت تحصیل می‌شد، وگرچه درصورت ناسازگار- بودن شوهر، عشق زن به‌مرد دیگری ممکن بود نتایج نامطلوبی به‌بار آورد، ولی اگر زن آن قدر محتاط بود که فاسقی از طبقهٔ اجتماعی خودش برگزیند، عشقبازی با او دیگر به‌قیمت ثروت مادی زن تمام نمی‌شد و او را سرشکسته نمی‌کرد.

ما طبیعتاً داستانهایی در بارهٔ زنان طبقات بالا می‌شنویم که رفتار فضیحت‌آمیزشان توجه نویسندگان آن زمان را جلب کرده است. در هر طبقه ازدواجهای پایدار که برمهر، وفاداری و احترام متقابل استوار بود، وجود داشت. ما زنانی را می‌شناسیم که در خطرات محکومیتهای سیاسی دلیرانه در کنار شوهرانشان ایستادند. ولی شواهد کافی نیز در دست است که نشان می‌دهد در طبقات بالا طلاق، همراه با گسستن روابط خانوادگی که نتیجهٔ آن بود، رو به‌افزایش می‌گذاشت و برای بسیاری‌از زنان، آزادی، چیزی بیش از فرصت بهره‌مندی از لذات و معارضهٔ بیشرمانه با رسم و عادت نبود.

مردان طبقات بالا نیز همان اندازه، و شاید هم بیشتر مسؤول خراب کردن محیط اخلاقی بودند. روی آوردن بی‌پروا به‌ثروت و قدرت، و مقدم شمردن جاه‌طلبیهای شخصی بر نفع عموم، طبیعتاً مبانی رفتار و مناسبات خصوصی را متزلزل می‌ساخت. ارضای هوسها که از راه ثروت و قدرت به‌آسانی تأمین می‌شد، آشکارا مورد نظر بود. مرد دیگر مجبور نبود برای اطفای شهوت به‌زنان طبقهٔ پایینتر، به‌دختران برده، زنان آزادشده، یا روسبیان عادی روی آورد. اکنون نیم‌جهانی به‌وجود آمده بود که به‌او معاشرت، سرگرمی وحتی عواطف خیال‌انگیز در سطح عالیتری عرضه می‌داشت. و در طبقهٔ خود او زنانی بودند که با کمال میل از راه زنا یا طلاق گفتن شوهر خود و درآمدن به‌زوجیت وی، تنوع لذتبخشی در زندگی او ایجاد می‌کردند.

دراین شرایط ازمیزان موالید به‌سرعت کاسته شد. قبلا در سال ۱۳۱ ق.م. کوینتوس‌متەلوس‌ماسه دونیکوس[1] سانسور پیشنهاد کرده بود کـه تمام مـردان بـه‌خاطر فرزندآوری مجبور به‌ازدواج شوند. او با صداقت کامل اذعان می‌کرد که زن اسباب زحمت است، ولی بلافاصله می‌گفت که‌لازم است زیراکه‌امنیت کشور بدون ازدواج پی‌درپی میسر نیست. با این‌حال در نظر عدهٔ زیادی از مردان مزایای تجرد، ملاحظات خیرعام را بسیار تحت‌الشعاع قرار می‌داد. اینان استدلال می‌کردند که در تجرد از تکلیف اقتصادی تکفل خانواده ونگرانیها وفشارهای زندگی زناشویی آزادند. لذتهای روابط زنـاشویی در خارج از محیط پرقید ازدواج یافت می‌شد و بنا به‌ارادهٔ شخص تغییر و تنوع می‌یافت. ازدواج بـا زن ثروتمند ممکن بود به‌کابوسی از غـرولند و تحقیر منتهی شود و زناشویی با یك زن بینوا در اجتماعی که ثروت با زندگی خـوب یکسان بـه‌شمار مـی‌رفت، چندان مطلوب نبود. بالاخره ، اگر مرد ثروتمند بود کسانی که امیدوار بودند از اموال او بهره‌مند شوند با چاپلوسی، تقدیم هدایا و اظهار عبودیت، احاطه‌اش می‌کردند. هوراس در هجویهٔ تندی‌اولیس را در حـال مشورت خواستن از تیره‌سیاس[2] پیامبر، در جهان زیرزمینی، در این باره که بهترین راه باز یافتن ثروتش هنگام بازگشت به‌ایتاکا[3] چیست، وصف می‌کند. تیره‌سیاس به‌او اندرز می‌دهد که «میراث شکار

1- Quintus Metellus Macedonicus 2- Tiresias
3- Ithaca

کن» (*captator*) شود، و شرح مفصلی از این هنر بـه‌او می‌دهد و می‌گوید که از هیچ چیز روگردان نشود. حتی پنه‌لوپه[1] اگر مورد توجه یك پیرمرد ثروتمند و بی‌فرزند قرار گیرد، باید به‌او داده شود. این هجویه البته منعکس‌کنندهٔ رواج این وضع نامطلوب در رم زمان هوراس است.

اگوستوس در برنامهٔ کلی عمرانی خویش نتوانست اوضاع اجتماعی راکه ما در بالاذکرکردیم، نادیده‌انگارد. او می‌بایست بکوشد تا ازدواج را مطبوعتر و پایدارتر و فرزندآوری را مطلوبتر سازد. مهمترین اقدامـات در ۱۸ ـ ۱۷ ق.م. و ۹ میلادی به‌پشتیبانی اگوستوس و بنابر پیشنهاد وی برطبق اختیارات تریبونیش به‌صورت قانون تصویب شد.

نخست، زنا با تأسیس یك دادگاه عمومی که در آن این جرم مورد تعقیب واقع می‌شد، رسماً جرم شناخته‌شد. شوی مورد خیانت می‌بایست در وهلهٔ اول زن خود را در برابر شهود طلاق دهد. آنگاه به‌او شصت روز وقت داده می‌شد تا علیه او اقامهٔ دعوا کند. پس از این مدت تعقیب قانونی زن به‌نفع عموم توسط هر متهم‌کننده‌ای که بیش از بیست‌وپنج سال داشت، ممکن بود. اما شوهری که مایل به‌بخشودن زن خود بود، اجباری به‌طلاق دادن او نداشت، و بدون طلاق‌هم تعقیب قانونی وی به‌جرم زناممکن نبود. برای شوهر این خطر وجود داشت که متهم بـه‌همدستی شود، ولی اثبات این موضوع مشکل بود. اگـوستوس از روی خردمندی گذاشت که شوهر، نخستین قاضی بیوفایی

1- Penelope

زن باشد. دادگاه کاری جز اثبات جرم و تعیین مجازات نداشت. شوهر از اینکه تصمیم به‌اقدامی بگیرد می‌بایست بسیار چیزها را از لحاظ انسانی، عاطفی و خانوادگی در نظر بگیرد.

دادگاه حق داشت که برای زن محکوم، فاسق او و کسانی که او را در مناسبات نامشروعش یاری کرده بودند، تعیین مجازات کند. زن و فاسقش مجبور بودند که باقی عمر خود را در دوجزیرهٔ جداگانه به‌سر برند. زن از ازدواج مجدد بایك شهروند آزادزاده منع می‌شد، و هردو طرف مقدار قابل ملاحظه‌ای از اموال خود را از دست می‌دادند ــ مرد نصف و زن ثلث مال خود را به‌اضافهٔ نیمی از جهیزش را.

این معیار دوگانه همچنان رواج داشت، و شوهر اگر از راه احتیاط از آمیزش با زن دیگران اجتناب می‌کرد، به‌جرم زنا قابل تعقیب نبود ولی به‌جرم روابط جنسی با دوشیزگان آزادزاده و زنانی که عفتشان به‌حکم قانون مصونیت داشت، ممکن بود سخت مجازات شود. اما می‌توانست با کمال بیشرمی از فاحشه، زن «نشانده» و برده‌دختربدبخت، متمتع شود.

قانون ضدزنای ژولیوس[1] نتوانست تغییر سحرآسایی در طبیعت انسان بدهد. بااین حال برای یك جرم اخلاقی که تاآن هنگام فقط یك امرصرفاً خانوادگی بود، مجازات قانونی برقرار کرد. این جرم باز هم اصولا، تا آنجا که شوهر مورد خیانت می‌توانست تصمیم به‌طلاق و تعقیب

1- lex Julia de adulteriis

زن خود بـه‌خاطر بـی‌عفتی بگیرد، همچنان یـك امـر خانوادگی بود. اما حتی در این صورت نیز مصالح کشور می‌بایست احساس شده باشد، زیرا که صرف‌نظر از سایر ملاحظات شوهر می‌دانست که اگر بخواهد زن خـود را طلاق دهد یا تعقیب کند، بـایـد از لحاظ عمومی متهم کنندهٔ اصلی زن خود باشد ــ و ننگ قرمساقی را نیز بر خود هموار کند ــ و زن، اگر محکوم می‌شد، می‌بـایست مجازاتی را تحمل کند که شوهر نسبت به‌آن هیچ گونـه اقدامی نمی‌توانست بکند و شاید هم اصلا مایل به‌تعیین آن نبود. این شاید عاملی بود کـه از هـرگونـه تصمیم شتاب‌آمیز جلوگیری می‌کرد. مجازاتهـایی کـه از لحاظ قانونی در برابر زنا برای هردوطرف تعیین می‌شد طوری در نظر گرفته شده بود که‌هردو را به‌احتیاط وا دارد.

کوششهای اگوستوس برای بالا بردن میزان موالید، در قانـون ژولیوسی ازدواج رسمی[1] مصوب ۱۸ق.م.، و قانون پاپیوس[2]، کـه بـه‌نام کنسولهـای سال ۹ میلادی نامگذاری شده بود، منعکس شده بود. قانون اخیر قانون اولی را تکمیل و اصلاح کرد، و چون ما متن این قوانین را در دست نداریم و فقط در نوشته‌های بعدی به‌برخی از مواد آنها اشاره شده است، مشکل بتوان به‌دقت تعیین نمود که یك مادهٔ معین ابتدا در کـدامیك از آن دو قید شده است. منظور ما بهتر برآورده خواهد شد اگر هردو قانون را با مختصر تمایزی به‌عنوان یك قانون تلقی کنیم

1- lex Julia de maritandis ordinibus
2- lex Papia Poppaea

که سبب وجودی آن یك هدف اساسی بوده و بـرای ایـن تنظیم شده که از یك طریق‌کلی و واحد به‌آن هدف‌برسد.

اصل اساسی این قانون آن بودکه شهروندان ــ مردان بیست‌وپنج تاشصت ساله و زنان بیست تا پنجاه سالـه ــ ازدواج کنند و فرزند بیاورند. کسانی که مطابق ایـن اصل رفتار می‌کردند، پاداش می‌یـافتند و کسانی کـه برعکس آن عمل می‌کردند، تنبیه می‌شدنـد. مـرد و زن کاملا آزاد بودند کـه مجرد و بی‌فرزنـد بمانند و فقط می‌بایست عواقب عمل خود را تحمل کنند.

اگوستوس مانند معمول مخصوصاً بـه‌طبقهٔ حـاکمه ذیعلاقه بود. سناتوران و پسرانشان از ازدواج با زنان آزاد شده و زنان آزادزاده که حرفه‌های مشکوك داشتند، منع شده بودند. آزادمردان سایـر طبقات نیز از ازدواج با این گونـه زنـان ممنوع بودنـد، ولـی ازدواج میان آزادزادگـان و آزادشدگـان خـارج از طبقهٔ سناتـوری قـانـوناً معتبر بـود. مزایـای سیاسیی کـه بـا آمـدن فرزندان به‌وجود می‌آمد، طبیعتاً به‌طبقهٔ سناتوران تعلق داشت. کنسولی که از همکار خود پرفرزندتر بود، ایـن امتیاز را داشت که‌در نخستین ماه‌سال‌کنسولی دستهٔ‌ترکه و تبر را نگه دارد. نامزدهای فرمانداری ایالات سناتـوری اگر فرزندان متعدد داشتند مجبور نبودند به‌حکم قرعه به‌مقام خویش منصوب شوند، و گمان مـی‌رود کـه حق انتخاب محل مأموریت نیز بـه‌آنان داده می‌شد. مـردان صاحب فرزند پس از رسیدن‌به‌حداقل سن قانونی بـرای هرشغل دولتی می‌توانستند در ازای هرفرزند یـك‌سال

زودتر داوطلب آن شغل شوند. این موضوع بـه هر مرد اجازه می‌داد که از طبقهٔ سنی خود جلو بیفتد، نه‌تنها در آغاز حرفهٔ سناتوری خود بـرای نـامزدی خـویش جهت کواستری، بلکه با افزودن برتعداد کودکـان خـود حتی می‌توانست به‌پیشباز کلانتریهای عالیتری نیز برود.

شاید مؤثرتر ازاین نیزمقررات مربوط به‌امور مالی بود. این مقررات با ارثیه ارتباط‌داشت. در این مـورد به‌اقربای نسبی زیانی وارد نمی‌شد، ولی قانـون نسبت به‌اشخاص خارج از خانواده بسیار بیمهر بود. زن و مرد مجرد یامتأهل ولی بدون اولاد، به‌موجب‌قانون ژولیوسی[1] از ارث بردن محروم بودند، مگر بـرحسب وصیت یـك سرباز. ازدواج و تولد یك فرزند، این محرومیت را از میان می‌برد. زنان‌بی‌شوهر وزنان شوهردار ولی‌بی‌فرزند نیز مشمول مالیاتی بودند که می‌بایست برای اموال خود بپردازند. به‌علاوه، بیوگان و زنان مطلقه اگر دوبـاره شوهر نمی‌کردنـد، صرف‌نظر از بـاروری قبلی خـود، مشمول بعضی محرومیتها می‌شدند. قانون ژولیوسی به آنان مهلت می‌داد تا یك سال پس از مـرگ شوهـران و شش‌مـاه پس از طلاق، مجدداً ازدواج کنند. بـالاخره آزادزنانی که سه‌فرزند زاییده بودند، از احتیاج به‌داشتن یك سرپرست قانونی معاف بودند.

مقاومت در برابر قانون ژولیوسی شاید شدیدترین مقاومتی بود که در برابر هر قانون اگوستی ابـراز شده بود. رومیان احترام عمیقی نسبت به‌وصیت، و احساسات

1- lex Julia

نیرومندی نسبت بـه‌دارایی ابـراز می‌داشتند. قانـون اشخاص را از این حق که پس از مـرگ بـرای کسان خارج از خانـواده از روی محبت یـا حقشناسی میراثی بگذارند، محروم کرده‌بود. این نیز کاملا غیر منصفانـه بود که با زنان بی‌شوهر و با شوهر ولی بدون فرزند نیز به‌همین قسم رفتار می‌شد. بی‌فرزندی یك زوج ممکن بود یك رشته علتهای جسمانی داشته باشد که هیچ‌یك از دو طرف قادر به‌رفع آن نباشند.

ما نمی‌دانیم که قانون ژولیوسی تا چه حد توانست در طبقهٔ سناتوران، که در آن پاداشهای سیاسی این قانون احتمالا مؤثر بود، به‌منظور خود نایل شود. ولی از این موضوع مطلعیم که در سال ۹ میلادی، به‌مناسبت بازیهایی که به‌افتخار پیروزی تیبریوس از طرف کنسولها برگزار شد، بهادران لغو قانون ژولیوسی را خواستار شدند. از نطقهایی که در آن هنگام توسط اگوستوس ایراد شد چنین برمی‌آید که قانون مورد بحث در میان این طبقه از اهالی رم کاملا شکست‌خورده بود. امپراتور افراد آن طبقه را ملامت کرد ولی این حقیقت را نیز دریافت که برخی از خشنترین جنبه‌های قانون می‌بایست ملایم شود. تغییرات مورد نظر در قانون پاپیوس[1] گنجانده شد. مهمترین آنها عبارت بود از این شرط که اشخاص متأهل ولی بی‌فرزند فقط نصف ارثیه‌ای را که برایشان گذارده شده بـود از دست می‌دادند. مزایای پولیی که به‌زنان دارای سه فرزند تعلق می‌گرفت، افزایش یافت.

1- lex Papia Poppaea

قانون ازدواج اگوستی مدتی دراز در کتابها مورد بحث بود و اصول آن سالم شناخته می‌شد تا اینکه مسیحیت ارزش جدیدی برای عزوبت تعیین کرد. ولی مسأله‌ای را که می‌خواست حل کند طبیعتاً یك موضوع خصوصی بود که مردم از مداخلهٔ قانونی در آن متنفر و گریزان بودند. وقتی که جامعه‌ای علاقهٔ خود را بـه‌توسعه از دست داد، تحریضهای مصنوعی یا پاداش و مجازات کمتر می‌توانند تغییر پایداری در آن به‌وجود آورند.

ما می‌توانیم این فصل را بانظر افکندن به‌دوتـا از بزرگترین یادگاریهای عصر اگوست که به شکلی متحقق برخی از عقاید و آرزوهـا را منعکس می‌کند، بـه‌نحوی مناسب پایان دهیم. این عقاید و آرزوها همانهایی بودند که امپراتور می‌خواست در مغز و قلب مردم رم بنشاند. هردو یادگاری نسبتاً خوب حفظ شده و موقع مشخصی در رم جدید دارند. یکی از آنها ماهرانـه بازسازی شده و دیگری از زواید قرنهای بعدی عاری شده است. یکی از این دوعبارت است از محراب صلح اگوستی کـه معمولا «محراب صلح»[1] نامیده می‌شود، و دیگری فوروم اگوست یا معبد مارس انتقامجو که در وسط فوروم قرار دارد.

اگوستوس در *Res Gestae* چنین می‌گوید: «اجداد ما می‌خواستند که وقتی بـه‌سبب پیروزی صلح در زمین و دریا در سراسر امپراتوری رم برقرار شد، معبد زانوس کویرینوس بسته شود. هرچند سوابق نشان می‌دهد که از ابتدای تأسیس شهر تا تولد من معبد فقط دوبار بسته بوده

1- Ara Pacis

است، سنا دستور داد که در زمان من سه‌بار بسته شود.» دوبار بسته‌شدن قبلی در سلطنت نوماپمپیلیوس دومین شاه رم، و در ۲۳۵ ق.م.، صورت گرفت؛ و سه‌بار بسته شدن در زمان فرمانروایی اگوستوس در ۲۹ و ۲۵ ق.م. و بعداً در تاریخی که به‌دقت نمی‌توان تعیین کرد اما شاید سال ۱۳ پیش از میلاد بوده باشد.

کشف‌منظور عبارت‌غرورآمیزی که‌هم‌اکنون نقل‌شد، مشکل نیست. آنچه از آن برمی‌آید این است که زمان فرمانروایی اگوستوس به‌تنهایی از تمام دورانهای پیشین تاریخ رم‌صلح‌آمیزتر بود. مردم رم‌پس ازجنگهای مهیب داخلی و خارجی که آخرین صدسال جمهوری را خونین ساخته بود، آرزوی صلح می‌کردند. اگوستوس به آنها چیزی داد که می‌خواستند، و اهمیت آن را به‌آنها فهماند، چهارمین کتاب قصاید هوراس پراست از ستایش نعمتهای صلح اگوستی. استرابوی جغرافیدان به‌عنوان یك حقیقت ساده می‌گوید که مردم رم و اهالی استانها پیش از رسیدن اگوستوس به‌قدرت فایق، هرگز از چنین صلح و سعادتی برخوردار نبودند. اگر ما یکی از جنبه‌های معبد آپولو را درست توصیف کرده‌باشیم، این‌جنبه‌نشان‌دهندهٔ عصر جدیدی بود که در آن هنرهای صلح‌آمیز می‌بایست تحت توجهات خدای محافظ اگوستوس رواج یابند.

معهذا معنی صلح اگوستی این نبود که جنگ برای تحکیم مرزها، آرام کردن قبایل ساکن ایالات، یا حتی افزودن ایالات جدید به‌امپراتوری، انجام نمی‌گرفت. به

احتمال بسیار اگوستوس می‌خواست ژرمنی را تبدیل به یك ایالت رومی کند که از راین به الب امتداد داشته باشد ولی نقشهٔ او با شکست شدیدی که لژیونها در توتوبورگروالد[1] از ژرمنها، به سرداری آرمی‌نیوس خوردند، عقیم ماند. حتی اولین خبر این بدبختی، این بیم را ایجاد کرد که مبادا بربرها به رم و ایتالیا هجوم آورند. اما بعداً معلوم شد که این ترس بیجهت بوده است. حتی اگر ژرمنها به تجاوز به گل مبادرت می‌کردند، عدهٔ کافی سرباز برای عقب راندن آنها موجود بود. اما در لحظاتی که ترس و یأس برمردم مستولی شده بود، اگوستوس کوشید تا سپاهیان جدیدی در رم گردآورد. واکنش مردم در برابر این اقدام بسیار مهم بود: هیچ یك از کسانی که به سن خدمت نظام رسیده بودند، داوطلب خدمت نشد و امپراتور مجبور گردید به اقدامات شدیدی دست بزند. او عدهٔ لازم را به حکم قرعه انتخاب کرد و برای کسانی که سرکشی می‌کردند مجازات مصادرهٔ اموال، محروم ساختن از حق رأی و حتی مرگ را معین کرد. جنگدیدگان مرخص شده را مجدداً احضار کرد و با تشکیل واحدهایی از آزادشدگان، سنت را شکست.

معروف است که تا این هنگام شهر رم عدهٔ بسیار کمی از نیروی انسانی رم را بجز افسران عالیرتبه، تأمین می‌کرد. شهرداریهای ایتالیا سربازان و درجه‌داران لژیونها و سده بانها را فراهم می‌کردند. غیر شهروندان ایالات در واحدهای کمکی خدمت می‌کردند. اما در وضعی

1- Teuto burgerwald

که اگوستوس باآن روبه‌رو بودآنچه شگفت‌انگیز بوداینکه برانگیختن آن عده از ساکنان رم که به‌سن نظامی رسیده بودند، بااحتمال خطرقریب‌الوقوع امکان نداشت، هرچند که این احتمال در بادی امر یأس و هراس شدیدی ایجاد کرده بود. کنار گذاشتن این مسأله با اشاره به‌رویهٔ پلبهای منحط که به‌ندای میهنپرستی و وظیفه‌شناسی گوش نمی‌دادند، آسان است. اما می‌توان به‌این موضوع نیز استناد کرد که این رویه تاحدی فرع بر اعتقاد به استحکام صلح اگوستی بود که از طرف خود امپراتور و کسانی که افکار او را از طریق هنرها تبلیغ می‌کردند، القا شده بود. صلح حقیقتاً در رم و ایتالیا و تاحدزیادی در ایالات حکمفرما بود. یك ارتش حرفه‌ای تشکیل شده بود تا در مرزها بجنگد و مأموریت خویش را نیز با موفقیت انجام می‌داد. مردمی که شنیده بودند صلح تحت توجهات امپراتور پایدار خواهد ماند و از نعمتهای آن بی‌مزاحمت بهره‌مند می‌شدند، مسلماً حاضر نبودند در هر رویداد بدی زیر سلاح قرار گیرند، زیرا که چنین کاری را برخلاف مشاهدات عادی خود و تبلیغاتی که به خوردشان داده شده بود، می‌دانستند.

محراب صلح به‌فرمان سنا به‌نشانهٔ شکرگزاری به مناسبت بازگشت موفقیت‌آمیز اگوستوس به‌رم از سفر گل و اسپانیا، ساخته شد. ساختمان محراب در ۴ ژوئیهٔ سال ۱۳ق.م. آغاز شد و گشایش آن در ۳۰ ژانویه سال ۹ق.م. انجام گرفت. این محراب در طرف مغرب و یا فلامی‌نیا در

میدان مارس در گوشهٔ خیابانهای فعلی دل‌کورسو[1] و این لوچینا[2] قرار داشت. قسمت اعظم نقوش برجستهٔ آن در قرن‌شانزدهم پیدا شد. بعداً بـراثر کشفیات اتفاقـی و حفریات منظم در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و نیمهٔ اول قرن بیستم، چیزهایی برآن افزوده شد. تا ۱۹۳۸ به‌قدر کافی قطعات پیدا شد تا بازسازی آن را تکمیل کند. این محراب در ویا دی راپتا[3] بین بقایـای مقبرهٔ اگـوستوس و رود تیبر قرار دارد. بینندهٔ این محراب باید بداندکه برخلاف جهت فعلی آن که از شمال به‌جنوب است، محور اصلی آن در روزگار پیشین از مشرق به‌مغرب بوده است. در وصف این یادگاری، ما به‌جهت اصلی آن اشاره خواهیم کرد.

گرچه این‌بنای یادگاری کلا «محراب» نامیده‌می‌شود، در عمل به‌دوقسمت تقسیم شده است: خود محراب و یك دیوار مستطیل که آن را دربر گرفته و اضلاع طرفین آن ۱۱/۶۳متر با مدخلها (مدخلهای شرقـی و غربـی) و ۱۰/۶۲متر در طرفین بسته (شمالـی و جنوبی) است. دیوار محراب کاملا از مرمر لونا ساخته‌شد و۶متر ارتفاع دارد. خارج آن با دوباند مجسمه‌ای که به‌نحوی نـامنظم از یکدیگر جدا شده‌اند، تزیین شده است. باند پـایینی عبارت‌است ازیك طرح گل وبته‌ای ظریف که در فواصل مختلف تکرار می‌شود. تزیین آن بی‌نقص و موفقیت‌آمیز است. در بالای آن منظره‌ای از انسان و حیوان است که ما باید دربارهٔ آن به‌تفصیل سخن گوییم.

بیننده‌ای‌که از ویافلامی‌نیا ازطرف مشرق به‌محوطه

1- del Corso 2- in Lucina 3- Via di Ripetta

نزدیك می‌شود، دولوحه در بالای قسمت مزین به‌گل‌وبته می‌بیند، که هریك از آنها در هرطرف مدخل یادگاری به خود محراب قرار دارد. لوحهٔ سمت راست مدخل با وضع شکسته و خرابی به‌ما رسیده است. معهذا آن‌قدر که محققان بتوانند همعقیده شوند که شامل صورت تمثیلی رم در حال نشسته برروی توده‌ای از اسلحه بوده، باقی مانده است. لوحهٔ سمت چپ مدخل خوب حفظ شده است. در مرکز این لوحه هیکل زن نشسته‌ای است که دوطفل کوچك را دربر گرفته است. دردامن اومقداری میوه‌است، و در طرفینش انواع مختلفی از گیاهان و گلها وجود دارد. رودی در زیر پای او جاری است و در نزدیکی آن یك گاو ویك گوسفند بامقیاس کوچکتری نقش شده‌اند. در هر طرف آن زن واقع در وسط، هیکلی نشسته قرار دارد که اطراف آن را یك چادر پف‌کرده گرفته است. هیکل سمت راستی روی یك عفریت دریایی نشسته و هیکل سمت‌چپی قویی است در حال پرواز.

طبق یك تفسیر قدیمی هیکل وسطی‌نمایندهٔ ته‌لوس[1] یا ته‌راماتر[2] (مادر زمین) است. کودکان، میوه‌ها، گیاهان و حیواناتی که گرد او را گرفته‌اند، نشانه‌های باروری اویند، و هیکلهای ملازم او عناصر بارورساز یعنی آب و هوا هستند. این مسلماً توضیح جالبی است و بیان‌کنندهٔ این‌فکر است‌که صلح اگوستی زمین راقادر ساخت وتشویق کرد که بارفع تباهیها و خرابیهای حاصل ازجنگ که به تمام موجودات زنده زیان می‌رساند، به‌باروری سابق خود

1- Tellus 2- Terra Mater

باز گردد.

با این حال ما باید هیکل و منظره‌ای را در نظر بگیریم که در لوحهٔ مقابل قرار دارد و موازنهٔ متحقق‌تری به‌رم می‌داد. محققان اظهار عقیده کرده‌اندکه هیکلی‌که‌ما با آن سروکار داریم، نمایندهٔ ایتالیاست. این تعبیر کمتر ذهنی و بیشتر قانع‌کننده است.

در عصراگوست ایتالیا وضع طبیعی خود راکه عبارت بود از سرزمین اصلی امپراتوری، به‌دست آورد. روشی که‌رم مدتهای‌مدید باآن‌شبه‌جزیرهٔ ایتالیا راتسخیر کرده و برخی از ایتالیاییها را در شرایط نسبتاً مطلوب ولی از لحاظ سیاسی زیردست نگه داشته بود، به‌پایان رسیده بود. شهروندی رم از کوههای آلپ تا تنگهٔ مسین بسط یافته و به‌شهروندی مشترك ایتالیا تبدیل شده بود. تمام ایتالیاییها در کشمکش اکتاویان با آنتونیوس برای حفظ تفوق رم، برگرد اکتاویان حلقه زده بودند و آن تفوق بطور عمده با وفاداری و قدرت جنگی مردان ایتالیا، تحصیل شده بود.

اگوستوس در *Res Gestae* تأکید می‌کند که جمع کثیری از مردم، که رم هرگز نظیر آن را ندیده بود، از تمام قسمتهای ایتالیا وارد شهر شدند تا او را به‌کاهنی اعظم انتخاب کنند. هیچ مالیاتی برسرزمین ایتالیا تحمیل نمی‌شد، و معافیت مالیاتی از هرایالتی دریغ می‌گردید مگر اینکه «حق ایتالیایی» (*ius Italicum*) به‌آن اعطا گردد. وقتی‌که اگوستوس ایتالیا را به‌یازده منطقه تقسیم کرد، قصدش جدا کردن قسمتهای کشور نبود بلکه

می‌خواست نظام یکنواختی از اداره برقرار کند که تساوی تمام قسمتها را در داخل یك کل وحدت یافته تثبیت نماید.

رم به‌صورت شهری‌باقی ماندکه‌ازآنجا براسپراتوری فرمان رانده می‌شد، اما برعکس سابق پایتخت سیاسی ایتالیا نبود. این شهر زمانی دراز مرکز ادبی و فرهنگی بود. از زمان گنائوس‌نائوویوس اهل کاپوا (نیمهٔ دوم قرن سوم ق.م.)، نویسندگان ایتالیایی به‌رم آمده بودند، تا شهرت و ثروت تحصیل کنند. این امر با حرکت نویسندگان بزرگ عصر اگوست به‌سوی رم به‌منتهاحد خود رسید. ویرژیل ازده آندس[1] درخارج مانتوا، هوراس از ونوزیا[2] در مرز آپولیا[3] و لوکانیا، لیوی از پادوا، پروپرتیوس از آسیزی، واوید از سولمو[4] در آبروتسی، آمده بودند و همه از زادگاه خود با دریغ و درد دوری یاد می‌کردند. ویرژیل وهوراس روح رومی وسنت رومی را مجلل‌ساختند. امایاری ایتالیا به‌ایجاد عظمت رم فراموش نشده است، و رم و ایتالیا همان‌گونه که تازیخشان یکی است، همان‌طور نیز در فکر و احساس مانند قسمتهایی از یك واحد بزرگ با یکدیگر توأمند. شمایل ایتالیا که در لوحه‌های طرف شرقی محوطهٔ محراب صلح مکمل هیأت رم واقع‌شده است، تحقق درخشانی‌است ازتصور ایتالیا.

دیوار خارجی محوطه غربی نیز مدخلی با یك لوحه در هرطرف داشت. مدخل جنوبی در جنوب برروی همان

1- Andes 2- Venusia 3- Apulia 4- Sulmo

محوری که لوحهٔ ایتالیا واقع شده است، شامل منظره‌ای است که در آن آنئاس قهرمان تروا هنگام ورود خود به لاتیوم در اراضی نزدیك دهانهٔ تیبر یك خوك ماده قربانی می‌کند. پناتها، یعنی خدایان خانگی که آنئاس از تروا به‌ایتالیا آورد، در ضریح کوچکی در زمینهٔ عقب دیده می‌شوند.

منشأ و تحول این افسانه را که آنئاس و دسته‌ای از همشهریان تروایی‌اش، پس از سقوط تروا به‌دست یونانیان، گریختند و به‌ایتالیا هجرت کردند، در اینجا نمی‌توان مورد تحلیل قرار داد. فقط کافی است بگوییم که این افسانه اصلا توسط نویسندگان یونانی نوشته شد و توسط مصنفان لاتینی نخستین پذیرفته شد و تغییر یافت. تغییر عمده‌چنین بود: به‌موجب یك روایت رومی بنیانگذاری شهر رم به‌رمولوس، تقریباً در اواسط قرن هشتم‌ق.م. نسبت داده شده است. اما سقوط تروا در کرونولوژی یونان چنانکه نویسندگان پیشین یونانی می‌دانستند در۱۱۸۳ق.م. انجام گرفت. نخستین مصنفان یونانی که دربارهٔ احداث شهر رم چیز نوشتند، یا آنئاس را بنیانگذار شهر به‌شمار آوردند و یا، چون به‌طور مبهم چیزهایی دربارهٔ رمولوس شنیده بودند، دربارهٔاو به‌همین عنوان سخن گفتند ولی او را پسر، نوه، یا نتیجهٔ آنئاس دانستند. مورخان‌رومی این‌نسبت نزدیك رانمی‌توانستند بپذیرند ولی خواستند که رمولوس را سلالهٔ مستقیم آنئاس بدانند. بدین جهت نسبنامه‌ای دراز از شاهانی ساختند که از آنئاس و یك زن لاتینی به‌وجود آمده و در

آلبالنگا[1] حکومت می‌کردند تا اینکه آخرین نسل آنها، رمولوس، رم را بنا نهاد.

در آخرین‌قرن جمهور عده‌ای ازخانواده‌های بزرگ و قدیم رم ادعا می‌کردند که اخلاف مهاجران اصلی تروا هستند. باستان‌شناسی به‌نام مارکوس ترنتیوس وارو[2] (۱۱۶ ـ ۲۷ق.م.) که دانشمندترین مرد زمان خود بود، حتی کتابی دربارهٔ خانواده‌های تروایی رم نوشت. هم ژولیوس سزارها و هم امیلیوسها نسب خود را به‌خود آنئاس می‌رساندند. ولی قدرت سیاسی و حیثیت عالی ژولیوس سزار نسب مستقیم او را به‌آنئاس از طریق یولوس، نوعی مالکیت خانوادگی می‌ساخت. سزار از این نسب کاملا استفاده کرد. در ابتدای حرفهٔ سیاسیش، وقتی که کواستر بود (۶۸ق.م.)، در خطابهٔ رثائیه‌ای که به‌مناسبت مرگ عمه‌اش ژولیا ایراد کرد، اعلام نمود که خانواده‌اش از سوی پدر با خدایان جاودان منسوب است، زیرا که خانوادهٔ ژولیان ازونوس (مادرآنئاس) پدید آمده است. معبد باشکوهی که سزار در فوروم خود بنا کرد وآن‌را به‌ونوس مادر (مادر خانوادهٔ ژولیان) تخصیص داد، نشانه‌ای از ادعای آشکار دربارهٔ نسب خدایی او بود. ما خواهیم دید که اگوستوس چه استفاده‌ای از این موضوع کرد.

آنئاس پدیدآورندهٔ نژاد رومی نیز بود. این تصور درانئید ویرژیل تثبیت و جاودانی شد. در آن کتاب ما آنئاس را در برابر سختیها، موانع و بدبختیهای بیشمار

1- Alba Longa 2- Marcus Terentius Varro

در حال اجرای مأموریت الهی می‌بینیم، مأموریتی که به تشکیل مردمی منجر می‌شودکه اخلافشان رم رابنا می‌نهند و آن را به‌عظمتی می‌رسانند که سرنوشت برای آن تعیین کرده است. نیمهٔ دوم این حماسه، که خود ویرژیل آن را مهمترین قسمت اثر خود می‌داند، در لاتیوم واقع می‌شود. این قسمت جنگهایی را شرح می‌دهد که آنئاس می‌بایست با قبایل بومی ایتالیا، مخصوصاً لاتینها، انجام دهد تا فتح نهاییش راه را برای اختلاط صلحجویانهٔ تروواییها با ساکنان بومی هموار کند. چنانکه ما از روی نطقهای شاهانهٔ ژوپیتر و ژونو پی‌می‌بریم، این یگانگی یك موهبت الهی است. مردم جدید از حیث رسم، زبان و نام، لاتینی خواهند بود. تروواییها مانند لایه‌ای از قشر این جامعه خواهند ماند ولی قدرت نژاد آیندهٔ روم به‌دلاوری ایتالیاییها بستگی خواهد داشت.

قربانی ماده‌خوك توسط‌آنئاس درلوحهٔ محراب صلح برای تمام خوانندگان حماسهٔ‌ملی کاملا معلوم‌بود. آنئاس در جریان سرگردانیهای خود از غیبگویی شنید که فقط وقتی ماده‌خوك سفیدی پیدا کند که به‌تازگی سی‌بچه در ساحل نهری زاییده باشد، جایی پیدا خواهد کرد که در آن شهری بناکند و سرگردانیهایش پایان یابد. این پیشگویی در ساحل رود تیبر پس از رسیدن آنئاس به لاتیوم تحقق یافت و او آن حیوان رابرای ژونو قربانی کرد.

لوحهٔ آنئاس یادآور قسمت ایتالیایی داستان بود و قرینهٔ مناسبی برای شکل تمثیلی ایتالیا. گرچه آنئاس اهل

تروا بود، او را به‌وجود آورندهٔ مردم رم از خون تروایی و رومی می‌دانستند که‌درآن عنصر اخیرمی‌بایست به‌حکم سرنوشت غلبه یابد. خود او بایك شاهزاده خانم ایتالیایی ازدواج‌کرد وبرایتالیایی‌ها وتروایی‌ها فرمان‌راند. اخلاف او شاهان آلبالنگا بودند وآخرین آنها رم را بنیاد نهاد.

فقط چند تکه از لوحهٔ مقابل مدخل غربی در محوری که با محور شکل تمثیلی رم در طرف مشرق یکی است، باقی مانده است. ولی در واقع معلوم است که این لوحه رمولوس و رموس را در حالی که از پستان گرگ شیر می‌نوشند، مجسم می‌کرده است. مارس، پدر دوقلوها، و فائوستولوس[1] چوپان، که آن دو را به‌فرزندی برداشت و بزرگ کرد، به‌این منظرهٔ معجزه‌آسا خیره می‌نگرند. نجات دوقلوها نشانهٔ آغاز رم است و حضور مارس علامت دلیری نظامیی که رم را بزرگ ساخت. این لوحه قرینهٔ مناسبی است برای شکل تمثیلی رم در طرف شرقی.

ما اکنون به‌سمتهای شمال و جنوب می‌رسیم و در آنها دودستهٔ متحرك باوقار از مردان و زنان می‌بینیم. هردو از شرق به‌غرب در حرکتند و افرادی را نشان می‌دهند که در بنیانگذاری محراب در ۴ ژوئیه ۱۳ ق.م. شرکت کردند، تمام هیکلها را، حتی آنهایی را که کاملا بی‌آسیب مانده‌اند، نمی‌توان تشخیص داد، و هنرمند سازندهٔ آنها گویا تا حدی با دقت تاریخی بازی کرده است. ولی اگر ما دستهٔ طرف جنوب را به‌شرح زیر توصیف کنیم، چندان به‌خطا نرفته‌ایم:

1- Faustulus

رهبران این‌دسته کاهن اعظم، لپیدوس، و ملازمان اویند. آنگاه در پس گروهی از لیکتورها، اگوستوس در میان کنسولهای سال یعنی پسرخوانده‌اش تیبریوس و کوینتی لیوس و اروس، پیش می‌آید. در عقب آنها سه کاهن‌بزرگ‌ژوپیتر، مارس، وکویرینوس وکاهن‌ژولیوس الوهیت یافته روانند. آگریپا، داماد امپراتور، در رأس گروه خانوادگی است. این گروه عبارتند از لیویا، زن اگوستوس، ژولیا دخترش، ویکی از پسرانش از آگریپا. دروسوس، ناپسری دیگر اگوستوس، و زنش، با یکی از کودکان آنها، خواهر و شوهر خواهر آن زن با دوفرزند، و چند تن از مقامات عالیرتبهٔ کشور، مانند مایسناس و والریوس مسالا، که از دوستان نزدیك امپراتور بودند، روانند. سمت حرکت دسته روبه‌لوحهٔ طرف غرب است که آنئاس در آن قربانی می‌کند.

شخصیت شکلهای دیوار شمالی را نمی‌توان شناخت ولی شاید اعضای سنا و مردم رم باشند، یعنی دوگروهی که گویا در این مراسم نماینده داشتند. سمت حرکت آنها باسمت امپراتور و همراهانش‌یکی است، ولی به‌طرف لوحهٔ رموس و رمولوس تمایل دارد.

دیوارهای داخلی محوطه نیز افقاً به‌دوقسمت‌تقسیم می‌شوند. قسمت پایین ممکن است نمایندهٔ یك دیوار بست‌چوبی باشد که موقتاً برای پی‌ریزی بنا در سال ۱۳ق.م. ساخته شده بود. اگر چنین باشد شاخه‌های میوه و گل که از جمجمه‌های گاو در قسمت بالا آویزان است تزیینات گل وبته‌ای اصلی بنا را نشان می‌دهد. محراب

بزرگ درداخل دیوار بست نیز بامنظرهٔ دسته‌های متحرك به‌مقیاس کوچك تزیین شده است. در بقایای موجود می‌توان باکره‌های وستال وحیوانات قربانی رابا مراقبان آنها تشخیص داد.

امرشگفت‌انگیز دربارهٔ دسته‌های‌منقوش بردیوارهای خارجی این است که پیکرساز در لحظه‌ای آنها را «گرفته» است که به‌جلو حرکت نمی‌کنند. از ترتیب بدنها در دو سطح معلوم است که آنها دوبه‌دو یا سه‌به‌سه در حرکتند. ولی توقف اثر اجتناب‌ناپذیر خود را باقی گذارده است: گروهها با هم مانده‌اند، ولی‌نظم رسمی آنهابه‌هم خورده است. مردم باهم در حال صحبتند، با بیحالی به‌اطراف خیره شده یا در فکر خود مستغرقند. اطفال کوچك که به والدین خود چسبیده‌اند منظری مطبوع پدید آورده‌اند. پیکرهای بزرگسالان در جامه‌های چین‌دار خود بسیار موقر می‌نمایند. چهره‌هایی که در جلو قرار گرفته‌اند تصویرهای کسانی هستند که می‌خواهند متشخص‌باشند. مسلمأنوعی آرمانسازی در کار بوده است، ولی احساس رومی برای واقعیت و کارهنری به‌عنوان ضابطه‌ای از اشخاص یا وقایع بالفعل، محو نشده است.

اگر ما به‌پیکرسازی روی دیوارهای خارجی، از نظر تاریخی و اقلیم فکری آن دوره بنگریم، نخست تحت تأثیر رابطهٔ سیاسی میان دومنظرهٔ دسته‌های متحرك قرار می‌گیریم: امپراتور و خانواده‌اش در یك‌طرف، سنا و مردم در طرف دیگر. امپراتور در میان کنسولهای سال وضعی «مشروطه‌وش» به‌خود گرفته است. او هنوز کاهن

اعظم نیست و از این رو با احترامی خاص به‌تشریفات مذهبی، اجـازه داده است کـه لپیدوس رهبری دسته را عهده‌دار شود. چهار کاهنی که‌دنبال اگوستوس وکنسولها راه‌می‌روند، وضع‌مقدس‌واقعه‌رامجسم‌می‌کنند. یکی‌ازاین کاهنان به‌ما می‌فهماند که اگوستوس پسر یك پدرالوهیت یافته است.

آگریپا بلافاصله پس از این ردیف قرار دارد، نـه تنها به‌منزلهٔ داماد امپراتور و پدر دوپسری‌که اگوستوس به‌فرزندی برداشته است، بلکه نیز بـه‌عنوان جـانشین امپراتور درصورت‌مرگ وی. ازسال۱۸ق.م. او درقدرت تریبونی امپراتور، برای مدت پنج سال شریك شده بود، و در سال ۱۳ق.م. این دوره تجدید شد. او در اجـرای بازیهای غیردینی دستیار عمدهٔ اگوستوس بود ودر مشرق نیز باسمت نایب‌السلطنه کار کرده بود. مـا نباید از او به‌عنوان شریك سلطنت سخن گـوییم. در رم فقط یـك امپراتور بود، و هرکس این موضوع را می‌دانست. ولی آگریپا در آن‌زمان نزدیکترین یـار سیاسی اگـوستوس، دست راست نیرومند او، پدر نوه‌هـای وی و پس از او قوی‌ترین مرد رم بود. صرف‌نظر از شکلهای جمهوری، تجربه نشان داده بود که اگر اگوستوس مجبور بـه‌ترك زمامداری شود، یك تن صاحب اختیار و قدرت بایدفوراً ادارهٔ امور را در دست گیرد. آگریپا کسی بود که بیش از هرکس برای این کار صلاحیت داشت.

مردان، زنان و کودکانی که در زمینهٔ جلـوی نقش برجسته به‌دنبال آگریپا روانند بیشتر بـه‌سبب قـرابت

نسبی، سببی ودوستیشان بااو هستند. امادرموردتیبریوس و دروسوس، ناپسریهای اگوستوس، باید بگوییم که آن دوجوان خود را در خدمات نظامی امپراتوری بسیار خوب نشان داده و به‌اصطلاح در حکم ذخیره‌ای برای قدرت سلطنت بودند.

در طرف دیگر، سنا و مردم رم جمهوری قدیم را مجسم می‌کردند. ما قبلا نقشی را که اگوستوس به‌سنا و مشروطهٔ خود واگذار کرده بود، دیدیم ودربارهٔ مساعی او برای باز گرداندن مردم به‌صورت یك رکن مسؤول حکومت، سخن گفتیم. پس در یك طرف، واقعیت قدرت اگوستوس قرار داشت که با قرار گرفتن وی در میان دو کنسول و احترامش به‌شعائر مذهبی، به‌دقت پوشانده شده بود، ولی در این حقیقت که او می‌توانست یك سلسلهٔ سلطنتی تأسیس‌کند، نمایان گردیده‌بود، ودرطرف دیگر سنت طولانی حکومت جمهوری بود که حکم نمایی را برای ساختمان جمهوری باز گشته داشت، و نیز در مورد سنا، قسمت مهمی بود از دستگاه اداری نظم جدید.

در لوحه‌های هرطرف مدخلها، ایتالیا و رم مانند عناصری هم‌ارزش در تصور مام میهن و پایتختش که از آنجا براپراتوری فرمان رانده می‌شد، مقدمترین محل را داشتند. آغاز هریك، ایتالیای رومی و شهر رم، در قهرمانان افسانه‌ای، آنئاس و رمولوس، تجسم‌یافته بود. اگوستوس به‌طرف بنیانگذار خانواده‌اش که‌در حال اجرای یك مراسم مذهبی مانند مراسمی است که‌خود اگوستوس درحال‌اجرای‌آن‌است، حرکت‌می‌کند. سناومردم رم‌به‌مردی

نزدیك می‌شوند که شهر را بنیاد نهـاد، نخستین سنا را ایجاد کـرد و اولین نفوس رم را از آلبانهـا، سابینها و طوایف دیگر، ترکیب کرد. این مخلوط نشانه‌گـرایی و واقعیت، گذشتهٔ افسانه‌ای و حال تاریخی، تقوای مذهبی و سیاسیات سلطنتی،که هنرمندانه به‌هم‌آمیخته و به‌صورت یك اثر هنری بسیار زیبا و علاقهٔ عمیق انسانی در آمده است، آمیزهٔ عظیمی است از زمانها.

ما قبلا یادآوری کردیم که‌در یکی ازلوحه‌های محراب صلح، مارس، خدای جنگ، رمولوس و رموس را درحالی که ماده‌گرگی بـه‌آنها شیر می‌دهـد، می‌نگـرد. یکی از بزرگترین بناهای یادگاری اگوستوس به‌افتخار این خدا بـود. اگـوستوس در شب نبرد فیلیپی در سال ۴۲ق.م. نذرکردکه معبدی برای‌مارس انتقامجوبسازد. خوانندگان به‌یاد خواهند آورد که اگوستوس در این نبرد انتقام قتل پدرخوانده‌اش را از بروتوس و کاسیوس، توطئه‌گـران عمدهٔ آن قتل گرفت. وقتی‌که آن‌دو به‌مرگ گرفتارشدند، ادای نذر تکلیفی مقدس شد.

چهل سال بعد، در اوت سال ۱ یا ۲ق.م. اگـوستوس معبد را که در یك فوروم ساخت خودش بنـا شده بـود، گشود. درمقصورهٔ بزرگ واقع درعقب معبد مجسمه‌های تناور مارس، ونوس، و ژولیوس‌سزار قرار گرفته بود. حضور مارس نیازی به‌توضیح ندارد زیرا که معبد به‌وی تخصیص یافته بود. اما او از مدتها پیش در اساطیر بـا ونوس همپیوند بود واورا پدرالهی رمولوس می‌دانستند. در این‌باره که ونوس مادر الهی آنئاس و از این‌رو جدهٔ

خانوادهٔ ژولیوس بـود، سخن گفته‌ایم. مجسمهٔ ژولیوس سزار بدین مناسبت در معبد بود که او نه‌تنها سمت پدری امپراتور را داشت، که با وفاداری فرزندی انتقام مرگش را گرفته بود، بلکه بانی عظمت حاضر خانوادهٔ ژولیوس نیز بود. نمایش شمشیر او بیننده را بـه‌یاد موفقیتهای آن سردار بزرگ می‌انداخت.

در نتیجه این معبد به‌طرق مختلف یك بنای یادگاری خانوادگی بود. ولی طرح معبد طوری بود که یك مـرکز نظامی نیز محسوب می‌گردید که در آنجا خاطرهٔ دلاوری رومی در زیر سلاح، پیوسته تازه می‌شد. در آنجا بود که سنا افتخار پیروزی را به‌سرداران اعطا می‌کرد. از آنجا بودکه مقامات دولتی به‌فرمانداریهای خود می‌رفتند. و به‌آنجا بود که باز می‌گشتند تا در صورت دریافت افتخار پیروزی، تاجها و عصاهای فرمانروایی خـود را تقدیم دارند. پرچمهایی که از دشمن باز گرفته می‌شد در این معبد قرار می‌گرفت، و جوانان بارسیدن بـه‌سن خدمت نظامی تحریض می‌شدند که آنجا را ضریح مخصوص خود قرار دهند. بالاخره مجسمه‌هـای سردارانی کـه مراسم پیروزی درباره‌شان اجرا شده بـود، از مفرغ در فوروم نصب شد.

سوئه تونیوس می‌گوید که اگوستوس پس از خدایان جاودان خاطرهٔ مردانی را معزز می‌داشت که کشور رم را از آغاز نا چیزش به‌مقام بزرگترین قدرت رسانده بودند. او می‌افزاید که امپراتـور تندیسهای تمام آنهـا را در لباس پیروزی در هر دو رواق فوروم خود تقدیس کرد.

فرمان امپراتوری که در آن منظور او از این کار تشریح شده، حفظ گردیده است. در آن فرمان ذکر شده بود که زندگی این مردان شایسته باید معیاری برای سنجش زندگی خود او و جانشینانش ازطرف شهروندان باشد.

در ۱۹۲۵ فوروم اگوستوس از آوار و ساختمانهایی که قرنهای بعدی بر روی آن انباشته بودند، پاك شد. از روی این حفریات ما اکنون آنچه راکه قبلا براساس منابع ادبی به‌طورمبهم توصیف‌شده بود، به‌وجهی‌دقیق‌درمی‌یابیم،

ته ستونهای مرمرینی‌کشف شد که شرح حال سیاسی برخی از مشهورترین مردان رم برآنها نوشته شده بود. آنچه در ابتدا نوشته شده عبارت است ازکلانتریهای رسمی، به‌طریق نزولی از کنسولی تا کواستری. پس از آن سایر مقامات پرافتخار، مانند کهانتها، برحسب زمان ذکر شده است. آخر از همه کامیابیهای بزرگ در جنگ و صلح نوشته شده، مثلا انقیاد یکی از مردمان خصم، یا گشایش یك معبد. خوشبختانه شهرهای ایالتی مانند پمپئی و آره‌تسو به پیروی از پایتخت، در گرامی داشتن شایستگان گذشته آغاز کردند و در برخی از موارد فقط به‌رونویسی‌کتیبه‌های رم اکتفا نمودند. درنتیجه‌کتیبه‌های فوروم راکه غالباً وضعی شکسته وگسسته دارند، می‌توان از روی موادی که د رنقاط دیگر ایتالیا یافت می‌شود، به صورت اصلی بازگرداند.

اندازه‌گیری بقایای محراب صلح نشان داده است‌که ته ستونهای محراب در مشکاتهای دو نیمدایره‌ای قرار داشتند که هنوز مرئی هستند. در هر مشکات مجسمهٔ

مرمرین شخصی بود که مطالب کتیبه به‌او اشاره داشت. مجسمه‌ها اندازه‌هایی قهرمانی داشتند، و به‌سبب مهارت قیاس ناپذیر هنرمند رومی در تصویرسازی واقعگرایانه، ما می‌توانیم مطمئن باشیم که هر وقت هنرمند تصویر قابل اطمینانی برآی کار خود داشت، حالات سر شخص مورد تصویر بطرز عجیبی به‌خود او شباهت می‌یافت. درمورد قهرمانان تاریخ‌گذشتهٔ مبهم یا زمانهای افسانه‌ای، هنرمندان از روی نمونه‌ای که طی سالیان دراز تهیه شده بود، تقلید می‌کردند، یا به‌نیروی تخیل خویش میدان می‌دادند تا نمونه‌ای ابداع کنند. اکنون معلوم است که سوئه تونیوس [شرح] پیکرهای مرمر شایستگان گذشته را با [وصف] مجسمه‌های مفرغین سردارانی‌که به‌افتخار پیروزیهای جنگیشان پس از تکمیل فوروم در آنجا نصب شده بود، در هم آمیخته است. آن پیکرها چنانکه گفته شد در مشکاتهای نیمه‌دایره‌ها قرار داشتند، در حالی که این مجسمه‌ها در زیر دو رواق نصب شده بودند. هریك از این دو رواق خط‌ممتدی در جلوی نیمدایرهٔ خود تشکیل می‌دهد.

نامهای نوشته در زیر مجسمه‌های مرمرین فصلهای مهمی از تاریخ رم را منعکس می‌سازند: مارکوس کامیلوس، تسخیر ویی را، آپیوس کلودیوس‌کایکوس، پیروزی بر پیرهوس اهل اپیروس‌را، کوینتوس فابیوس‌ماکسیموس، سالهای تیرهٔ جنگ با آنیبال را، و پوبلیوس کورنلیوس سیپیو افریکانوس پایان دادن به‌آن جنگ را، لوسیوس آمیلیوس پاولوس، فتح مقدونیه را، گایوس‌

ماریوس، شکست قبایل ژرمنی را، لوسیوکرنیوس‌ـ سولافلیکس و لوسیوس لیسی نیوس لوکولوس، جنگ با مهرداد، پنتوس و فتح مجدد آسیای صغیر را.

تنها فتوحات نیستند که یاد شده‌اند. رم آن قدر بزرگ بودکه نمی‌توانست به‌شکست خود اعتراف نکند یا دوره‌های وحشتناك‌کشمکشهای داخلی را به یاد نیاورد. غارت رم توسط گلها (۳۹۰ ق. م.) به‌عنوان یك حقیقت ساده یادآوری می‌شود. حکایت می‌کنند که کامیلوس به همشهریان مأیوس خود اجازه نداد پس از عزیمت بربرها دسته‌جمعی به شهر آسیب ندیدهٔ ویی‌بروند و اصرارکرد که شهر خود را از نو بسازند. وقتی یك فرد رومی در کتیبهٔ ماریوس خواند که او در نتیجهٔ جنگ داخلی از کشور خود رانده شده و بر اثر همان جنگ به‌آن بازگشته است، یکی از خونین‌ترین و بیرحمانه‌ترین محکومیتهای مدنی تاریخ رم به‌خاطرها آمد، یعنی زمانی که از خون دشمنان ماریوس جوی خون درکوچه‌ها راه افتاده بود. با این حال تقریباً بیست سال پیشتر ماریوس بر ارتشهای رم، که‌ایتالیارا ازشر تاخت‌وتاز توتن‌ها وسمبریانهانجات داده بودند، فرمان رانده و لقب ناجی کشور خود را به‌حق تحصیل کرده بود.

بنابراین فوروم گذشتهٔ رم را از طریق مردانی‌که بزرگترین یاری را به‌عظمتش کرده بودند، تجلیل می‌کرد و فردفرد آنها را از طریق مجسمه‌های مرمرین و یادآوری اعمالشان به‌عموم، معزز می‌داشت. فوروم اولین تالار شهرت بود ولی از حیث وسعت، موقعیت و مقصود، از هر

کار دیگری که از آن زمان تا به‌حال به‌همین منظورها انجام گرفته، برتر بوده است. محل فوروم اگوستوس در قلب رم، جایی که هر روز هزاران نفر آن را می‌دیدند، یادآور دایمی قابلیت، شجاعت، قدرت شخصیت و اخلاص میهن‌پرستانه‌ای بودکه مجموعه‌ای از کلبه‌های شبانی را با ثبات قدم به شهری تبدیل کرده بودند که برجهان مدیترانه حکومت می‌کرد. در تجسم این موضوع، هیچ چیز مؤثرتر از شعر کوینتوس انیوس بزرگترین شاعر حماسی رم پیش از ویرژیل، نیست. این شعر چنین است:

Moribus antiquis res stat Romana virisque

(«رم بر نیروی مردان خود و رسوم کهن استوار است.»)

سابقهٔ این چنین نمایش شخصیتها را و سابقه نزد رومیان بسیار مهم بود می‌توان در یك رسم قدیمی یافت که در خانواده‌های نجبای جمهوری از آن پیروی می‌شد. این سابقه ما را قادر می‌سازد که جنبه‌های جدید فوروم را مشاهده کنیم.

پس از مرگ مردی‌که کلانتری مهمی را اشغال کرده بود مثلا کسی‌که کنسول بود ماسك مرده‌ای از موم برای او ساخته می‌شد. این شبیه در یك ضریح چوبی که در آتریوم یا تالار بزرگ مسکن خانواده قرار داشت، گذارده می‌شد. در دوره‌ای از زمان عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از این ماسکها در خانواده‌ای‌که پسران لایق به وجود می‌آورد، جمع می‌شد. در زیر هر ضریح کتیبه‌ای‌گذارده می‌شدکه هویت‌آن شخص را معلوم می‌کرد و خدمات او را به‌جامعه شرح می‌داد. این ضریحها باخطوط متصل طوری

ترتیب یافته بودندکه بیننده می‌توانست با یك نظر قرابتهای سببی یا نسبی اشخاصی راکه شبیهشان درآنجا بود، دریابد. در نتیجه در آتریوم خانه یادآور آشکار، مداوم و زنده‌ای از عظمت گذشته وجود داشت که در شبیه‌های اعضای متوفای آن مجسم شده بود.

منشأ این رسم هرچه بوده باشد، فایدهٔ آن این بودکه در ازمنهٔ تاریخی برخی ازمشخصات ذهن رومی را منعکس می‌ساخت. این ذهن با توجه به روزگار پیشین، به‌مردان متشخص‌گذشته فقط دریك زمینه‌که درآن مردان جمهوری قدیم می‌توانستند به‌تعین برسند، ابراز احترام می‌کرد، و آن زمینه هم زندگی اجتماعی آنان بود. رسم مزبور یکپارچگی خانوادگی را نیز قوام می‌بخشید وآن را مانند یك هیأت مداوم مجسم می‌کرد که همواره اجزای آن تغییر می‌یافت ولی تمامیش به‌منزلهٔ یك کل محفوظ می‌ماند. باتوجه به‌آینده، جوانان خانواده را برآن می‌داشت‌که با نیاکان خود رقابت‌کنند و خود را شایستهٔ سنتی ارجمند نشان دهند که خوشبختی زاده شدن در آن را داشتند. در حقیقت آنها در محیط پر امتیازی به دنیا آمده بودند، ولی پیکرهای قرار داده شده در آتریوم هر روز به آنها یادآوری می‌کرد که تکالیفشان نیز به قدر امتیازاتشان است.

به‌همان تدریج که تزیینات مسرفانه وارد محیط نجبا می‌شد، راههای دقیقتری برای گرامی داشتن اجداد و نمایاندن نسب خانوادگی کشف می‌گردید. در قرن اول پیش از میلاد نیمتنه‌هایی از موم ساخته می‌شد که از

لحاظ هنری برماسك ساده تفوق داشت و شخص متوفا را به‌نحو بهتری مجسم می‌ساخت. در برخی از آتریومهای خانوادگی نیمتنه‌های اجداد روی سپرهای زیبا بطور برجسته نقش شده بود. شبیه‌های نقاشی شده از نیاکان که مانند تصویرهای خانوادگی خود ما بود، نیز وجود داشت. این رسم همچنان ادامه داشت تا باساختن مجسمه‌های تمام از مفرغ یا مرمر به‌حد اعتلا رسید.

حال می‌توان دیدکه فوروم اگوستوس معناً عبارت بود ازآتریوم یك خانهٔ اشرافی‌که به‌مقیاس بسیار بزرگی ساخته شده بود تا با خانواده‌ای‌که به‌آن متعلق بود، مناسب باشد. این خانواده البته عبارت بود از مردم رم (*gens populi Romani*). فوروم اگوستوس به‌این خانواده بزرگترین نیاکان وکامیابیها راعرضه می‌داشت. احترام، غرور و روح رقابت که در عضوی از یك خانواده با دیدن پیکرها وکتیبه‌های داخل خانه به‌وجود می‌آمد، توسط هر فرد رومی که در فوروم می ایستاد، صرف‌نظر از نسب بلافصل خود او، احساس می‌شد. از لحاظ ملیت، که از نسب و نام فراتر می‌رفت، فرد رومی فرزند تمام مردانی بودکه رم را بزرگ ساخته بودند.

چنانکه قبلا دیدیم، اگوستوس امیدوار بودکه مردم زندگی او را در مقایسه با زندگی مردانی‌که در فوروم او نمایانده شده بود، ارزیابی‌کنند. به سخن دیگر، او خود را در بزرگی و خدمات عمومی، جانشین‌آن بزرگمردان می‌دانست. هیچکس مقام او را به منزلهٔ سرور خانوادهٔ رومی منکر نبود، و وقتی‌که فوروم او گشایش یافت،

سنا و مردم به او «پدر وطن» (*pater patriae*) لقب دادند، و این لقب بر روی یك ارابهٔ چهار اسبه که به افتخار اودر فوروم قرار داده‌شد، کتیبه‌وار مرقوم گردید.

معبد مارس و فوروم اگوستوس با منعکس ساختن رسم اجدادی رم، احترام آن به جلال‌گذشته به‌منزلهٔ نشانهٔ امیدبخشی برای یك آیندهٔ درخشانتر، شکوه نظامی آن و مقدس شمردن امپراتور به عنوان جانشین شایستهٔ قهرمانان گذشته و سرور خانوادهٔ رم، دربارهٔ اینکه اگوستوس می‌خواست مردم رم به‌گذشتهٔ خود بیندیشند، به‌حال امیدوار باشند و مقام خودشان و او را در داخل امپراتوری تشخیص دهند، چیزهای زیادی به‌ما می‌آموزد.

مؤخره

از تمام شهرهای بزرگ جهان غرب، تنها رم است که نام خود را به دو امپراتوری، یك تمدن و یك کلیسای جهانی داده است. هیچ حقیقتی وضع منحصر به فرد این شهر را در تاریخ بشر روشنتر از این نشان نمی‌دهد. صرف‌نظر از مصیبتهای مادی و گمنامیهای موقت، رم در سراسر وجود طولانی خود صاحب عظمتهای قیاس ناپذیر بوده است. مرکز حکومت امپراتوری رم، مقر پاپ، نخستین شهر مسیحیت، و پایتخت یك ایتالیای متحد- اینها لقبهای رم هستند، و از این لقبها قدرت و نفوذ مادی و معنوی شگفت‌آوری ناشی شده و می‌شود.

نبوغ نویسندگان بیشمار به‌رم وجودی بخشیده است‌که از مفرغ پایدارتر است. به‌سبب اثر سحرآمیزی که این شهر در ساکنان خود و در جهانگردان داشته است، ما آن را می‌توانیم از دریچهٔ چشم هوراسها و گوته‌ها، ژوونالها یا استاندالها ببینیم، و اینها فقط چند نام بود از بزرگان جهان. مامی‌توانیم رم رامحبوب، منفور، مورد تأسف، و موضوع ستایش یا لعنت بیابیم، و هرگزکسی را

نسبت به‌آن بی‌تفاوت نمی‌یابیم.

خود شهر موزهٔ وسیعی است از تمدن غرب. در داخل حدود آن ما می‌توانیم تحول هنر ساختمان را در خط پیوسته‌ای از کلبه‌های ناهنجار در روی تپهٔ پالاتین تا شاهکار ایستگاه راه آهن ترمینی[1] ببینیم. گردشی در هر یك از بخشهای قدیمی رم، درسی است از سبکهای متغیر و ذوقهای قرون مختلف، موزه‌ها و مجموعه‌های هنری سرشارند از بقایای رم دوران شرك، و رم مسیحی نیز بسیار برآنها افزوده‌است. دربیشتر دوران تاریخش هر وقت که خود این شهر قادر به آفریدن چیزی نبوده، توانسته است از مردم دیگری که برایش آفریده‌اندکسب فیض‌کند و اقتدار و ثروتی‌که در پس خواستهای‌آن بوده است، به‌آسانی قابل انکار نیست.

سلسله وقایعی که عظمت مداوم را برای رم تضمین کرد، به امپراتوری رم متکی است. یك امپراتوری رم قبل از اگوستوس وجود داشت، زیراکه رم بسیاری از پیروزیهای خود را در ورای دریاها به‌دست آورده بود. اما او مردی بودکه در یك زمان بحرانی نظاماتی به‌وجود آوردکه امپراتوری می‌بایست با شهر رم به‌منزلهٔ مرکز خود، رو به‌ترقی رود. سه قرن بعد، وقتی‌که‌کیفیات تجدید سازمان را ایجاب کرد و رم دیگر پایتخت سیاسی امپراتوری از هم گسسته نبود، شأن او به‌حدکمال رسیده بود. رم به‌عظمت امپراتوری خود رسیده بود و صرف‌نظر از گم‌کردن قدرت بالفعل خود، هنوز به‌عنوان مهین‌شهر

1- Termini

جهانی‌که خود آفریده بود، به‌شمار می‌رفت.

با تأسیس این یك جهان قانون و نظم، که درآن تمام مردم خود را رومی می‌دانستند، رم کاری بیش از تأمین چند قرن امنیت و سعادت برای میلیونها مرد وزن، انجام داد. در مغرب‌زمین وحشی تمدنی را برقرار ساخت‌که میراث مشترك تمام‌کشورهایی است‌که به‌مناسبت شباهت زبانشان به‌زبان رم، لاتین خوانده می‌شوند. فرهنگ این کشورها در دوران تحولشان از نژاد رومی تمام جهان غرب را غنی و مهذب ساخته است و تمدن غرب بدون‌آن قابل تصور نیست.

تمدن غرب بدون وجودکلیسای رم نیز قابل تصور نیست. از همان ابتدای مسیحیت، امپراتوری رم انتشار سریع پیام مسیحیت را از لحاظ مادی ممکن ساخت: این امر توسط برخی از مسیحیان اولیه‌که خودشان در صلح و امنیت امپراتوری نوعی تقدیر الهی می‌دیدند تشخیص داده شده و مورد اعتراف قرارگرفته است. امپراتوری برای آنها انگیزه و فرصت سازمان دادن و متمرکز-ساختن ایمان جدید را فراهم ساخت.

در قرن دوم میلادی، اسقفان رم جانشینان پترس مقدس و وارثان اولویت حواری او شناخته شدند. ولی علاوه براین، واقع بودن‌کلیسای رم درپایتخت امپراتوری نوعی اقتدار جهانی به‌آن شهر دادکه سایر جوامع مسیحی به‌تحصیل آن امیدوار نبودند. همین منزلت اسقفان رم راه را برای مقام پاپی هموار کرد.

رم اگوستی به همان اندازه‌که ازلحاظ تاریخ جهانی

مهم بود، به‌خودی خود نیز وضعی جالب داشت. باتشریح بیطرفانهٔ محسنات و معایب‌آن شهر، ما از نظرگاه خوی اجتماعی امروز از فقدان یك طبقهٔ متوسط بزرگ و از لحاظ سیاسی مسؤول، از نوع طفیلی اقتصاد شهر، وعدم تساوی خیره‌کنندهٔ ثروت، متحیر می‌شویم. ولی باید به خاطر آوریم‌که بسیاری از شهرهای بزرگ در ایام اخیر از همین شرایط یا نظایرآن رنج می‌برند.

با این حال، در رم اگوستی ما دیدیم‌که چگونه شهر زیبایی، قدرت و ثبات نوینی به دست آورد. ما آن را با یادگاریهای جدید مدنی و مذهبی تزیین‌یافته دیدیم. این یادگاریها به رومیان تذکار می‌دادکه غرور خویش و کامیابیهای‌گذشتهٔ رم را تجدیدکنند وبکوشند تا درفضایل مسلم اجدادشان از آنان عقب نمانند و به‌خودشان و مأموریت عدالت و نظم و صلح اعتماد داشته باشند.

ما در همه جا نبوغ خردمندانهٔ اگوستوس را در کار می‌بینیم. کامیابیهای او باید به‌ما مقدار زیادی در این‌باره‌که یك مرد بزرگ بازور و تحریض، شدت عمل و سازشگری، عمل و حرف، واقعیت و تصویر، چه می‌تواند انجام دهد، بیاموزاند. او نمی‌توانست وقت را عقب براند، ولی می‌توانست نشان بزرگی خویش را به‌نحوی بادوام برشهری که مادر جهان متمدن غرب است، باقی گذارد.

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مجموعهٔ معارف‌عمومی

نام	اثر	ترجمه
۱ـ اقتصاد جلد اول	پـل ساموئلسن	دکتر حسین پیرنیا
۲ـ جهان اسرارآمیز	سرجیمس جینس	ر. داوری
۳ـ پرسش و پاسخهای علمی	الن‌وزوالپول	دکتر صدیقی و نصر اصفهانی
۴ـ روشهای نو در روانکاوی	کارن هورلی	سعید شاملو
۵ـ اسرار بدن	برنارد گلمس	دکتر محمود بهزاد
۶ـ سفر به کرهٔ ماه	نفیو وچستر	مهین حصیبی
۷ـ تاریخ هرودوت	تلخیص و تنظیم ا.ج.او انس	وحید مازندرانی
۸ـ رود زندگی	ایزاك آسیموف	انور شکی
۹ـ معنی زیبایی	اریك نیوتن	پرویز مرزبان
۱۰ـ توسعهٔ صنعتی	مورای. دی. برایس	غلامرضا کیانپور
۱۱ـ دین و روان	ویلیام جیمز	مهدی قائمی
۱۲ـ فلسفهٔ نظری جلد اول	ـ	چند مترجم
۱۳ـ الفبای رشد اقتصادی	رابرت ج. الکساندر	خسرو اسدی
۱۴ـ سفر بیکران	لورن آیسلی	مجید مسعودی
۱۵ـ اتم چیست	ایرام. فریمن	محمود مصاحب
۱۶ـ نظام صنعتی	چند نویسنده	ابوالقاسم طاهری
۱۷ـ فلسفهٔ نظری جلد دوم	ـ	چند مترجم
۱۸ـ سیاست جهان	ای. ف. ك. ارگانسکی	دکتر حسین فرهودی
۱۹ـ فیزیك و فلسفه	جی. اچ. جینز	مهندس علیقلی بیانی
۲۰ـ جامعه و حکومت	ر. م. مك‌آیور	ابراهیم علی‌کنی
۲۱ـ میراث باستانی ایران	ریچارد. ن. فرای	مسعود رجب‌نیا

نام	اثر	ترجمه
۲۲ـ اقتصاد جلد دوم	پل ساموئلسن	دکتر حسین پیرنیا
۲۳ـ فلسفهٔ اجتماعی	چند نویسنده	چند مترجم
۲۴ـ اسرار مغز آدمی	ایزاك آسیموف	دکتر محمود بهزاد
۲۵ـ رمز تکوین	ایزاك آسیموف	دکتر محمود بهزاد
۲۶ـ معماری اسلامی	دونالدین ویلبر	دکتر عبدالله فریار
۲۷ـ کودك عادی	س. والنتاین	حبیب‌الله صحیحی
۲۸ـ داروهای نوین	دونالدن. ك. کرلی	دکتر باهر فرقانی
۲۹ـ تغذیه و بهداشت	آدل‌دیویس	ناهید فخرایی
۳۰ـ زندگی ما به‌چه موادی وابسته است	ایزاك آسیموف	دکتر محمود بهزاد
۳۱ـ کشت و بازاریابی چای	س. آر. هارلر	حسین پیروزی ـ وك. پرکار
۳۲ـ مقدمات روانکاوی	چارلزبرنر	فرید جواهرکلام
۳۳ـ تن آدمی	ایزاك آسیموف	دکتر محمود بهزاد
۳۴ـ علم وراثت	شارلوت اوبرباخ	دکتر محمود بهزاد
۳۵ـ نسبیت برای همگان	مارتین گاردنر	محمود مصاحب
۳۶ـ کشفیات نوین در روانپزشکی	دکتر کلیفورد آلن	اسماعیل سعادت
۳۷ـ بیوگرافی پیش از تولد	مارگرت شی‌گلیبرت	دکتر محمود بهزاد
۳۸ـ تربیت نیروی‌انسانی برای بازرگانی وصنعت	ویلیام مگ‌هی	دکتر غلامرضا کیانپور
۳۹ـ دنیای زیر اقیانوسها	تی. اف. گارکل	محمود پوزشی
۴۰ـ بزرگان فلسفه	هنری توماس	فریدون بدره‌ای
۴۱ـ مشکلات روحی جوانان	روزدل‌گلاگر	ناهید فخرائی
۴۲ـ حیات و انرژی	ایزاك اسیموف	دکتر محمود بهزاد
۴۳ـ الکترونیك برای جوانان	جین بندیك	محمدحیدری ملایری
۴۴ـ فقط یك تریلیون	ایزاك اسیموف	دکتر محمود بهزاد
۴۵ـ شناخت نور	بولاه‌تانن‌باوم	محمد حیدری ملایری
۴۶ـ مثلثها	هنری. م. نیلی	ابوالقاسم قربانی
۴۷ـ اقتصاد روزمره	گرترودویلیامز	شکرالله بزرگزاد

Copyright 1970 by B.T.N.K.
Tehran, Iran

THE CENTERS OF CIVILIZATION SERIES

ROME
IN THE AUGUSTAN AGE

by

Henry Thompson Rowell

Translated into persian

by

Abutaleb Saremi

B.T.N.K.

Tehran, 1970

اگوست یکی از بزرگترین و نامآورترین فرمانروایان امپراطوری رم است که در دوران سلطنت او رم به کمال عظمت و قدرت خود رسید.

این کتاب آیینهٔ تمام نمایی است از **«رم در عصر اگوست»**.

نویسندهٔ این کتاب، هنری تامسون رائل، که خود دانشمندی بنام است، این اثر گرانقدر را بر اساس مدارك معتبر تاریخی و تحقیقات و تتبعات دقیق به رشتهٔ تحریر کشیده است.

